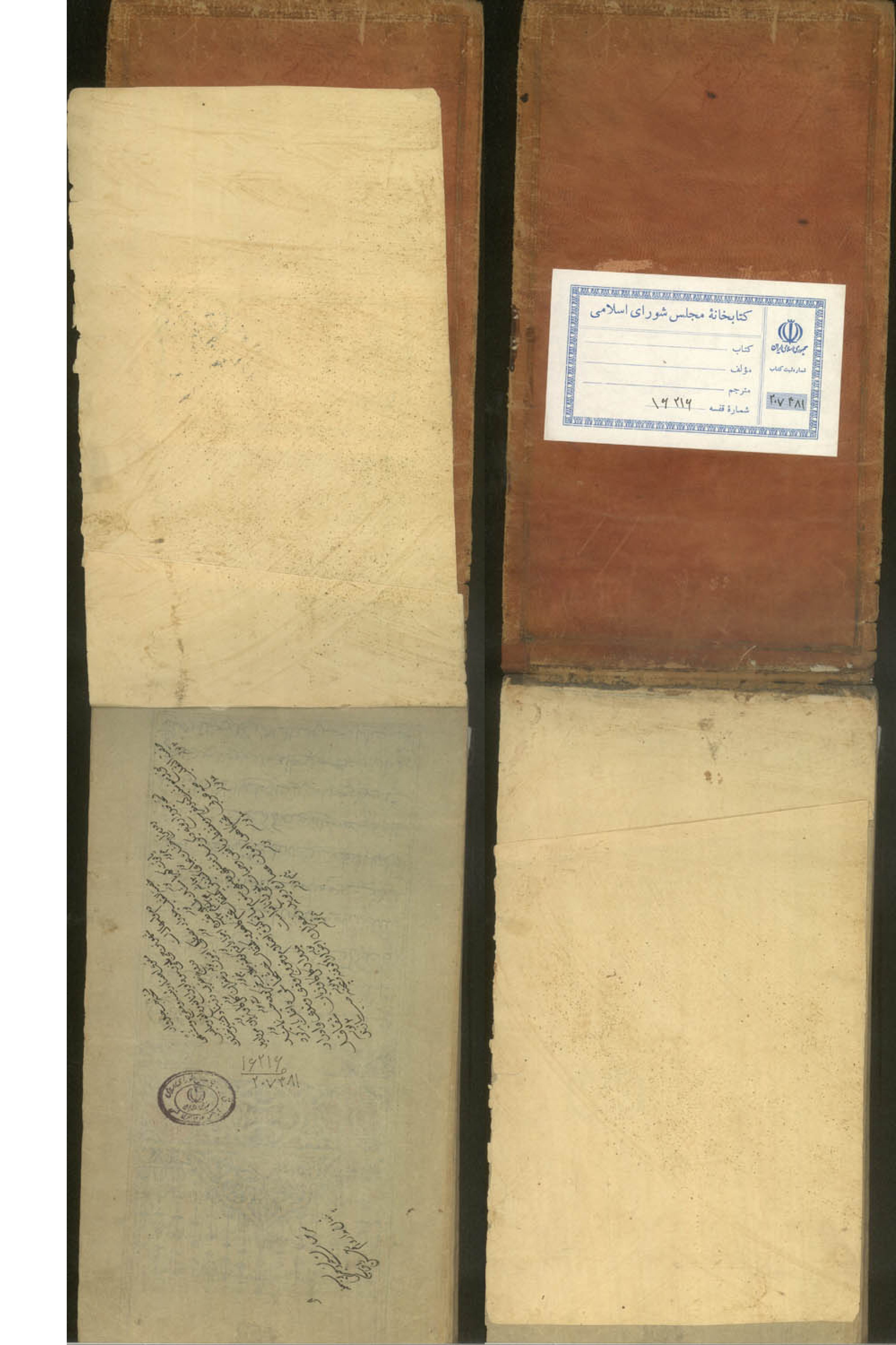




کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۰۷۲۸۱
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۲۱۶


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۲۱۶
شماره ثبت کتاب
۲۰۷۴۸۱
۱۶۲۱۶
۲۰۷۴۸۱



بسم الله الرحمن الرحیم

اما حدیث بساط بروشی که علمای امامیه کثرهم الله ذکر کرده اند یکی آنست که در کتاب مجمع الزوائد که ظاهرا از مصنفات صدوق ابن بابویه قدس سره باشد ذکر شده و چون حدیث طولانیست ومع هذا عربیست تا خواننده را ملال نگیرد ترجمه آنرا لفظا باللفظ مینویسد روایت ابن بابویه بسند خود از سلمان فارسی رضی الله عنه که گفته نشسته بودم پیش سید و مولای خود امیر المومنین علیه السلام در آنوقت که مردمان بیعت بعمر بن خطاب کرده بودند و در خدمت آنحضرت امام حسن علیه السلام و محمد بن حنیفه و محمد بن ابی بکر

و عمار بن یاسر و مقداد اسود نیز بودند از هر در سخنان میگذشت که امام حسن علیه السلام متوجه پدر بزرگوار خود سلام الله علیهما شد گفت یا امیر المومنین حضرت ملك ودود سلیمان بن داود علیهما السلام عجب سلطنتی داده بود آیا از آن عطیه و حصه و نصیبی بسید اوصیا

رسیدن باشد
ناه سیر ولایت ایشانیم که معبودی که ذاتش
نمود فرمود که بان معبود دانند و بان قادر کل
خشك را در زمین سبز میکرد اند و پدر او داده ربیع
آدم از خاك تیره آفرید و قسم که آنچه پدر او داده
ملك از اولیا و اصفیای ماضی نداده و بعد از من بامام
میکنم بان کرامت فانی خواهد شد پس امام
حسن علیه السلام و حضار
الناس نمودند

که یا امیر المومنین علیه السلام میخواهم که شمه از آنچه که واهب عطیات بشما موهبت نموده مشاهده کنیم و معاینه به بینیم تا موجب ازدیاد ایمان و باعث تقویت علم و ایقان گردد سید اوصیا صلوات الله و سلامه علیه فرمود که حبا و کرامة یعنی چنان کنم که شما میخواهید

چیزی از عجزها که
حضرت عزت کرامت بمن
نموده بشما ظاهر سازم پس بعد از آن بمغربیان
دو رکعت نماز گذارد و کلمه چند بزبان معجز بیان
گذرانید که هیچ یك از حضار فهم آن نتوانستند کرد از آنجا بیان
خانه آمده دست مبارك بجانب مغرب دراز کرده بعد از لحظه دست
بنزد آورد و بر کف دست مبارکش پاره ابر چه دیدیم آنرا گذاشته
باز دیگر دست دراز نموده پاره ابر دیگر بود که
دستش دیدیم سلمان گوید که
ما همه از آن دو ابر
شنیدیم

که هریك چون از کف او جدا شدند گفتند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و انك وصی نبی کریم من شك فیك هلك و من تمسك بك فقد سلك سبیل النجاة یعنی گواهی میدهیم که خدا یکیست و محمد رسول الله برگزیده اوست و تو وصی و خلیفه پیغمبر برگزیده هر که شك آورد در وصایت و خلافت تو هلاك شود و هر که دست در عروة الوثقای محبت تو زند نجات یابد پس دیدیم که

بجمله حیرت نظم فرمود که
بر بالا ابر نشسته ام و آنحضرت تنها بر ابر دیگر
که بر هیچ زمین نشسته اند و بر [illegible]
دو ابر چون دو قالیچه
آن

برداشته بهوا برد و ما در اینوقت چون با آنحضرت نگاه کردیم دیدیم که جامه زرد پوشیده و تاجی از یاقوت سرخ بر سر دارد و نعلین و بند آن از یاقوت آبدار در پا کرده و انگشتری از مروارید سفید براق که روشنی آن چشم را خیره میساخت در انگشت و بگریست از نور نشسته امام حسن علیه السلام با آنحضرت گفتند که ای پدر بزرگوار همه مخلوقات سلیمان را علیه السلام بجهة

انگشتری
اطاعت میکردند
بسبب نشاد ... فرمود
یا ولدی انا وجه الله وانا عین الله وانا
لسان الله الناطق فی خلقه وانا ولی الله وانا نور الله الذی
لا یطفی وانا باب الله الذی یؤتی منه وانا حجة علی عباده وانا
قسیم الجنة والنار
ذو القرنین
و وصی ... الله و ...
و آن نبودی که ... در

بخدا توان رسید منم و حجت خدا بر خلق منم و گنج خدا در زمین منم و قسمت کننده بهشت و دوزخ منم و سد ذو القرنین بسته منم و دو قرن را من از برای سکندر قرار داده بودم که بآن مشهور شده بود که خاتم سلیمان نبی علیه السلام ترا بنمایم دست در بغل کرد انگشترین بر آورد از طلای احمر نگینش از یاقوت سرخ فرمود که ای فرزند من این خاتم سلیمانست نامهای ماست که در و نقش کرده سلمان گوید تعجب حضار زیاده شد بحدی که گویا او را نمی شناختند



































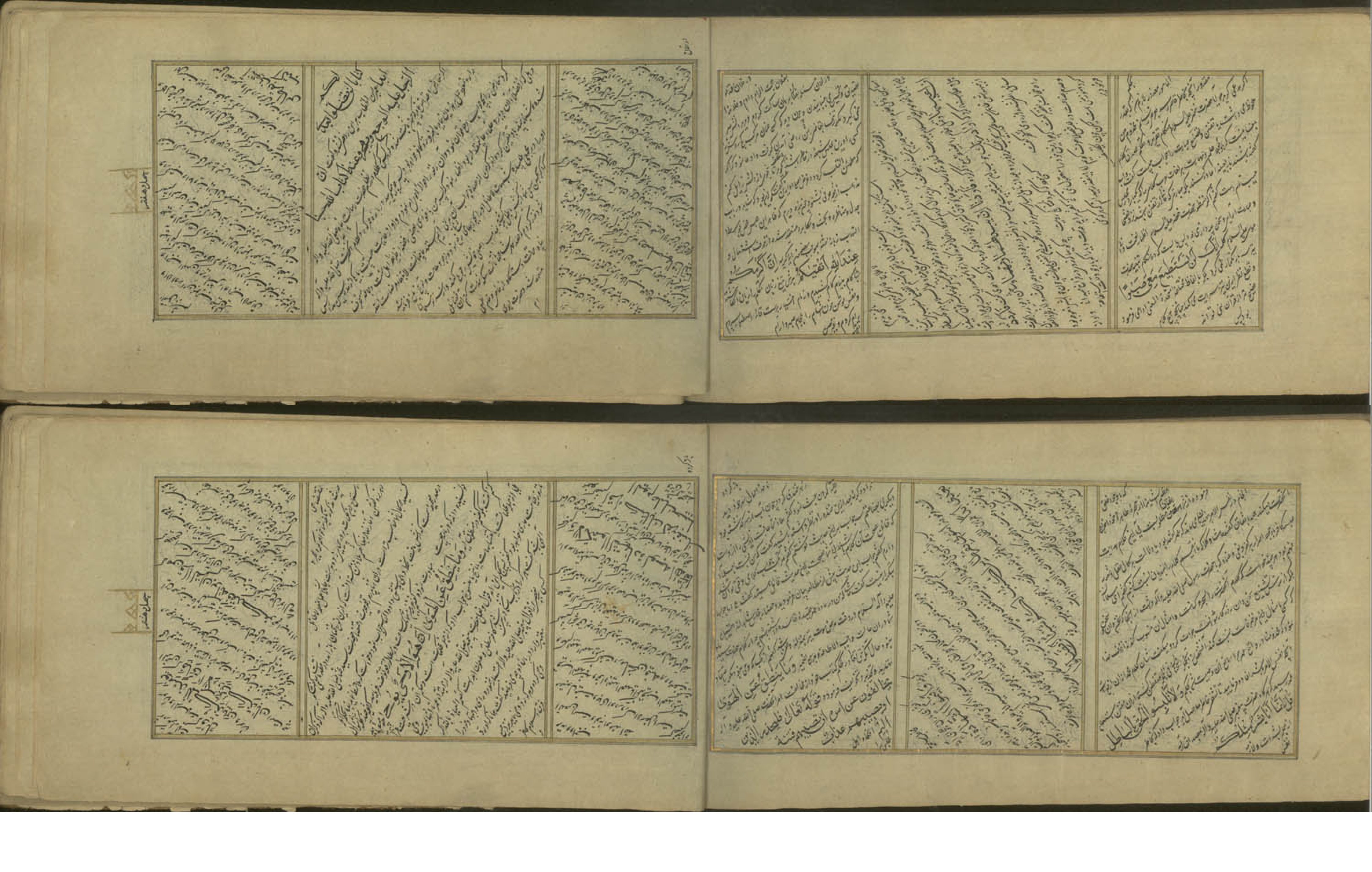






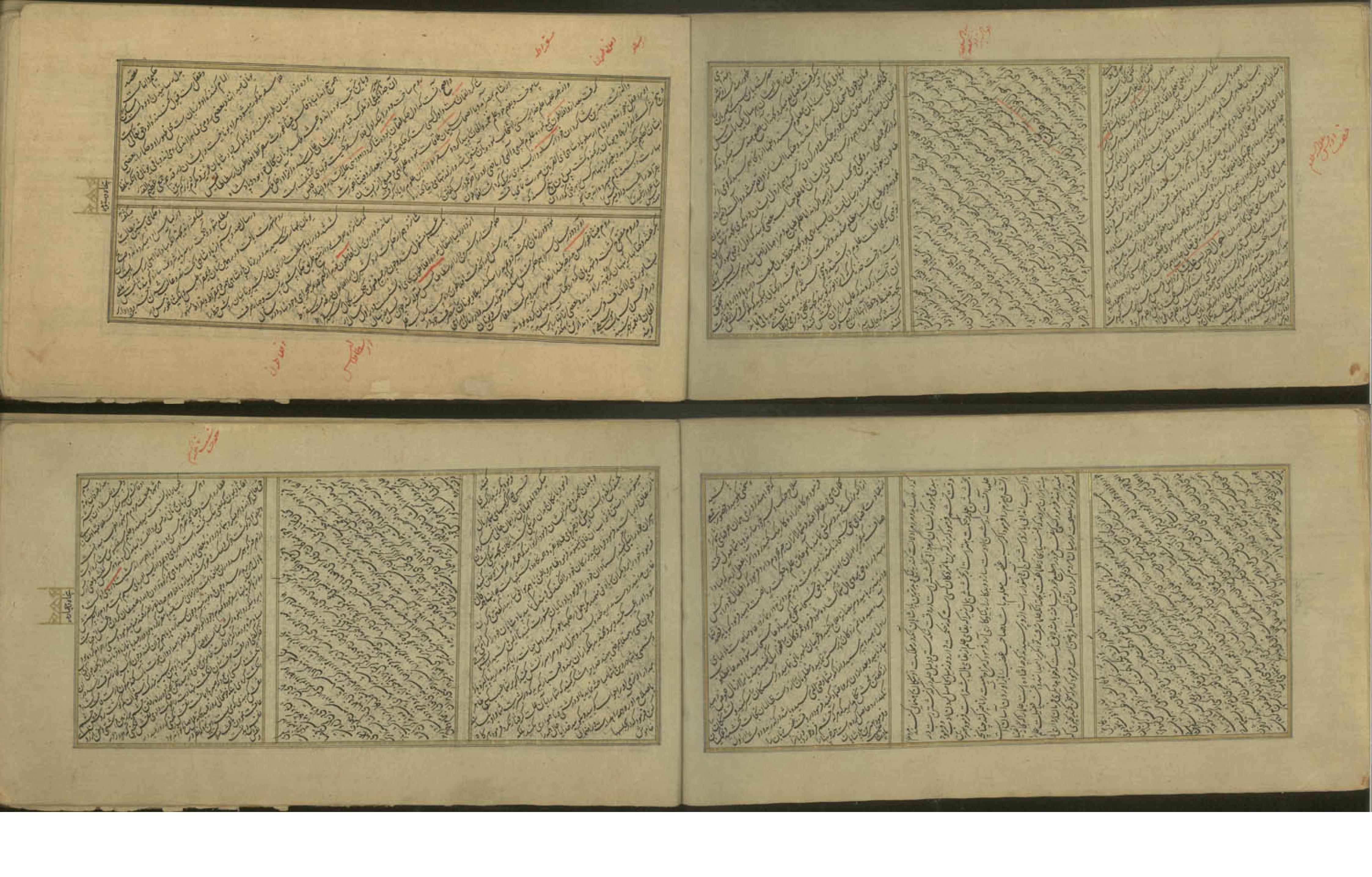


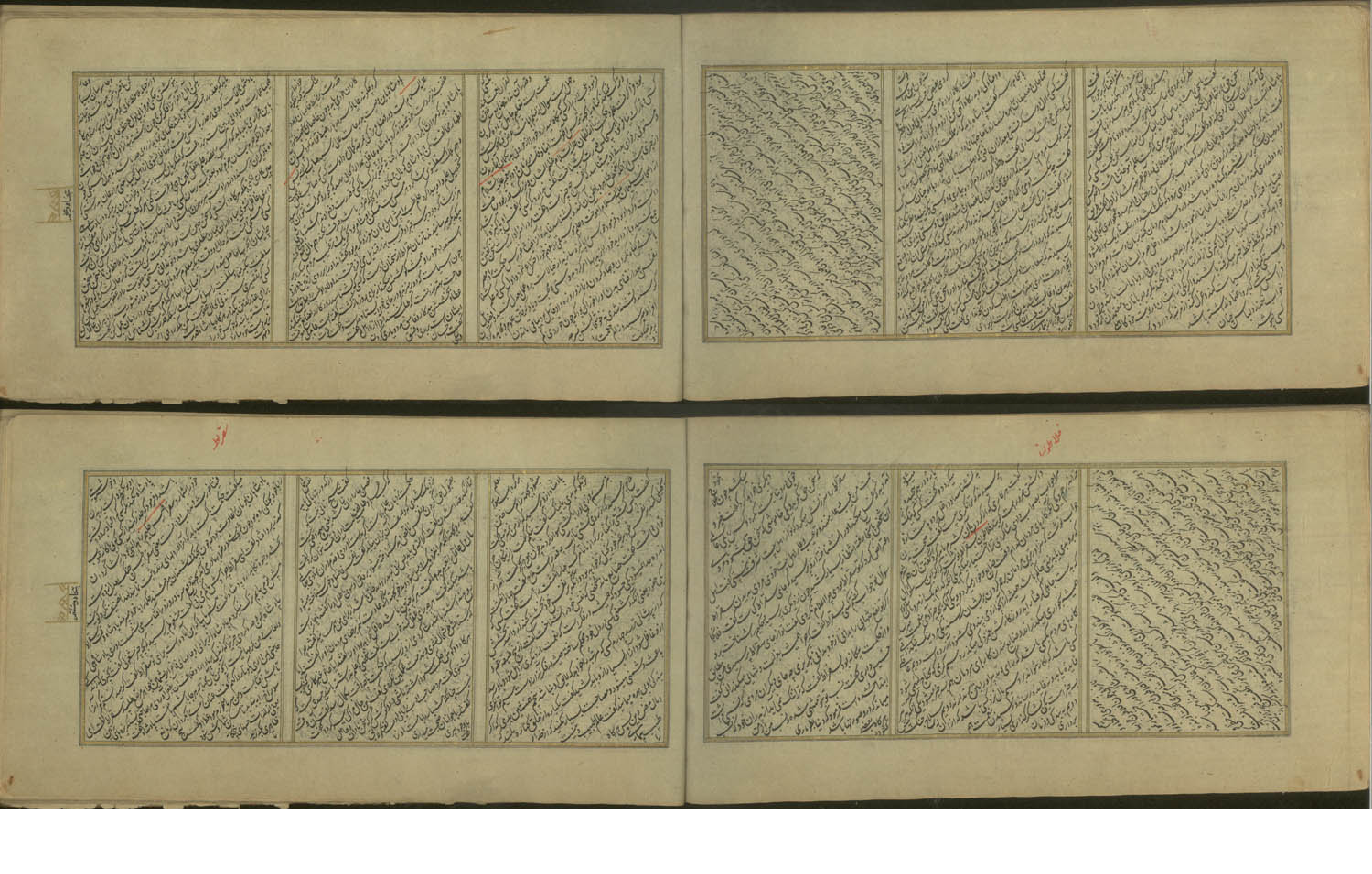




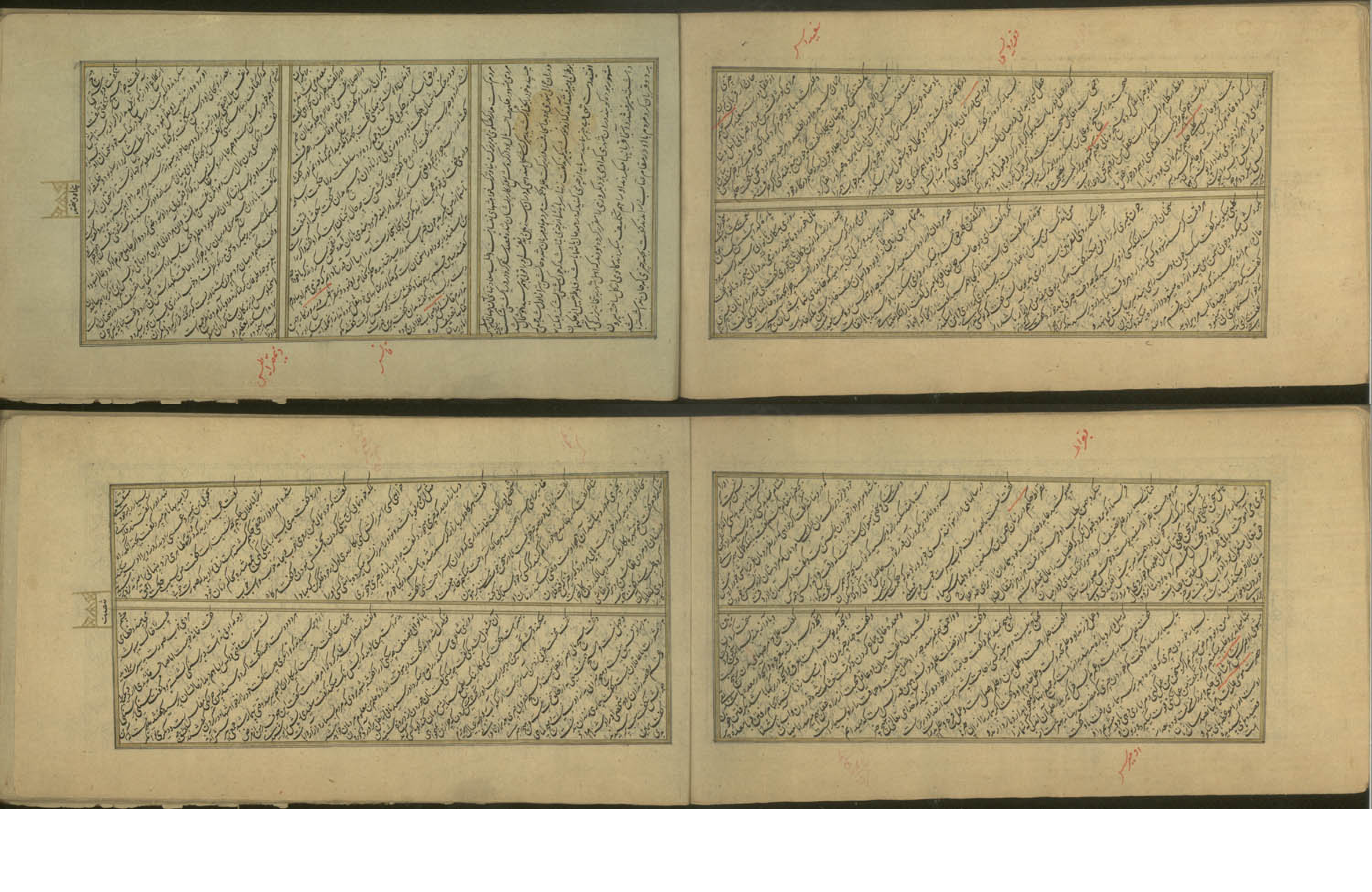










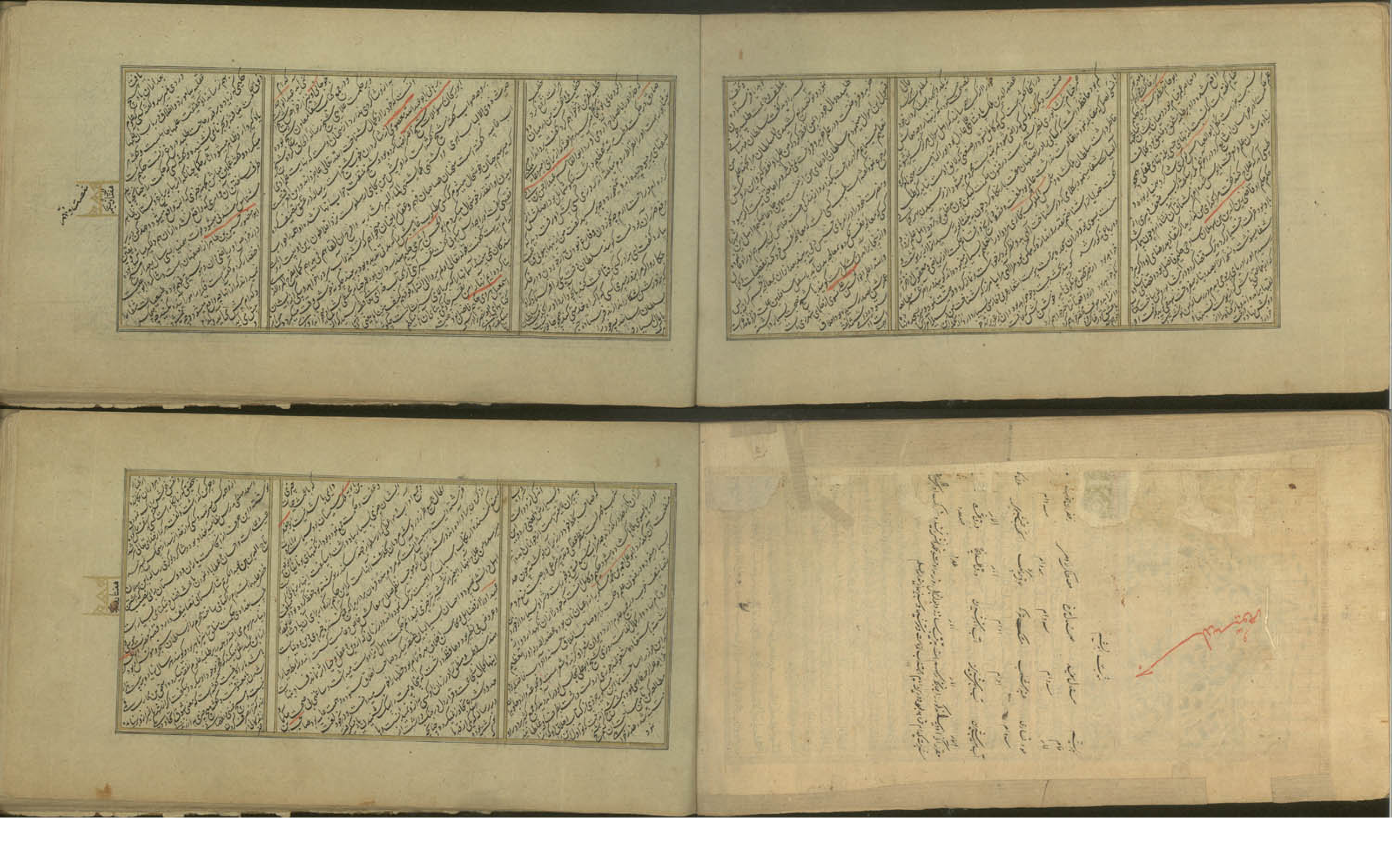




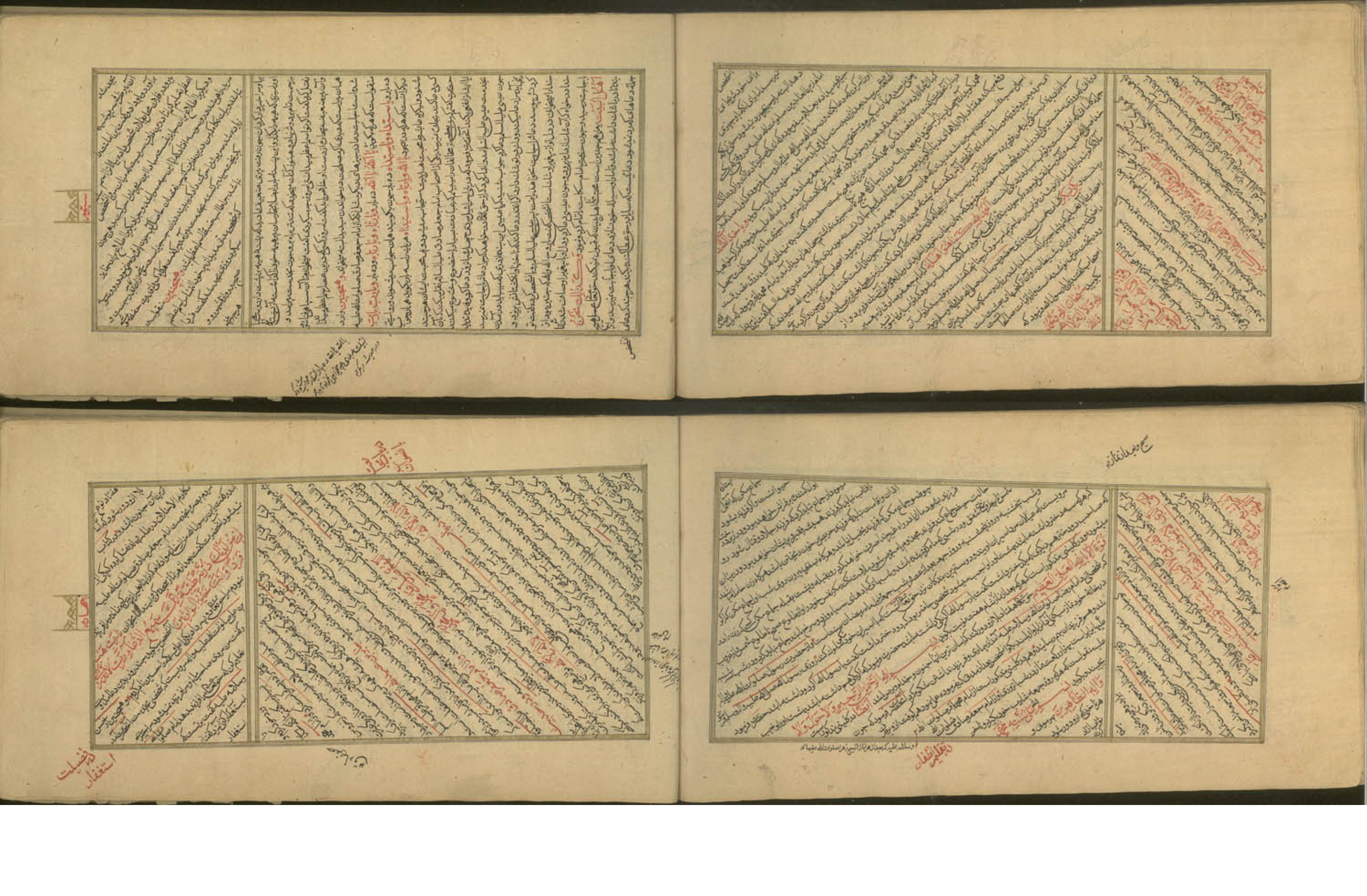


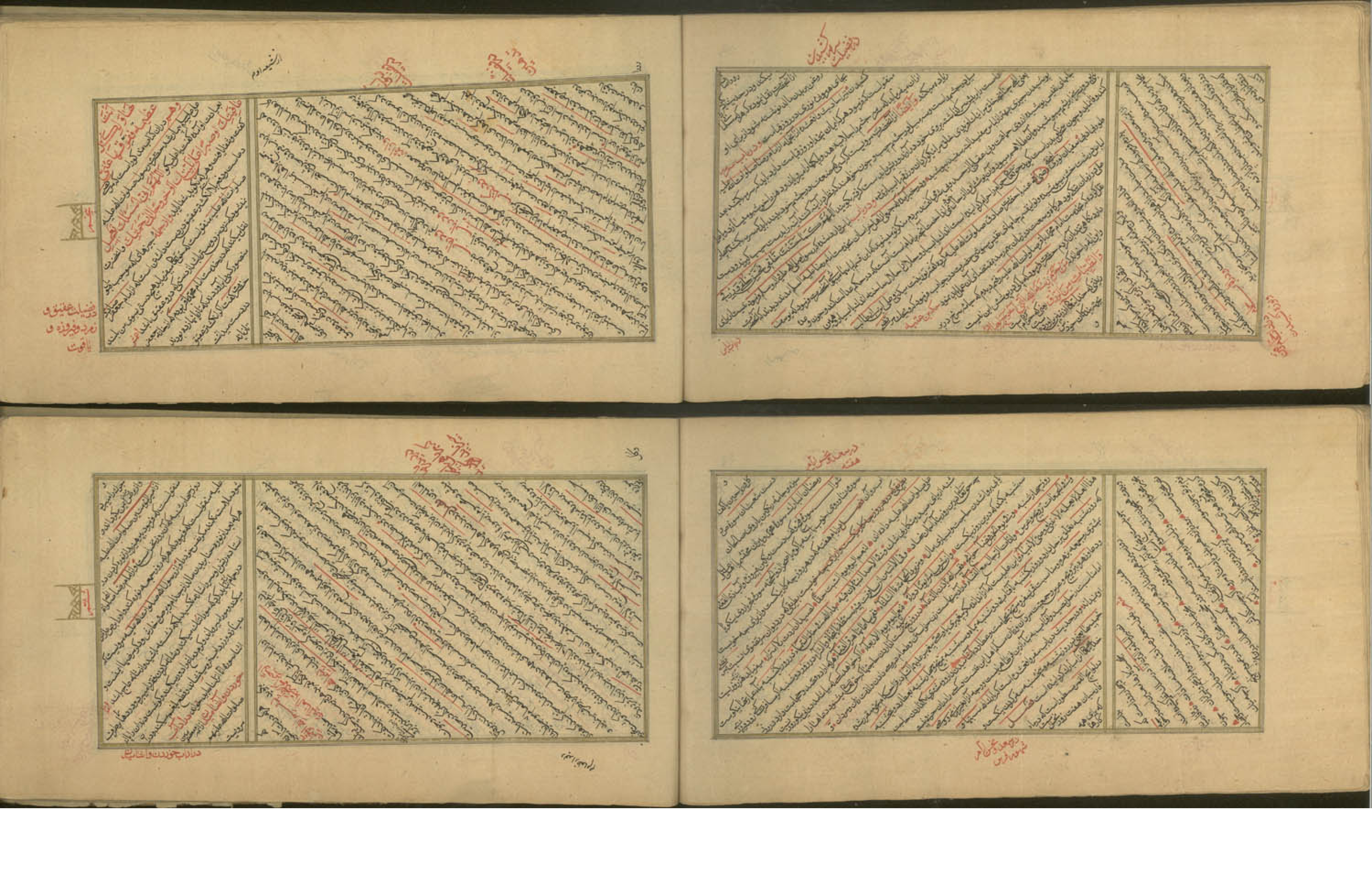


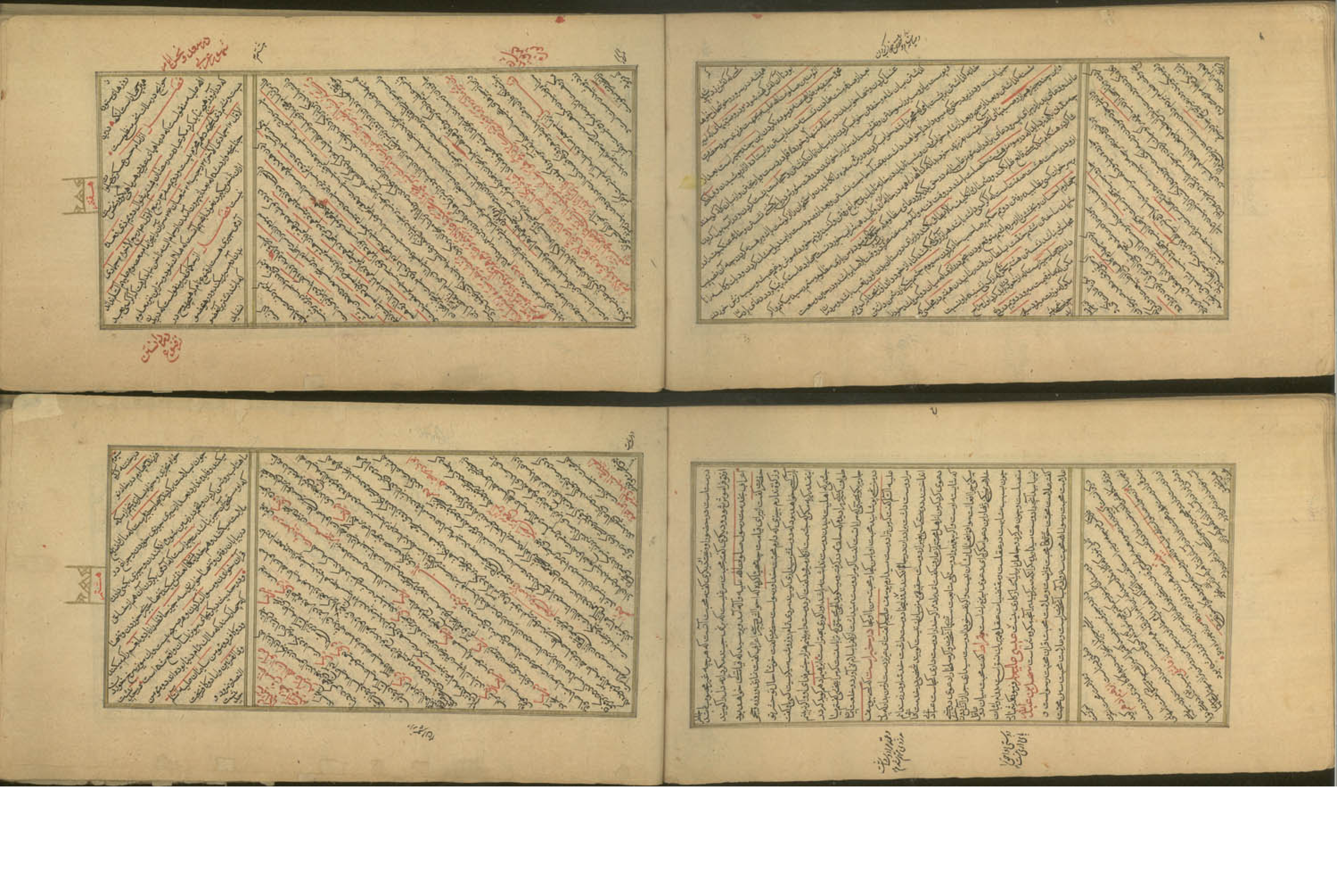






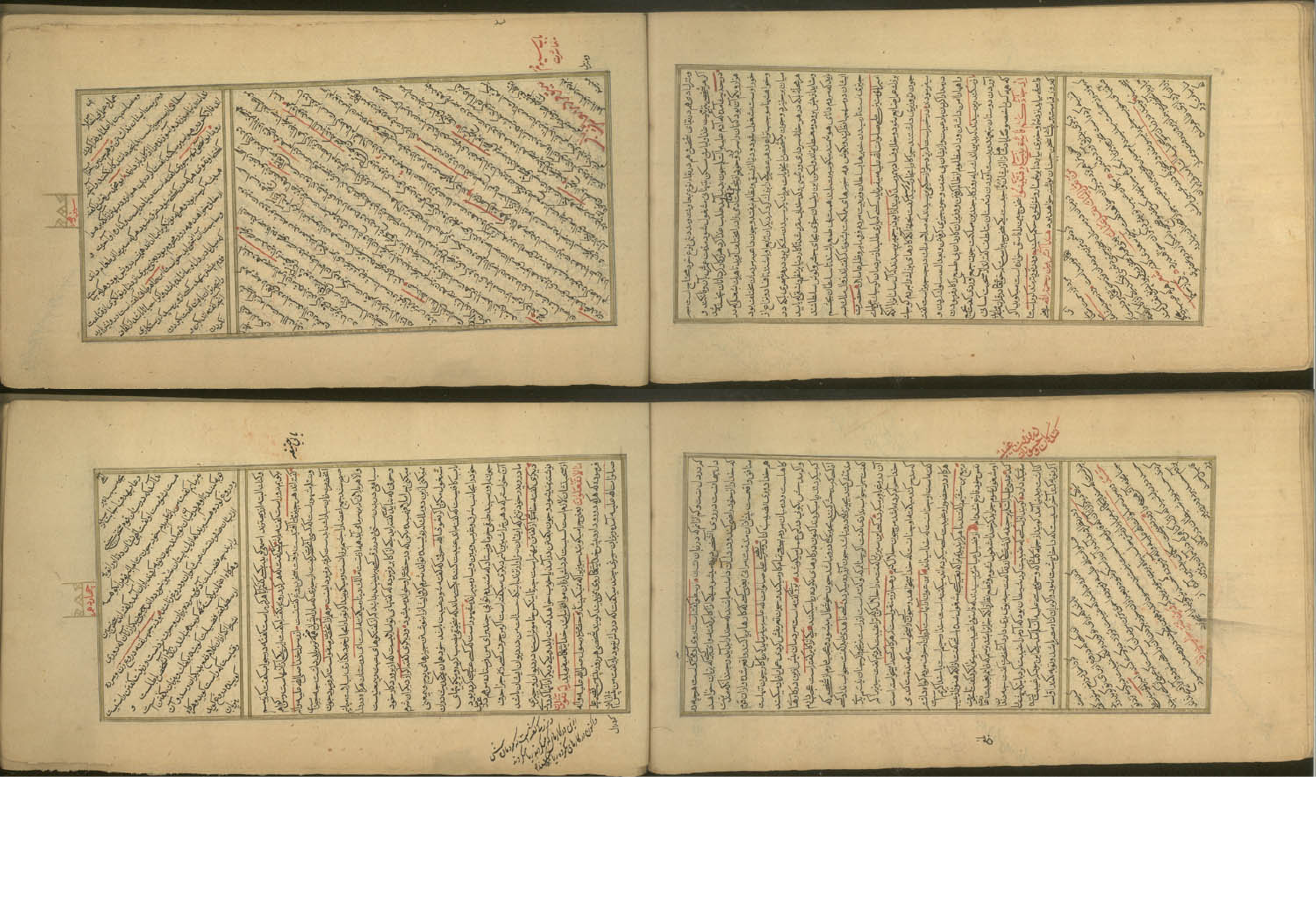


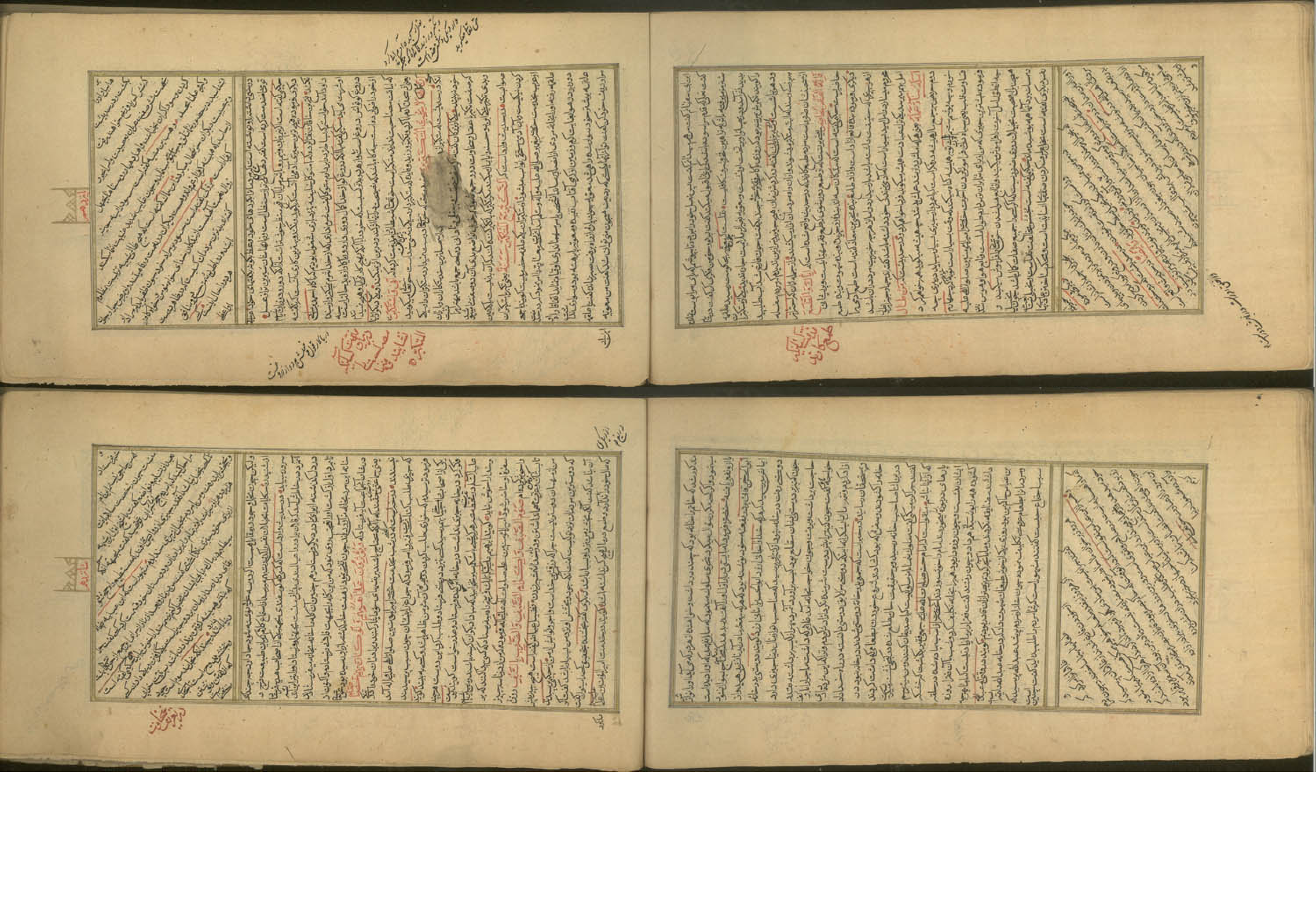


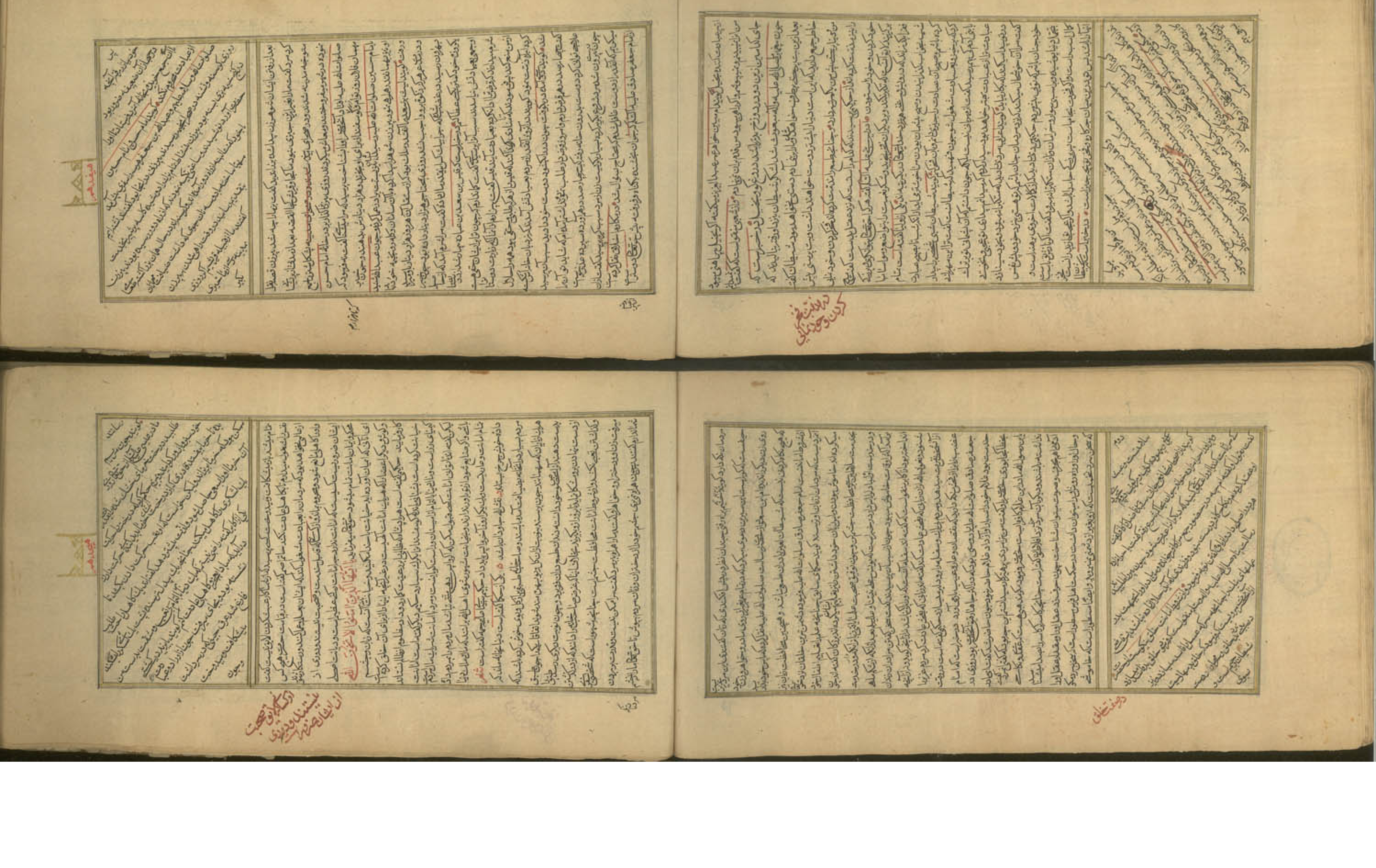


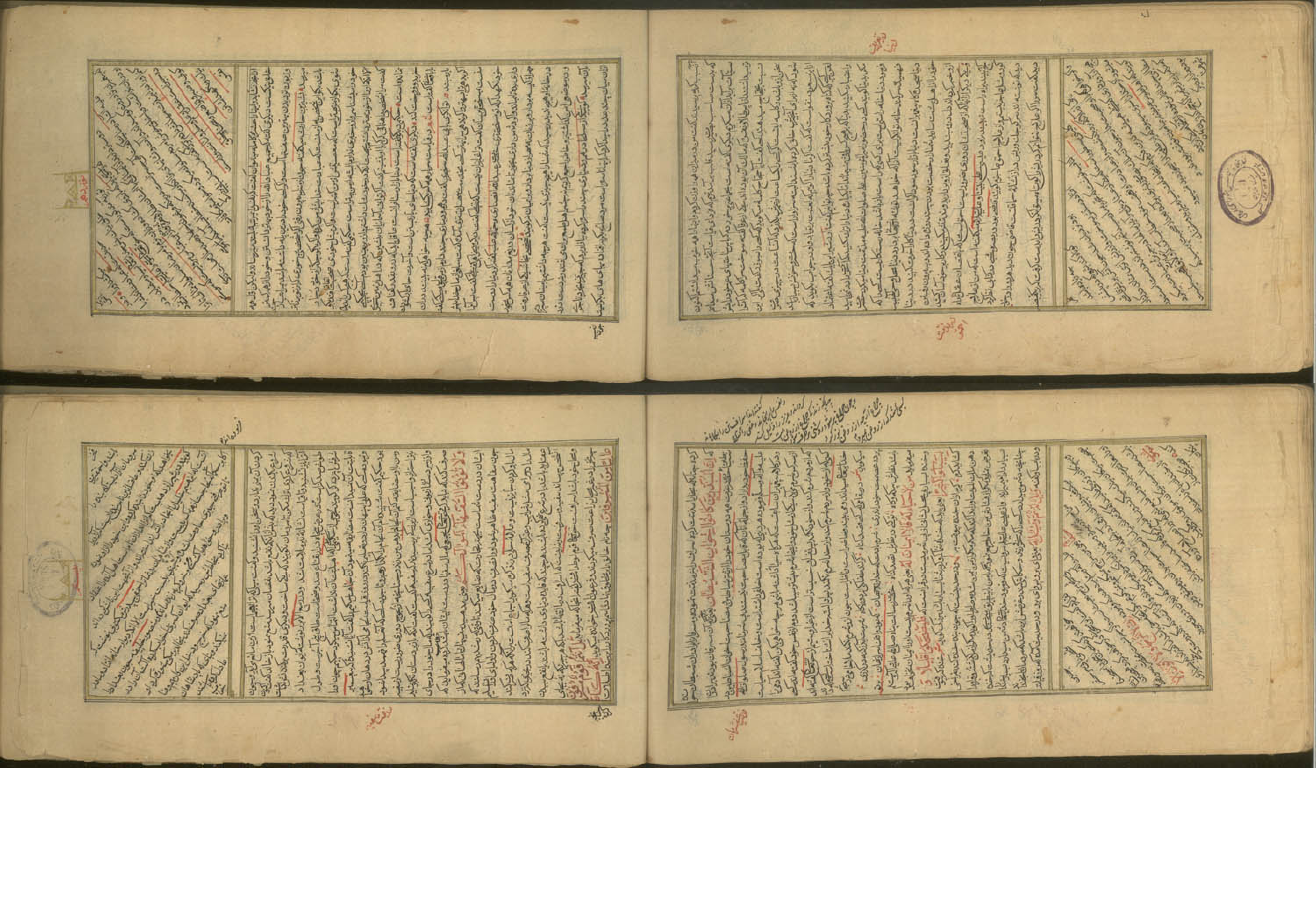


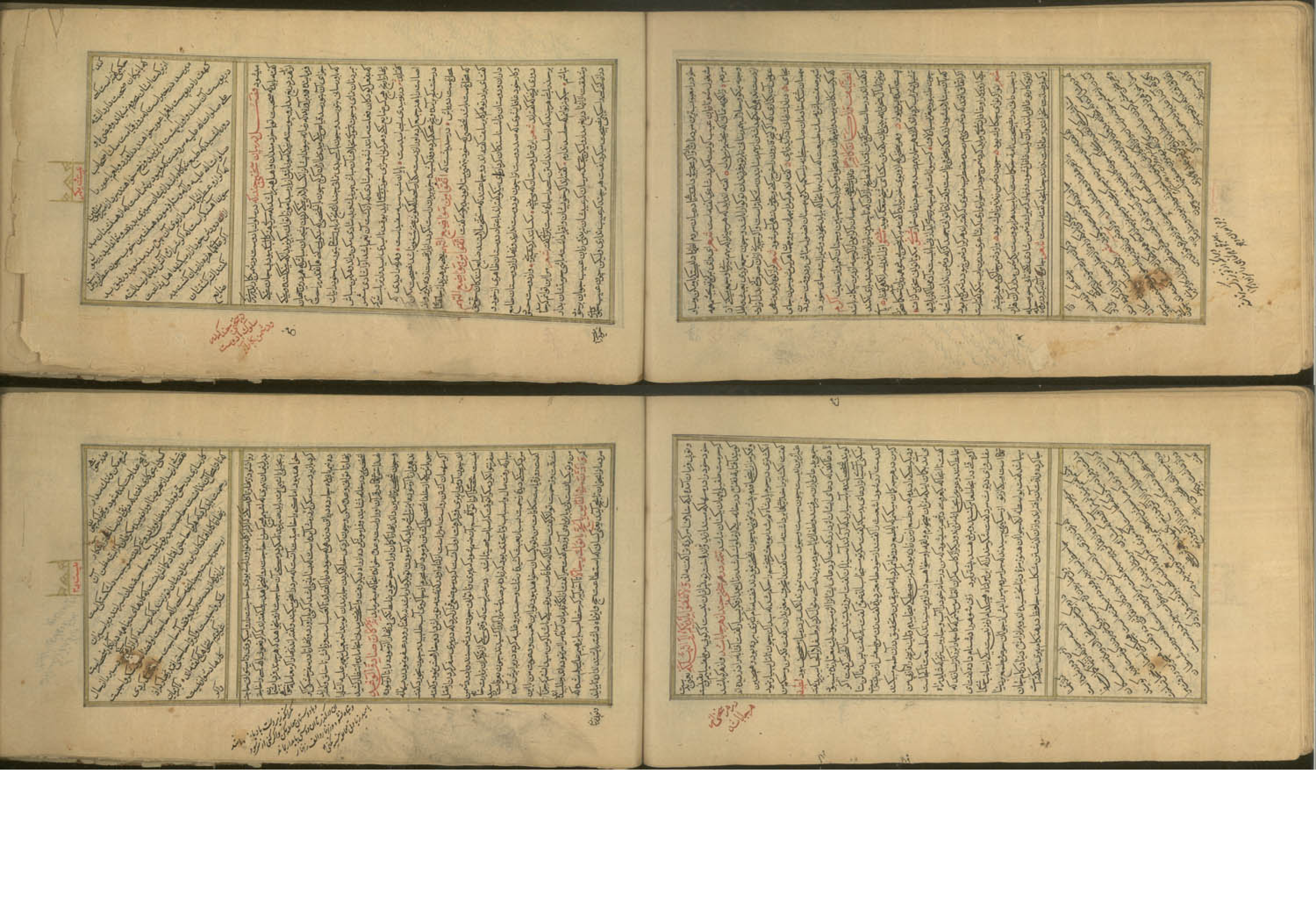


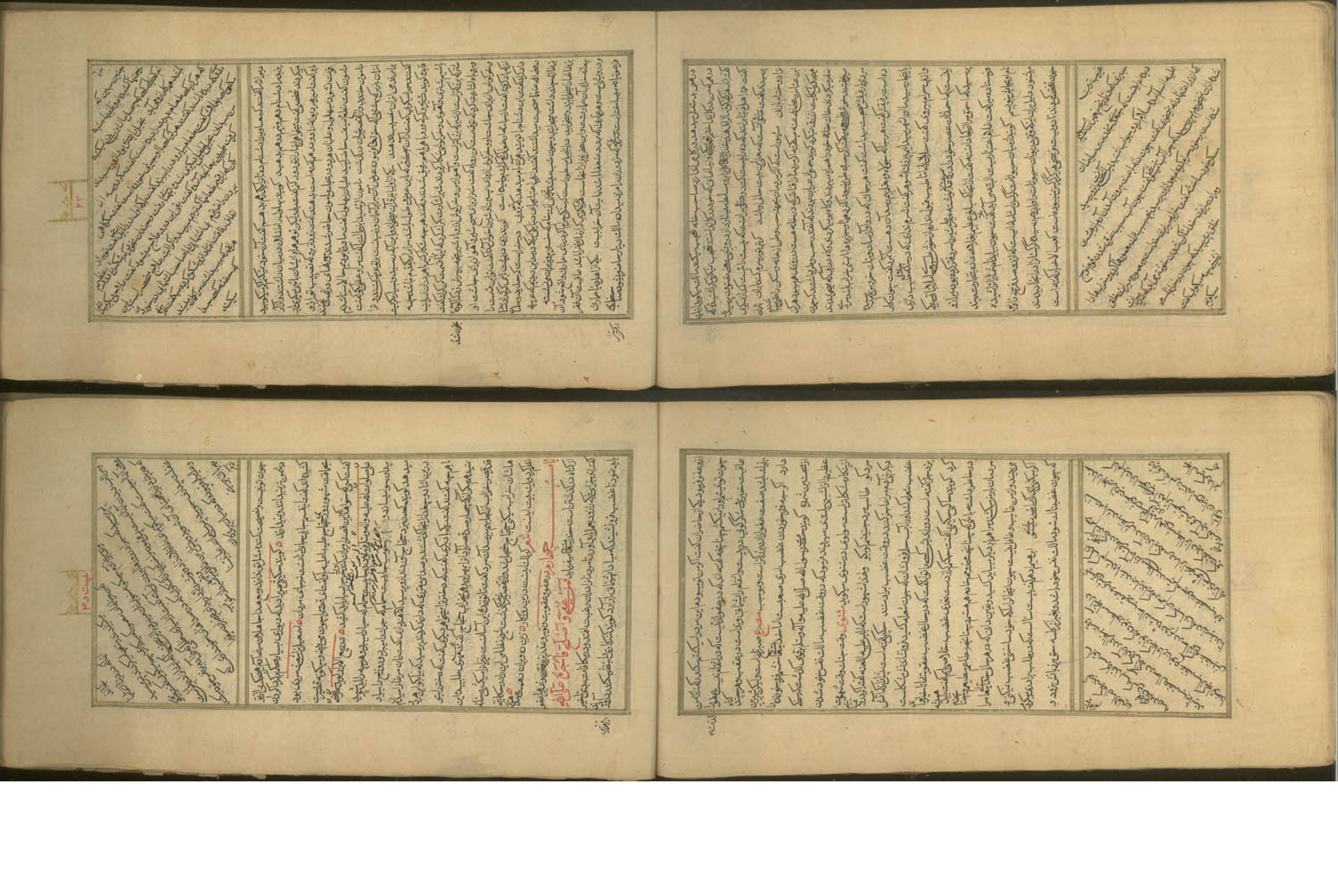


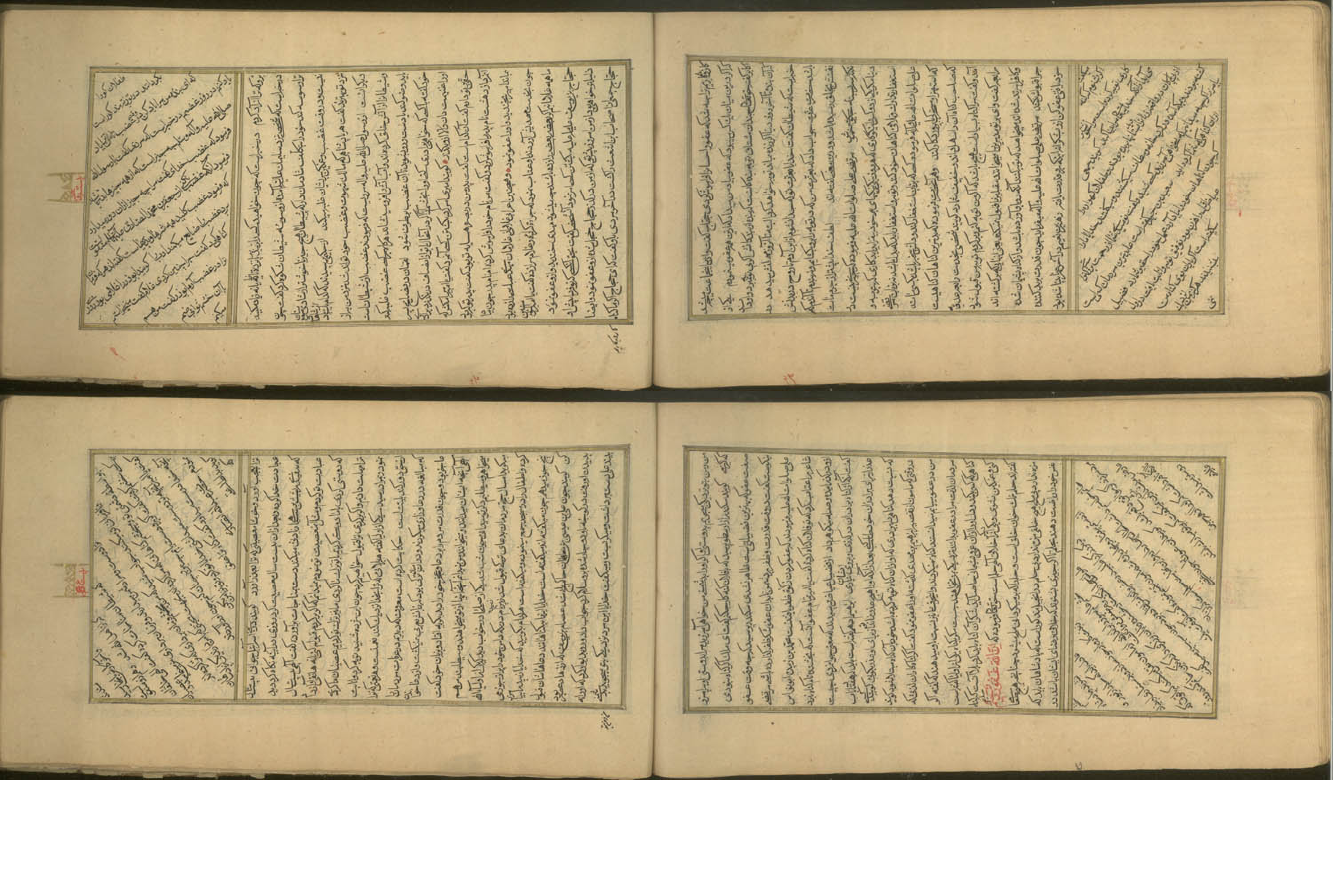












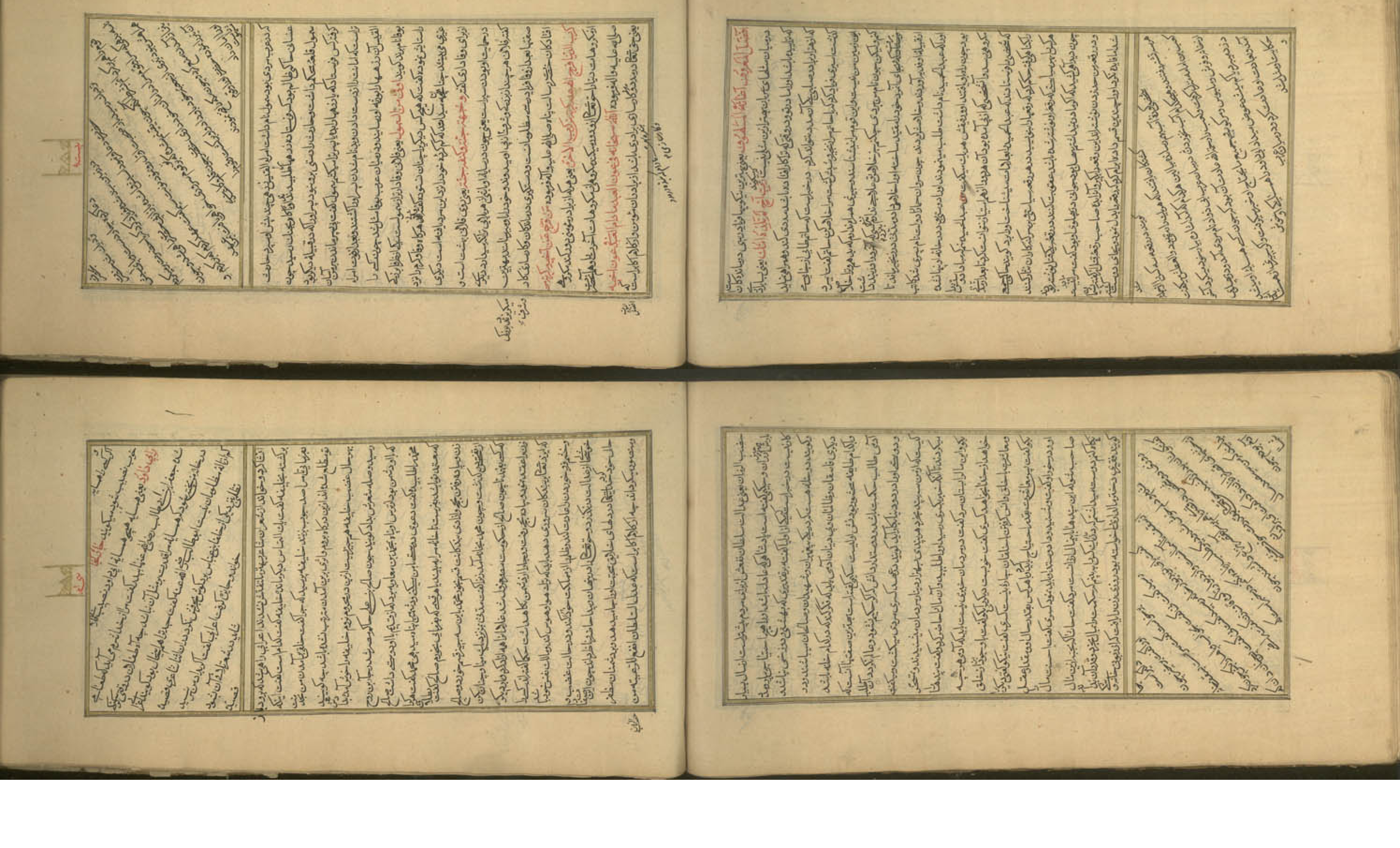
در مملکت خود نصب کند عتبی گوید دین و راستی و عفت و انصاف و فهم طبعی در دو جمع باشد تا هیچ کس برای خدا کند. مشهور است که در وقت خلافت معتضد کنار ابو نوری که از اولیای بغداد است بکنار دجله افتاد کشتی دید پر از خمهای شراب همه را در هم شکست و چون خبر بمعتضد رسید او را طلبید و مردم را یقین شد که البته او را خواهد کشت چون نظرش بر او افتاد گفت تو کیستی که چنین گستاخی نمودی گفت من محتسبم گفت کی ترا احتساب داده گفت آنکه ترا پادشاهی داده گفت بهر چه شکستی خمهای مرا گفت شفقت بر تو و بر رعیت تو کردم گفت چگونه گفت ترا از گرفتاری روز قیامت و رعیت را از آنکه چون تو گناه میکنی آنها دلیر میشوند چه عوام الناس در صلاح و فساد تابع پادشاه میباشند و آتش دوزخ میخورند پس هم در حق تو و هم در حق رعیت تو مهربانی کردم معتضد بگریه افتاد و گفت بعد از این هر منکری که بینی منع کن که این کار ترا میرسد. بعضی از علما گفته اند بدترین مردمان کسیست که بر نفس خود ظلم کند و بعد از آن کسی که بر برادران و خویشان خود ظلم کند و بعد از آن کسی که بر مردمان ظلم کند. و بعضی گفته اند که ظالم ترین مردمان کسیست که رعیت را بخلاف کند و بعد از و کسی که سلطان وقت را بخلاف کند و بعد از آن کسی که بکسی که معلوم شود نفع او مردم را باید و نفع او بدیگران رسد. و خواجه نصیر در اخلاق این جماعت را بدترین و ردترین خلق خدا گفته است. گویند کوتاه قدی در نظر نوشیروان در آمد نوشیروان به سبب آنکه گفته اند **کل قصیر فتنه** یعنی هر کوتاهی فتنه و بد ذات میباشد کراهت کرد بجلو پیش نشسته بود گفت البته گناه از تو سر خواهد بود کوتاه از دور پیدا است در یافت گفت او از من کوتاه تر است

نوشیروان را خوش آمد و بفرمودش رسید. حکیمی را گفتند هرگز در تو قوت غضب نمی بینم در تو قوت نبود یا از خود دور کرده گفت غضب بود از خود دور کرده ام و غضب انسانی را پاسبانی میکنم که در آنجا که باید خرج کنم و پا میبرم بجهت آنکه در من آن قوت باشد. گویند عماره بن عقبه مردی غیور بود روزی بمجلس منصور آمد و در مکانی که مقام او بود نشست مردی ایشان منصور بر خواست فریاد برآورد که مظلومم منصور از او پرسید که آنکه بر تو ظلم کرده کیست گفت عماره فلان ده مرا بزور از من گرفته و آن ده بهترین دههای عمان بود منصور بعماره گفت برخیز و بپهلوی خصم خود بنشین تا به بینم حق کیست عماره گفت اگر ده از من بود باو بخشیدم و اگر از او بود از آن در گذشتم و از مکانی که امیر المؤمنین مرا بآن مشرف ساخته بر نمیخیزم گفتند این غضب که ممدوح است غیرت است حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمرتضی علی صلوات الله علیه امر نموده و فرموده **یا علی کن غیوراً فان الله یحب الغیور** یا علی غیور باش که حق تعالی دوست میدارد غیرت را. عابدی گفته است خدای تعالی غیور است دوست نمیدارد که در دل هیچ بنده بغیر از محبت او محبت دیگری باشد. گفته اند غیرت پاسبان عقل است از هر چیزی که در شرع مقبول نباشد. یکی از شعرا گفته: کفی کوز غیرت برافروخت تیغ / سر تیغ را کرده اند و تیغ. و حق تعالی این قوت را در آدمی خلق کرده تا مال و نسب آدمی محفوظ باشد و آنچه مشهور اینست که غیرت مخصوص حرم و ناموس خود داشتن اصطلاح است تا پیش اهل تحقیق غیرت نگهداشتن هر چیزیست که بر آدمی حفظ و حراست آن لازم باشد از نفس و اهل و مال و ملک خود بلکه از کافه مسلمانان چه در حدیثست که هر که عیب مسلمانان بپوشد خدای تعالی عیبهای او را در دنیا و آخرت بپوشد

قرآن مجید میفرماید **ولله العزة و لرسوله و للمؤمنین** یعنی مر خدای را عزت و رسول او را و مؤمنان را. بعضی اشتباه میکنند و عزت را تکبر خیال میکنند چنانچه جماعتی اسراف را بخشش میدانند و بخل را حزم و دوراندیشی گمان میکنند و خود را در وسط بلا افکندن شجاعت نام می نهند و اگر کسی خواهد که اینها را چنانچه هستند بداند و بشناسد اخلاق ناصری را مطالعه نماید. و از جمله صفات نیکو وفاست گفته اند وفا و عدل و صدق برادرند و صدق راستی در گفتن است و وفا راستی در گفتن و کردن هر دو و صفتی است که خاصه آدمیست پس اگر شخصی وفا نداشته باشد از آدمیت بدر خواهد بود. حکما گفته اند وفا از علامت کریمانست و عذر و خلف وعده خلقی از اخلاق لئیمانست و چون این صفت است بغایت عزیز در میان عرب مثل شده میگویند **هو اعز من الوفا** هرگاه چیزی کمتر بهم میرسد میگویند فلان چیز عزیزتر از وفاست و خواجه شیراز میفرماید: وفا مجوی ز مردم و گر نمیشنوی / بهرزه طالب سیمرغ و کیمیا میباش. جز از سیمرغ و کیمیا در دنیا مردم بغیر از نامی نیست. در حدیثست که چون وفا از میان مردم برطرف شود بلاها نازل میگردد و چون کار سازی مردمان بعهد و قولست و مردم بیکدیگر محتاجند و مدد و معاونت و هم راهی بعهد و قول نمیشود حق تعالی عهد و قول را جزو ایمان شمرده و رعایت آنرا بر ایشان قرار داده و در چندین جا از قرآن مجید وفای بعهد را نام برده که **اوفوا بعهدکم** یعنی بعهد خود وفا کنید **و اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا** یعنی وفا نمائید بعهد خود بدرستیکه در روز قیامت از عهد پرسش خواهد شد و چون این صفتی است که بنزد عقل پسندیده است اگر کفار و بت پرستان با آنکه اعتقاد

صلوات الله علیه روزی خرما خریده در ردای مبارک خود کرده بر داشته بودند که بخانه برند یکی از اصحاب التماس نموده که آنرا بردارد حضرت فرموده که پدر فرزندان به برداشتن این بار اولیست از دیگران. گویند چون علی بن عیسی را وزارت دادند مردمان در رکاب او میرفتند با ایشان ملتفت شده گفت سوار شوید که من راضی نیستم که غلامان مرا با بن ابن سلول شمایند چه جای مردمان بزرگ و عزیز و بر جای خود مانند تا مردم سوار شدند. عبدالله مسعود گفته است که سر تواضع ابتدا بسلام کردن است و در مجلسها فروتر نشستن و اگر چه تواضع صفتی است که از همه کس خوشنماست اما بزرگان بهتر و خوشنماتر است. گفته اند تواضع نکردن فقیران نکوست بجهت آنکه بزرگی و بلندی مرتبه که حق ایشانست میگذارند و بر تبه فروتر که حشم داشت آن از ایشان ندارد راضی میشوند و لهذا رسول صلوات الله علیه و آله فرموده خوشا کسی که تواضع کند با آنکه نقصانی که در نفس خود را ذلیل کرده باشد بی آنکه مسکنتی و فروتنی داشته باشد. از ابوذر جمهر حکیم پرسیدند که کدام نعمت است که کسی را بر آن حسد نیست و کدام بلاست که مبتلا هی آن سزاوار ترحم نیست گفت آن نعمت تواضع است و آن بلا تکبر چه تکبر خود را از دیگران بزرگتر دانستن است و اظهار تکبر صفت الله تعالی است و اظهار بندگی صفت بندگان و کبر با عجب بهم میرسد و از عجب بجهل و نادانی بجهل از آدمیت بر آمدن آدم است نعوذ بالله اگر تکبر و بخل با هم جمع شود آن بدترین تکبرهاست. حضرت رسول صلوات الله علیه و آله میفرماید دو صفتست که در هیچ مؤمن جمع نمیشود تکبر و بخل چه آنچه کبر خود دانسته نیست عزت خود شناختن و قدر خود دانستن. حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله فرموده سزاوار نیست مؤمن را که خود را ذلیل و خوار کند و حق تعالی در





بود در خانه اش حاضر است اگر بطاعت و فرمان برداری خدا میرود آن ملک و
آن علامت همراه اوست تا بر کردد و اگر بعصیان و نافرمانی میرود آن شیطان
و آن علم همراه اوست تا بر در خانه اش برساند در حدیث است که رسول خدا صلوات
الله و سلامه علیه در مسجد مدینه اعتکاف داشتند صفیه که یکی از ازواج طاهره
آنحضرت بود سخنی داشت بخدمت آنحضرت آمده عرض کرد و چون میرفت حضرت چند قدم
راه همراه رفتند در اثنای رفتن دو شخص از انصار بر آنحضرت سلام کرده میگذشتند چون
چون شب بود حضرت ایشان را طلبیده فرمودند که این زن صفیه بود گفتند یا حضرت
یعنی در شان شما کی احتمال هست که کمان بد و ظن بد ببرد حضرت فرمود که شیطان
چون خون در رگ و پوست در بدن بنی آدم سیر میکند و بر شما ازان ترسیدم شخصی
بیکی از اولیا گفت میخواهم در همسایکی تو خانه بهم رسانم که از دیدنت ...
که صحبتم کم شود یا شیطان بد اعتقادی کرده در ... خلل کند گفت دوستی که از کم
دیدن برطرف شود و اعتقادی که شیطان در و خلل تواند کرد بکار کسی نمی آید
حکیمی گفته است شخص را از مصاحبانش میتوان شناخت دیگری گفته دود دلیل
آتش آن دلالت نیست که مصاحب را بر مصاحب هست اعرابی گفته بسا
تنهائی که نفعش از همنشین بیشتر باشد و بسا وحشتی که از انس خوشتر باشد حکیمی
گفته هر دوستی که از برای مطلبی باشد چون آن مطلب برود آن دوستی هم
میرود تمثیل در بیان وصیتی چند که ... نوشته بود از افکار
بر دیوار ... نوشته یافت و فرمود تا از زبان پهلوی بتازی کردند گفته است چنا

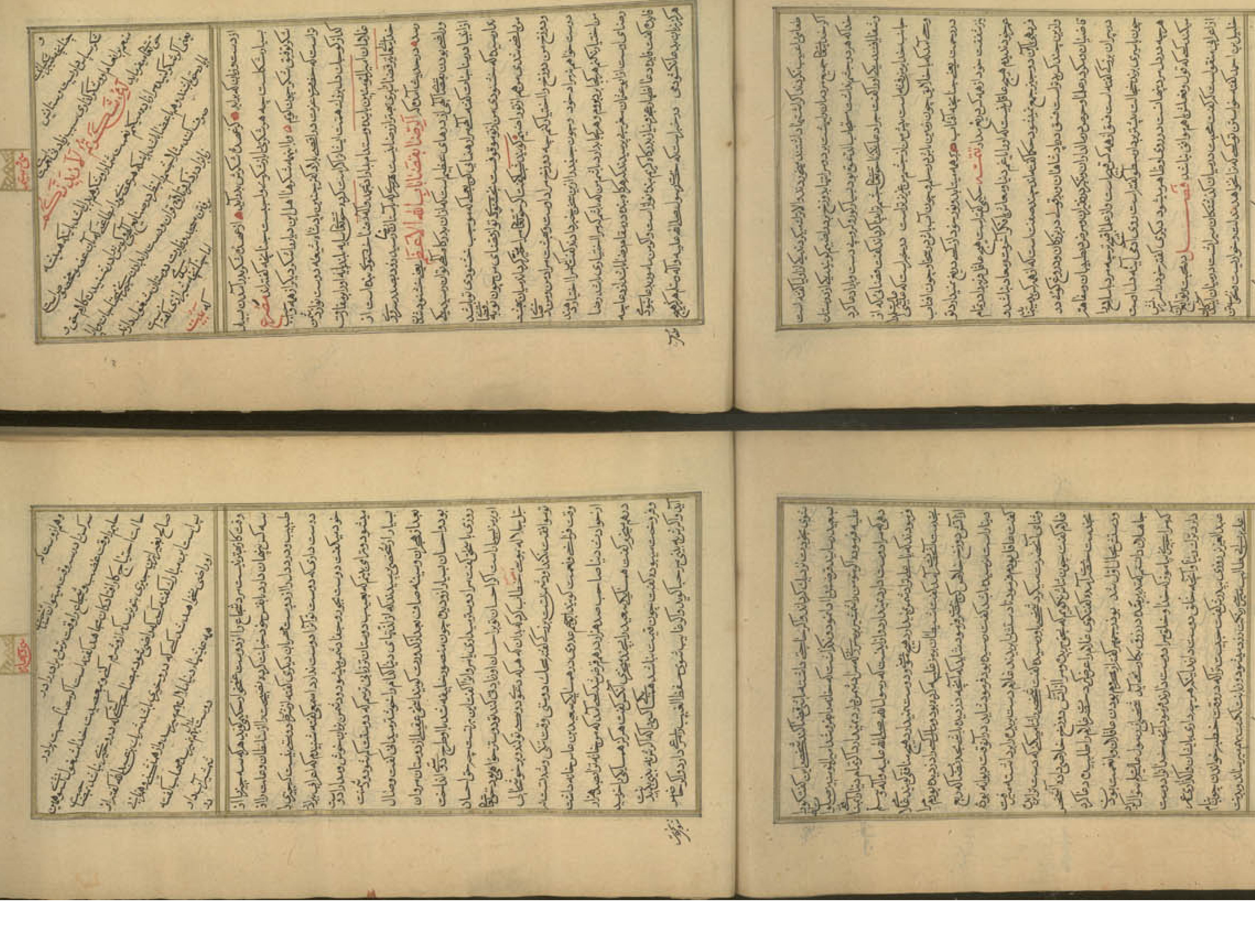
مردم از کاری پشیمان برند که دیگری ازان کار پشیمانی برده باشد چون دشمن تو از
کسی که با دوست تو دشمن باشد با بی هنر دوستی مکن که بی هنر نه لایق دوستی است
و نه سزاوار دشمنی بپرهیز از کسی که نادان باشد و خود را دانا داند اگر چه کلمه حق
گفت و در هر کاری بهتر نیست اما در گفتنش تقصیر جایز مدار اگر خواهی که دشمن را
راند ... که با دوست مکوی شود دانست بزرگ مدان ... داشت ... از
... نباید ... فرمان ... که ... سپرده
... اعتماد مکن و از ... اعتماد ... تواضع آن جهان جوئی ...
... این جهان ... که ندانی ... که دروغ کوی مکر ... از
... نتواند کرد ... هر ...
... هیچ دانا را در تعلیم و رنج نباید ... ضایع مکن تا ... ضایع نشود
... اگر ... نهاده ... تا ...
... خواهی ... روی خود را در آینه کسان ... خود را ...
... که ... بر جای ... خواهی فراخ ...
... که خواهی ... زیر دستان ... وسع و طاقت ...
... خواهی که ... که هیچ دارو به نشود ... مکن
خواهی ... کوتاه زبان و کوتاه دست باش آب رو خواهی ...
که از پشیمانی ایمن باشی بهوای نفس کار مکن نیکو گوی باش تا نیکو ... داشت بنده ...
باشی بهتر که بنده کلو باشد

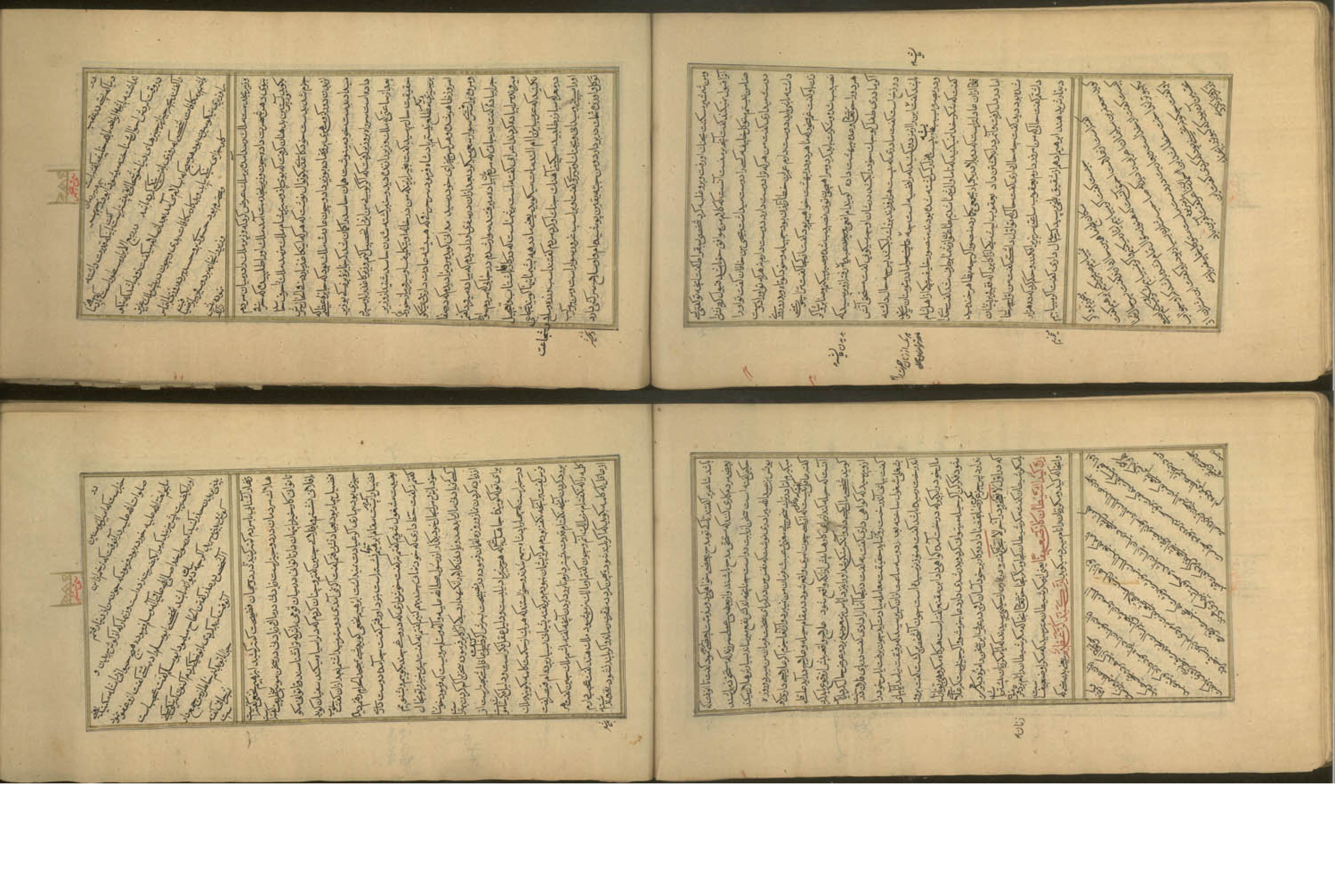
ابیات در صبر و شکر

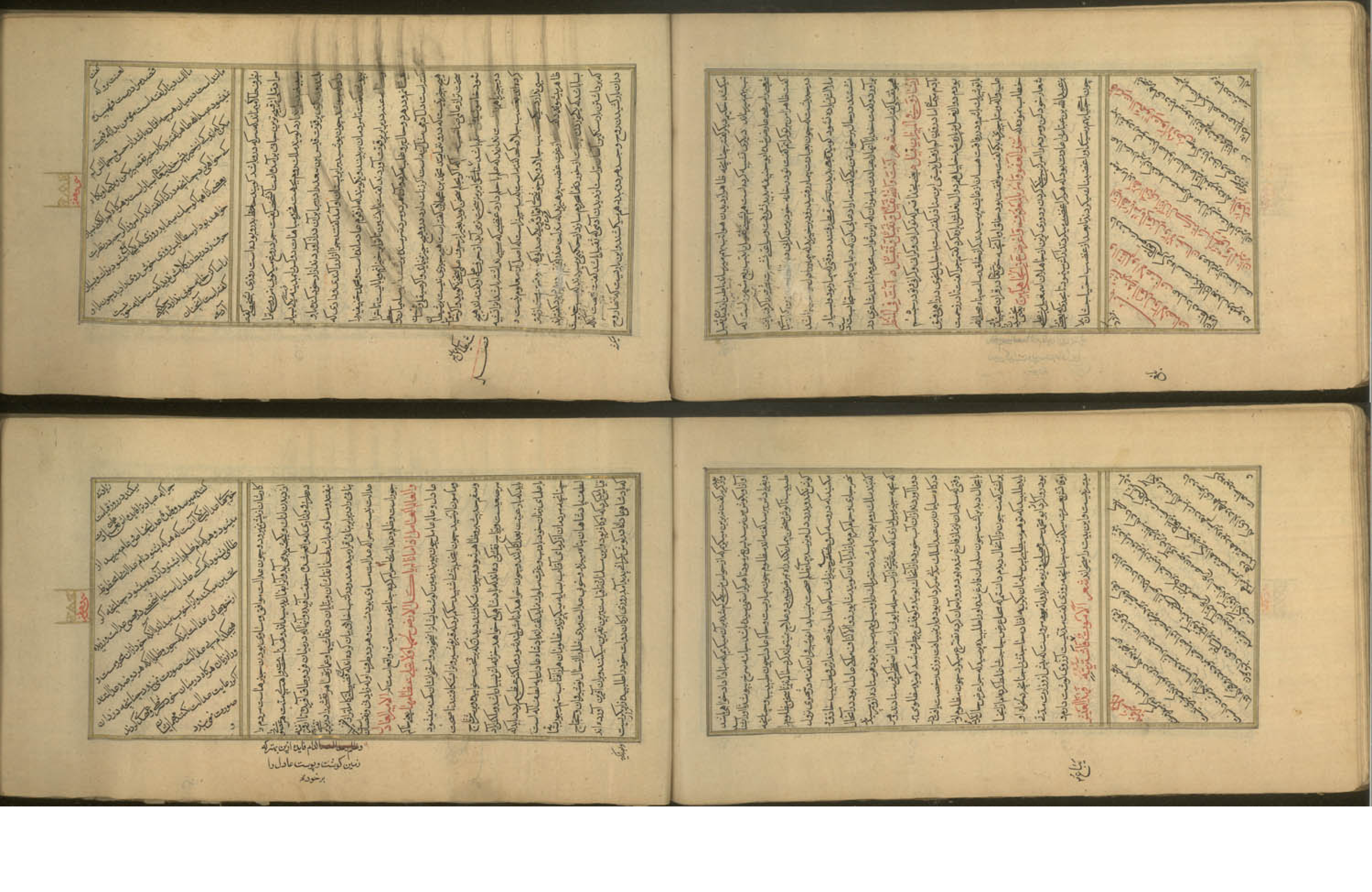


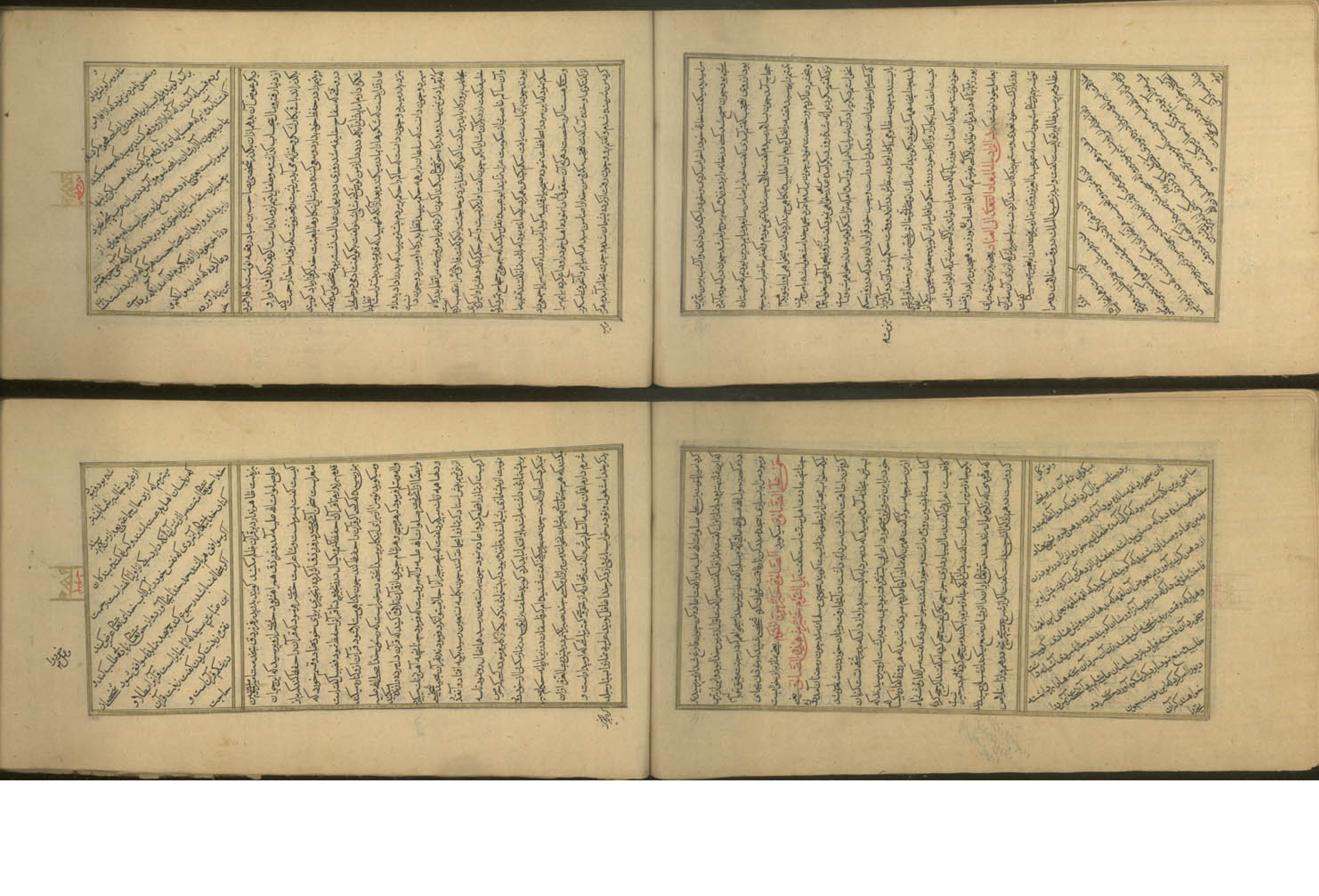
ثم ما جیبت گفتند در حال وسعت شکر میکنیم و در وقت تنگی با صبر میباشیم حضرت
فرمودند شیعیان ما نیز چنین اند شخصی از امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه پرسید که مراد
از صبر جمیل که در قرآن واقع شده کدام است فرمود مراد آن صبریست که کسی پیش مردمان
شکوه نکند شخصی از اولیا پرسیدند که شما را صبر در چه مرتبه است گفت ما را آنچه دوست میدارم
صبر نیست بر چیزی که مکروه باشد چگونه صبر توانیم کرد کسی احنف را گفت تو پیر و ضعیف
چگونه روزه میگیری گفت آن رنج برای آن میکشیم که در آن روز است و صبر بر طاعت
خدا آسان تر است از صبر بر معصیت خدا و هم از و منقول است که گفت که بر این کلمه
صبر نتواند کرد ... کلمه ... شنید ... که من فرموده ام
... از بی تو ... منقول است که صبر ...
از حضرت علی صلوات الله و سلامه علیه منقول است در حدیث طویل که صبر از ایمان
همچون سر است در بدن ... بکار نمی آید از فضیل ... منقول است که فرمود **من**
تبصر تصبر یعنی هر که بینا باشد در هر کار صبر میکند یکی از شعرا گفته است **العز یحل**
فی المواطن کلها الا علیک فانه لا یجمل و همین مضمون را یکی در فارسی بسته است
صبر از همه چیز ها توانم ❁ الا از تو نمیتوانم ای دوست ❁ در باب شکر ... شهود ...
که گفته شکر آنست که بنده اقرار کند با آنکه از شکر عاجز است و ازین جهت حق تعالی میفرماید
وقلیل من عبادی الشکور یعنی اندکی از بندگان من هستند که اظهار شکر
توان گفت یکی از اولیاء الله فرموده که غایت شکر بنده آنست که اعتراف کند که من از
شکر کردن عاجزم از رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که فرمود

شکر خالق کند شکر خالق نکرده است نقلست که عیسی علی نبینا و علیه السلام
مالداری گرفته او را برد ... و گفت ای برادر نیست در اسلام ...
داده برو مالداری شکر خدا بجا آورد و دست آن فقیر را گرفته سوی بیماری برد و گفت اگر
فقیری بیماری شکر خدا کن و دست آن بیمار را گرفته بجانب کافری برد و گفت اگر بیماری
کافر و یهودی چه میکردی شکر خدا کن که کافر نیستی از بعضی اکابر منقولست که
گفت شکر سه قسم است شکر عوام و آن شکریست در برابر طعام و لباس و شراب میکنند
و شکر خواص و آن شکریست که در برابر معرفت الهی و توفیق بندگی باری تعالی کنند و شکر
اخص و آن شکریست که تعظیم منعم در دل بنده بانجد باشد که تعظیم هیچ چیز از ما
سوی الله را در دل او جای نماند در حدیث است که شکر نعمت پرهیز کردن است از
چیزهای حرام و تمام شکر الحمد لله گفتن است گویند امام جعفر صادق صلوات الله
علیه را استری گم شد فرمود اگر پیدا شود شکری کنم که برازان نباشد و چون پیدا شد
گفت **الحمد لله رب العالمین** بو الفضل گفت نه شما چنان فرمودید گفت نشنیدی تو
نشنیدی که من **الحمد لله رب العالمین** گفتم گویند لقمان بدیدن داود علیه السلام
رفت دید که از آهن حلقها میسازد و در یکدیگر می اندازد چون این صنعت ندیده بود تعجب
نمود اما صبر کرد تا تمام شد داود علیه السلام پوشید و گفت از برای دفع زخم اعدا نیک
لباسیست لقمان گفت صبر هم از برای شناخت مجهولات محکم لباسیست طالب
حق را از صبر چاره نیست و رسیدن بدوست بر عایت صبر دست نمیدهد صبر کلید
در راحتست و مرهم هزار جراحت مولوی در شکر گوید **شعر** صد هزاران کیمیا حق

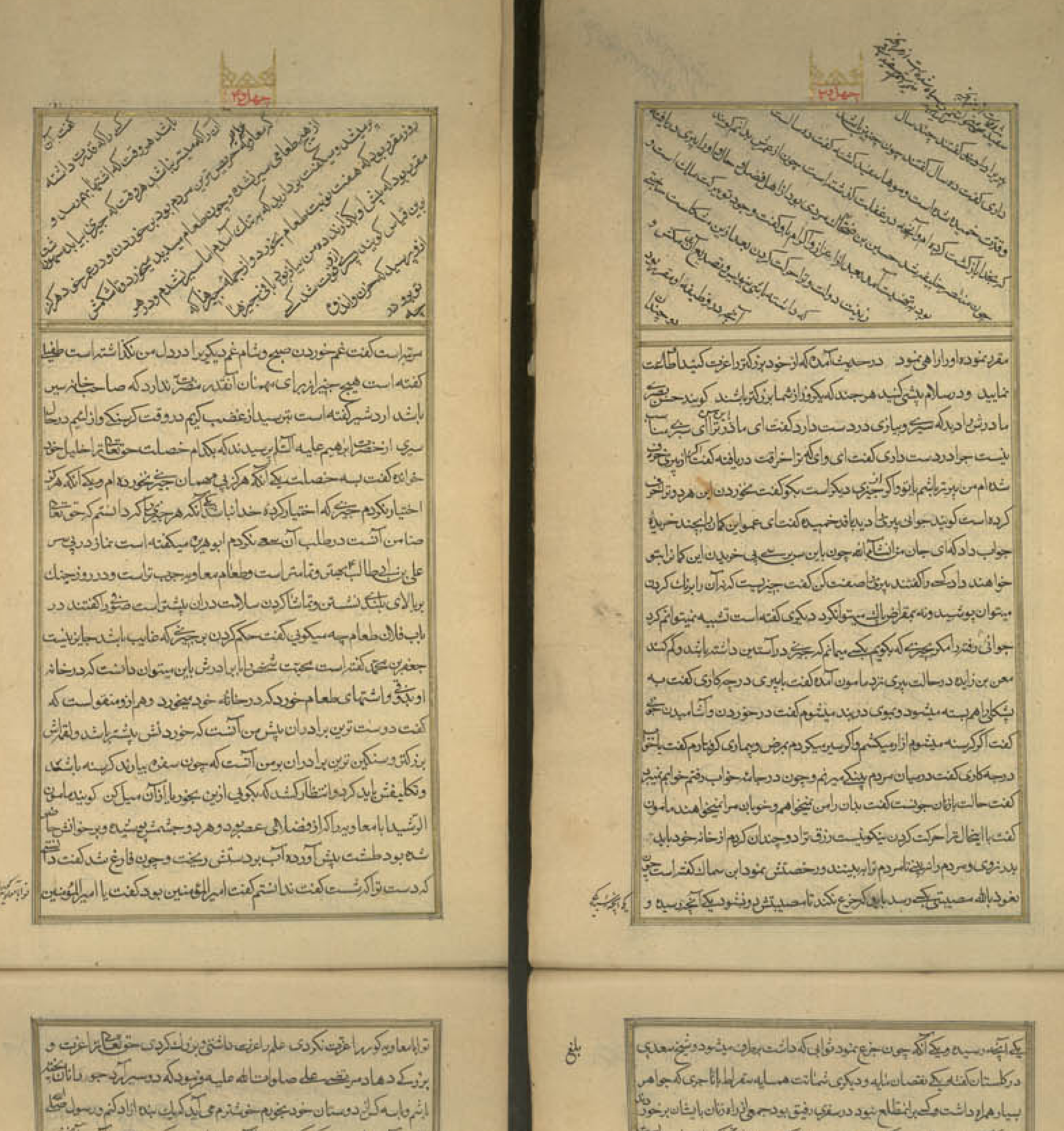










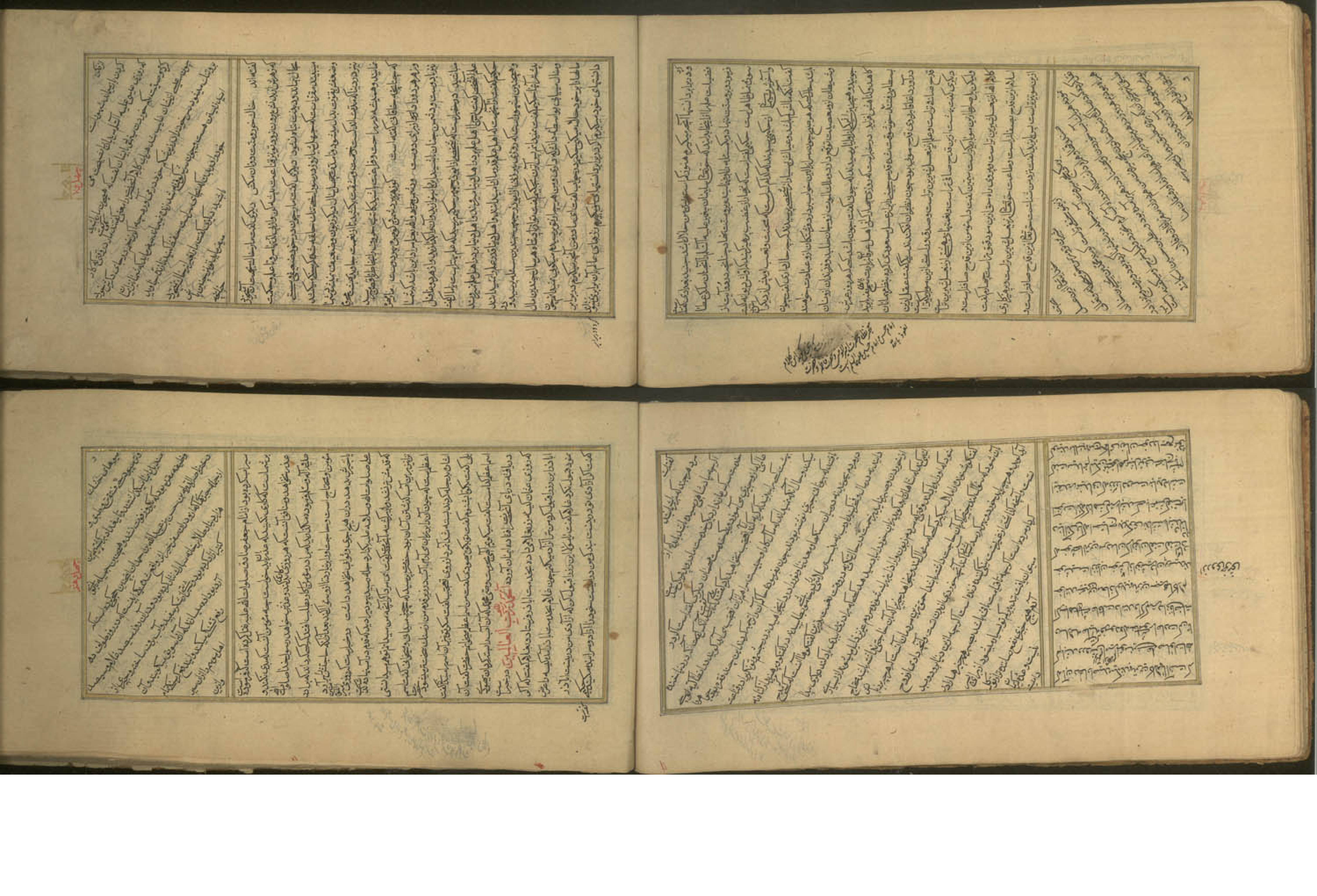


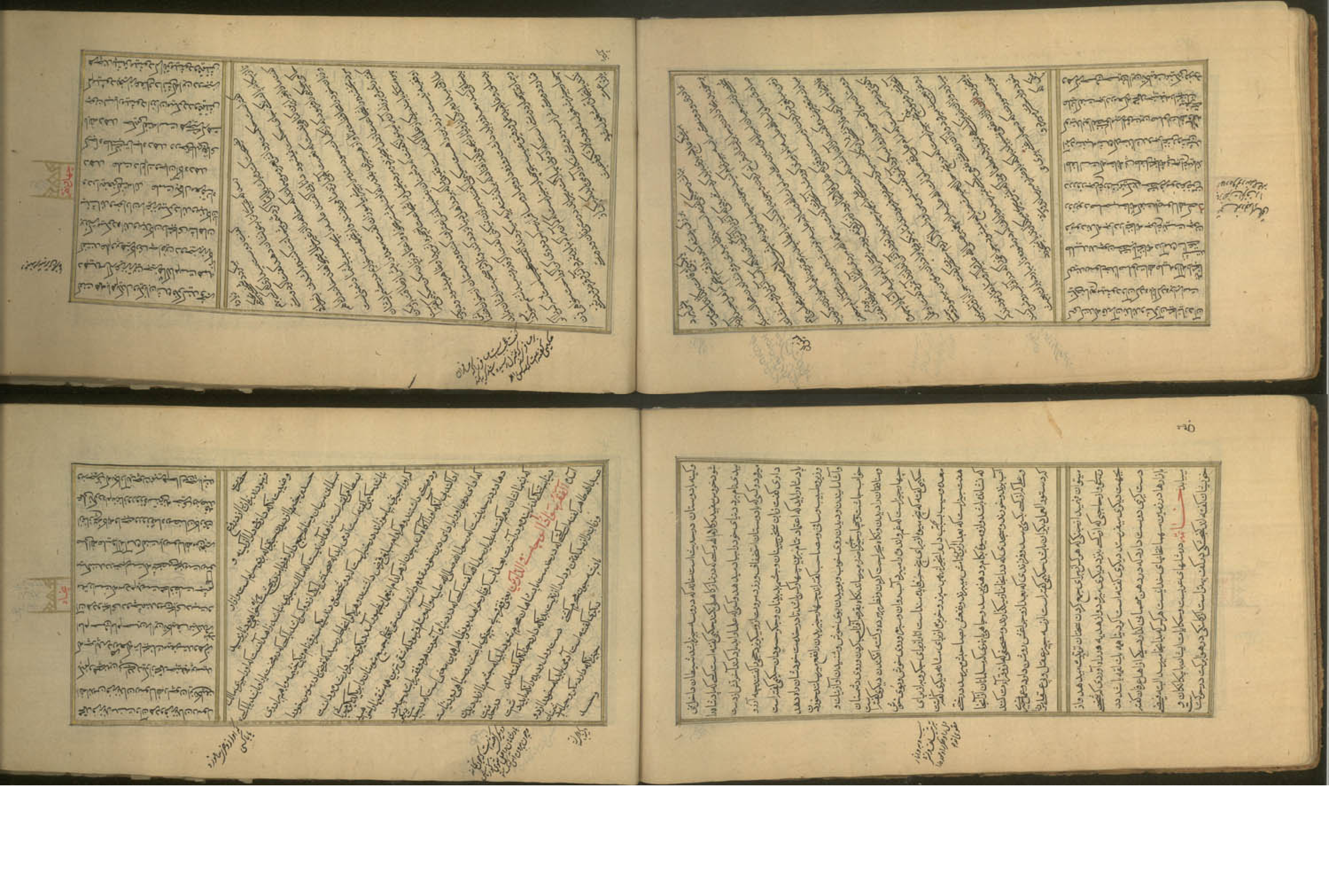
یکی آنکه سیه و دیگر آنکه چون جزع نمود ثوابی که داشت بهدر میشود و شیخ سعدی
در گلستان گفته یکی نقصان مایه و دیگری شماتت همسایه سقراط را تاجری که جواهر
بسیار همراه داشت و کشتی انکسار نمود در سفری رفیق بود [illegible] بایشان برخورد
سوداگر گفت ای وای بر من اگر مرا بشناسند سقراط گفت ای نادان اگر ترا بشناسند [illegible]
که اعرابی جسیم فربهی بخدمت رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم آمد آنحضرت پرسید
که درین نزدیکی تب کشیده گفت در اصل تب را نمیشناسم گفتند درد سر دیده گفت
نمیدانم درد سر چه چیز است فرمودند که نقصان مالی بتو رسیده گفت هرگز نرسیده
گفتند بدرد فرزند مبتلا شده گفت نه آنحضرت فرمود که حق تعالی دشمن میدارد کسی را که
در دنیا بیکی از اینها گرفتار نشده باشد چون یعقوب لیث عبدالله بن طاهر را کشت
کنیزان و غلامان او را بدست آورد و کلاه و خیمه او را محبوس ساخت و از و بعضی
مطالبها مینمود درویشی در آن حال با فقر و درویشی خطاب میکرد و میگفت ای
فقر من ای حبیب من ای یار سابق من ای مونس من ترا از برای چنین روزی
میخواستم در خبر است که عبدالملک مروان از قیس بن رقیات آزرده شده با خود
عهد کرده که چون برو دست یابد زنده اش نگذارد قیس فصیح بود بعبدالله بن جعفر
طیار برد و او وعده نمود که التماس کند و خلاصش دهد و چون خود نیز کاری داشت
روانه شام شد و عبدالملک را دید و عرض حوایج خود کرد و همه را ساخت [illegible]
گشت و چون بدروازه مدینه رسید چشمش بغلام قیس افتاده یادش آمد و شتاب
او را فراموش کرده عنان اسب را برگردانید و چون رفقا پرسیدند که کجا میروید [illegible]

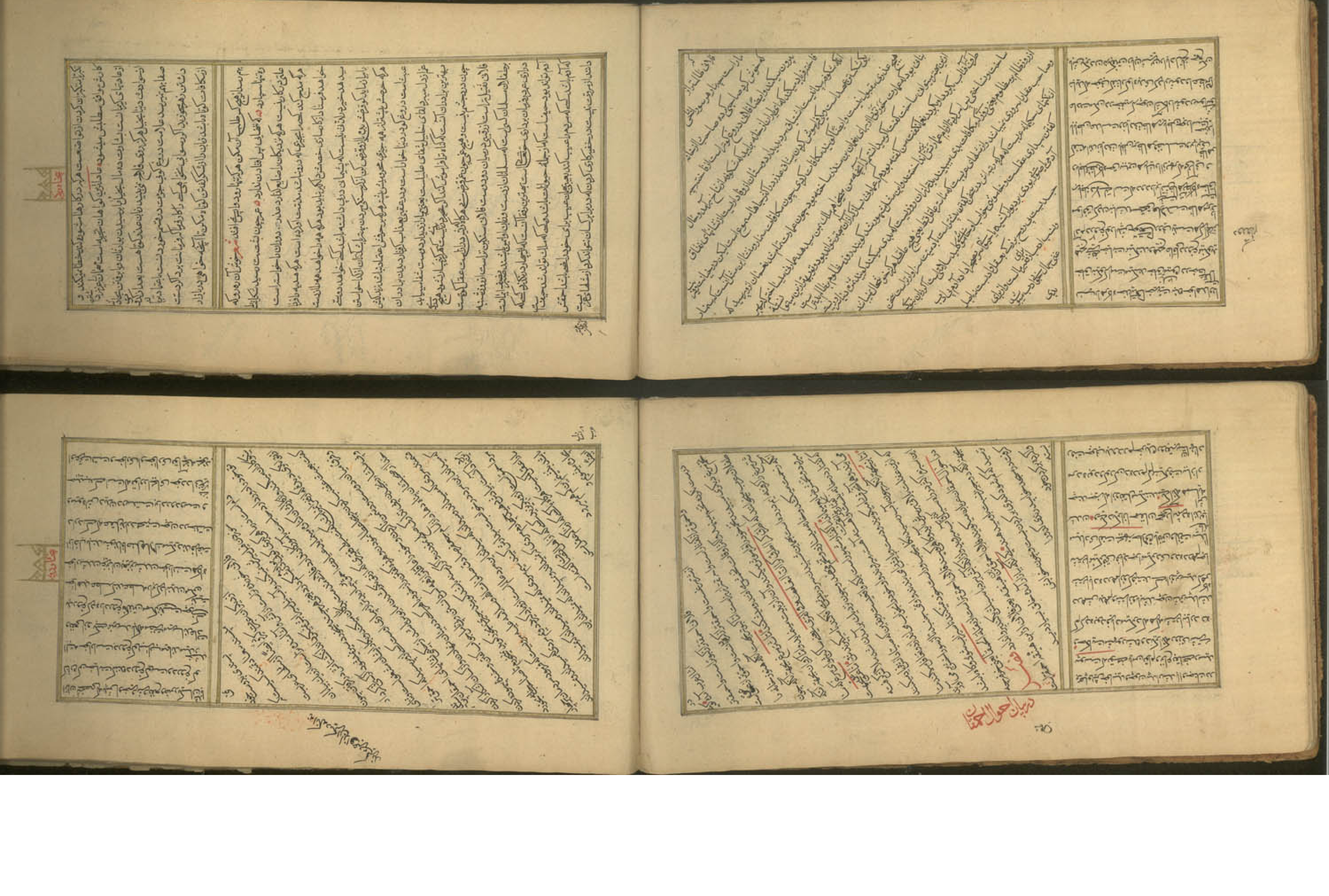
بلغ

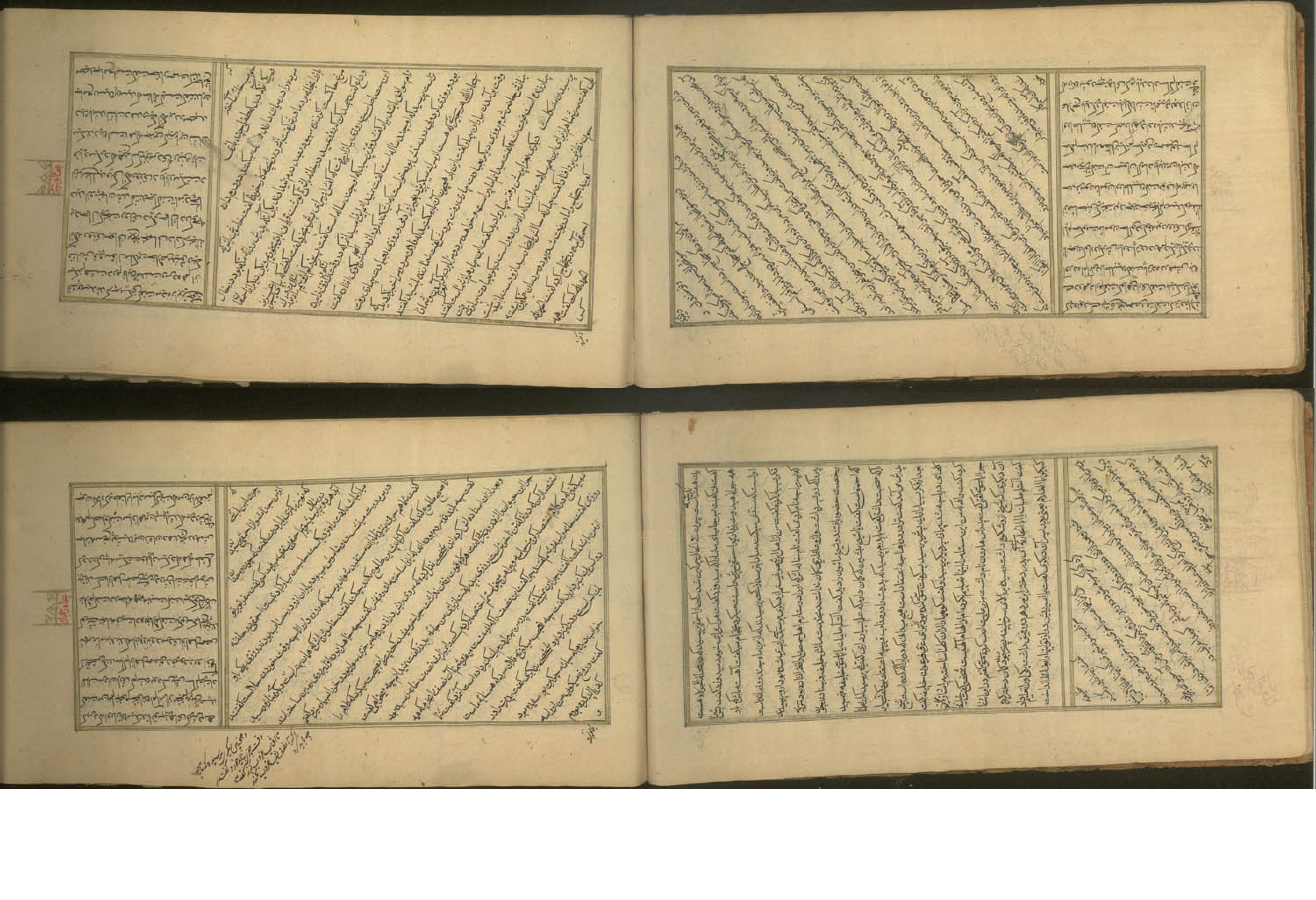
تا با معاویه کو پیرا عزت نکردی علم را عزت داشتی [illegible] کردی حق تعالی اعزت و
بزرگی دهاد مرتضی علی صلوات الله علیه میفرمود که دو سیر آب و جو [illegible]
[illegible] با بنده کرامی دوستان خود بخورم خوشترم می آید که بنده آزاد کنم و رسول صلی الله
علیه و آله و سلم فرموده کسی که مومنی را آنقدر طعام دهد که سیر شود و آنقدر آب بخشد
که سیر آب شود از پانصد ساله راه از آتش دوزخ دور میشود و در حدیث [illegible] اهل دنیا
هم سفر باشید او تواضع سر کنید و اگر با برادران همکاسه شوید بخشید و گشاده دستی
بکنید و اگر با فقرا در خوردن اتفاق افتد ایثار پیشه کنید یعنی هرچه بهتر و خوب
تر است آنها را [illegible] دارید در خبر است که مهمانخانه ابراهیم خلیل صلوات الله علیه
علیه تا امروز هیچ شبی از مهمان خالی نبوده حکیمی گفته است همین که نان گرم و آب سرد
و سرکه خوش طعم داشته باشی زیاده بر آن مطلب و شکر حق تعالی بجا آور و از کسی دریغ
مدار گویند در قدیم مقرر بود که چون جمعی بخانه کسی وارد میشده اند هرچه در خانه
بود حاضر میکرده اند تا هر کرا بهرچه میل شود از آن تناول نماید در خبر است که چون
نجاشی [illegible] رسول صلی الله علیه و اله و سلم مشرف شده بشرف اسلام [illegible]
حضرت بنفس نفیس خود ایشان را خدمت میکرد اصحاب التماس نمودند که یا
رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم خدمت ایشان را با ما رجوع فرمایند حضرت فرمود که
خویشان من و اصحاب مرا که بحبشه رسیدند ایشان را اینها عزت داشتند و مهربانی
نمودند دوست میدارم که تلافی و تدارک آن را خود نمایم [illegible] گویند یکی از اغنیا [illegible]
بسیار خرج امر کرد که مسجدی بسازند که در و دیوار و سقف و محراب و صفه و ستونها [illegible]

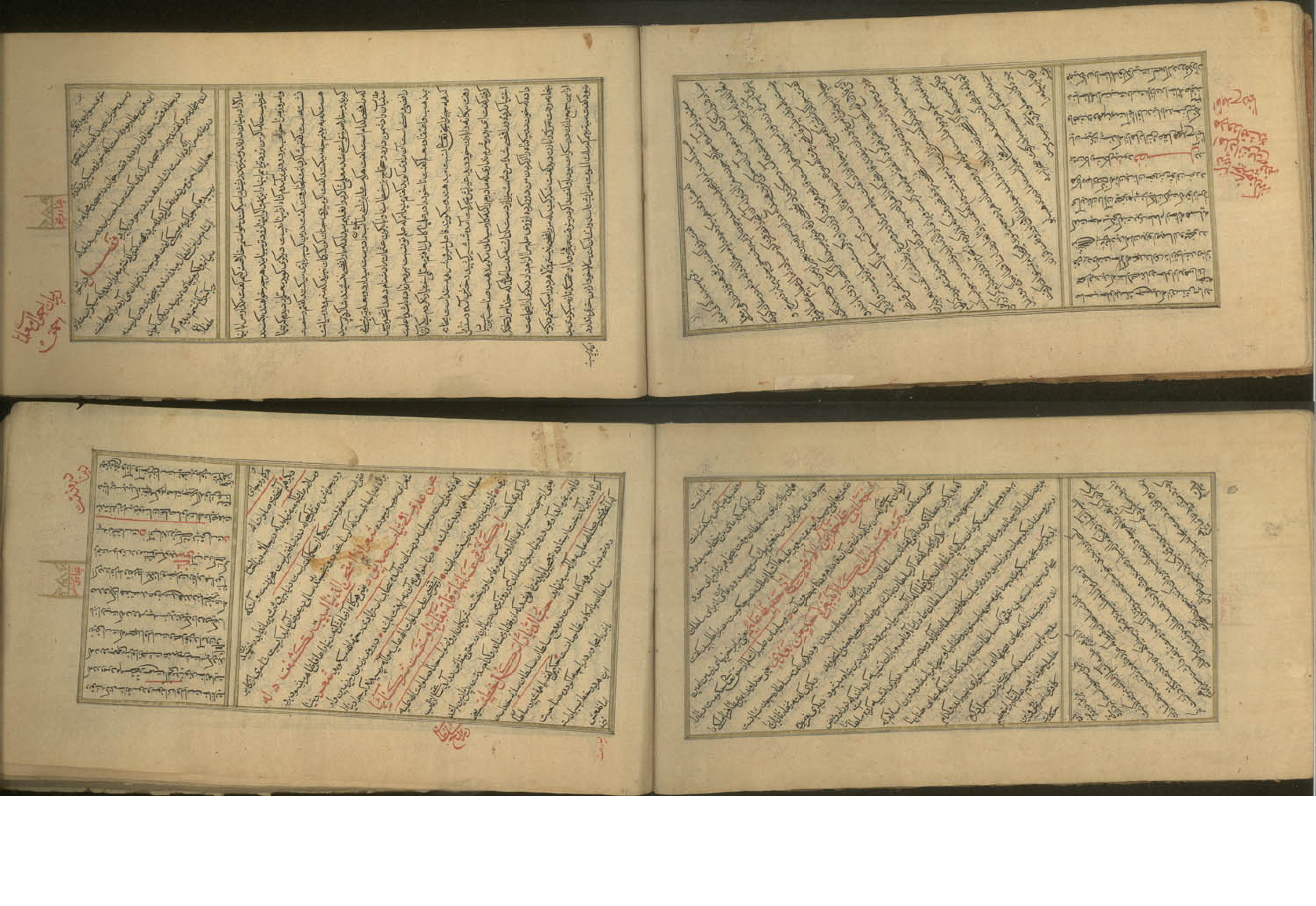


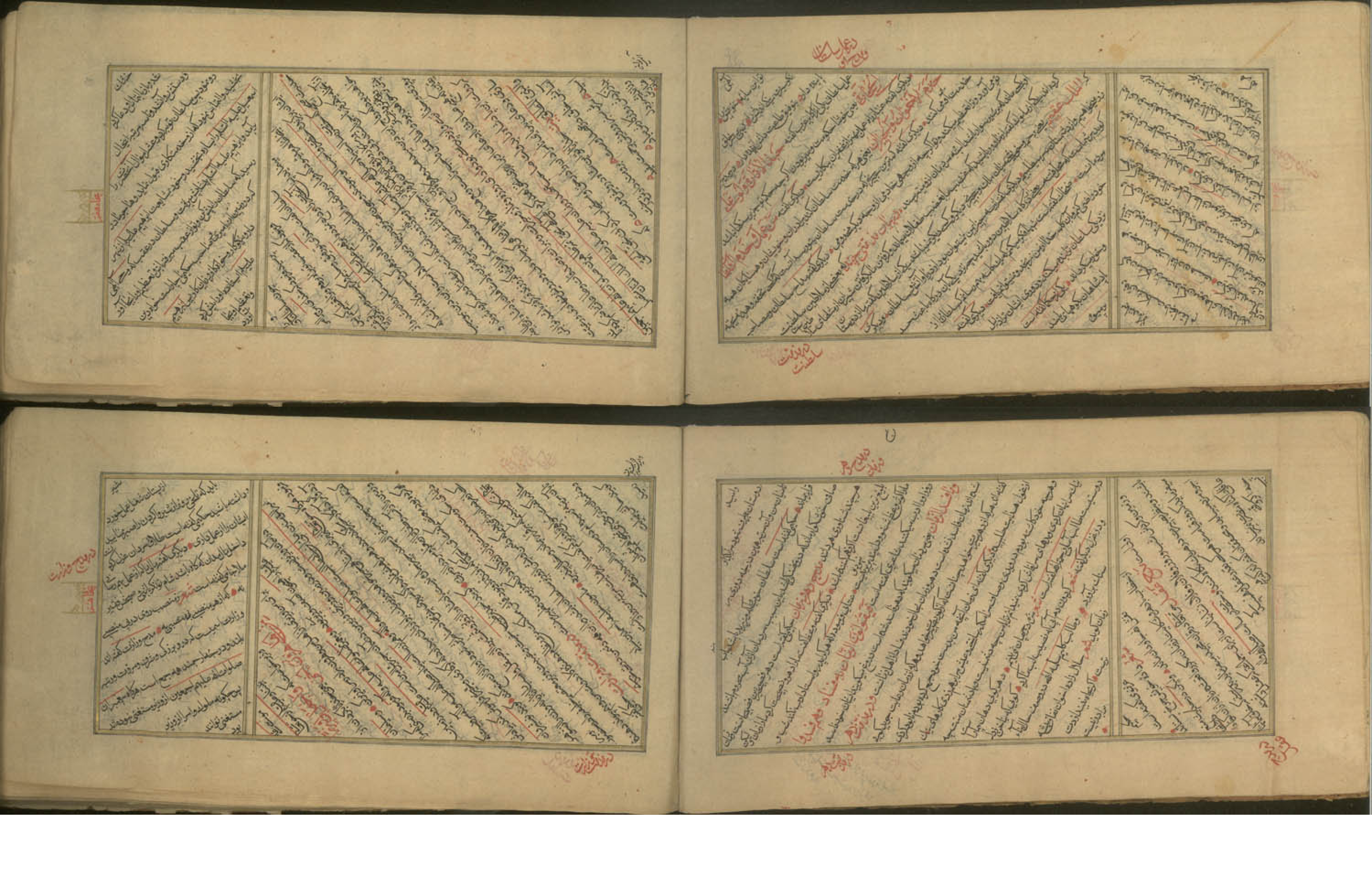


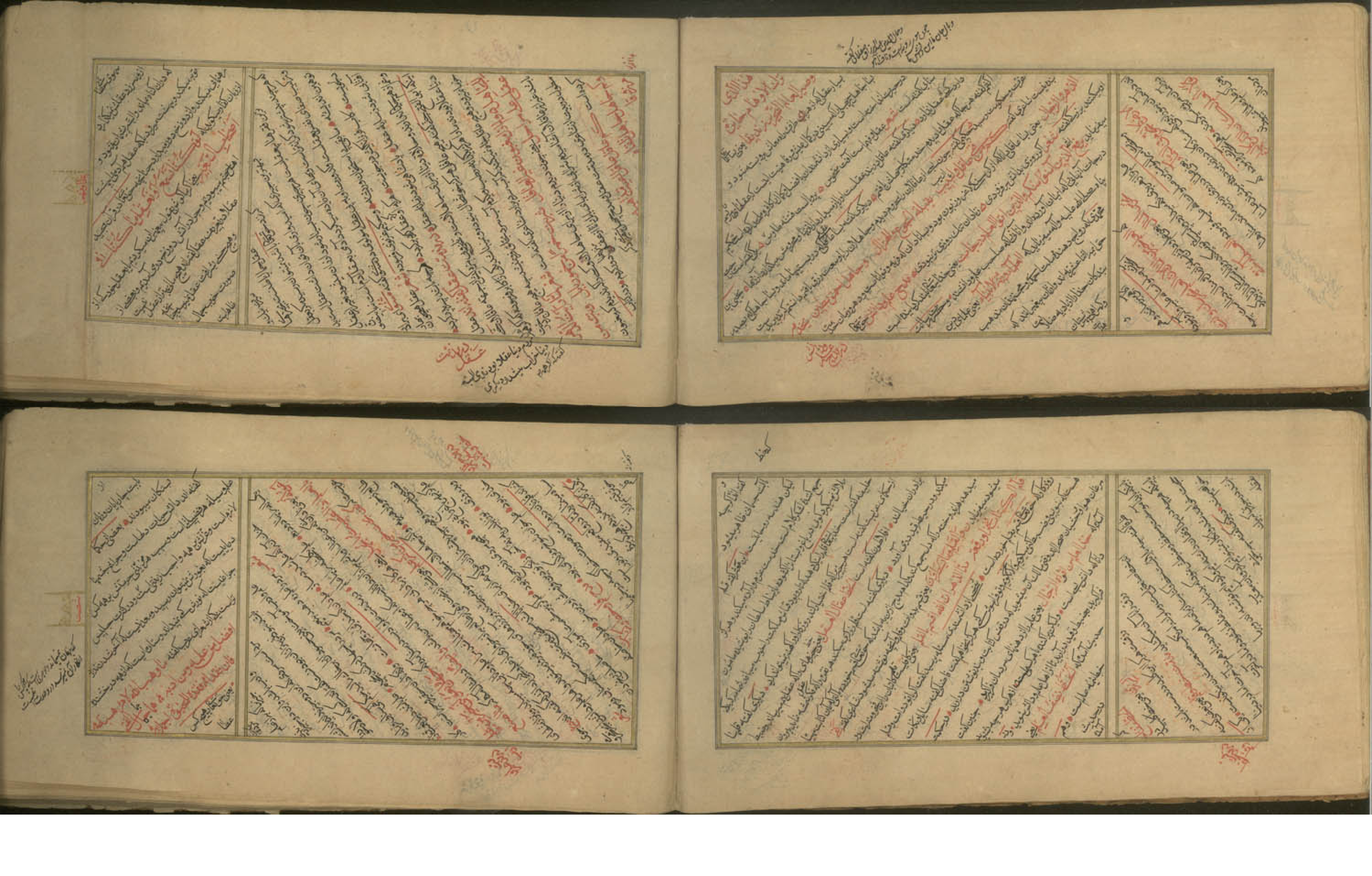


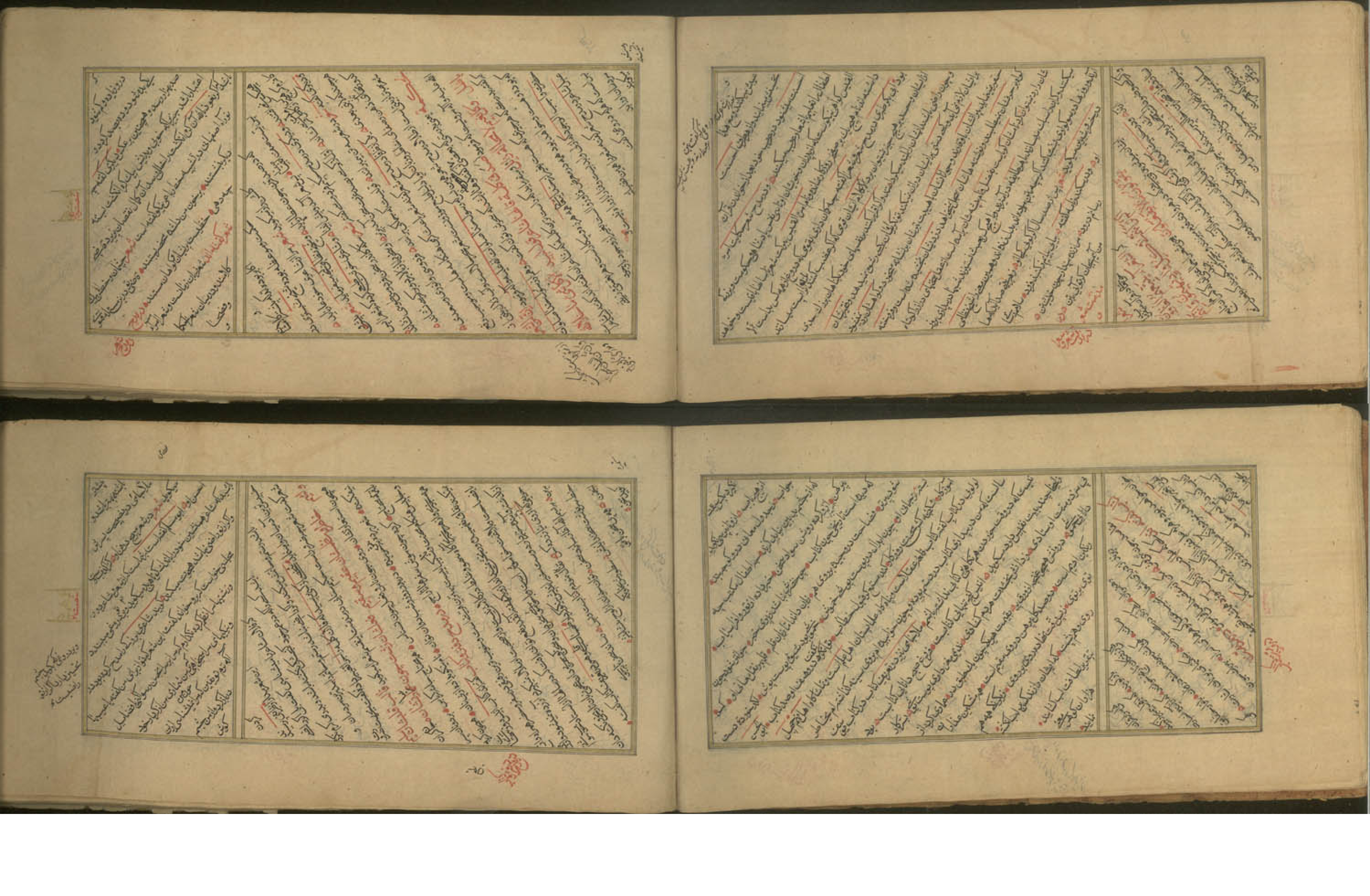


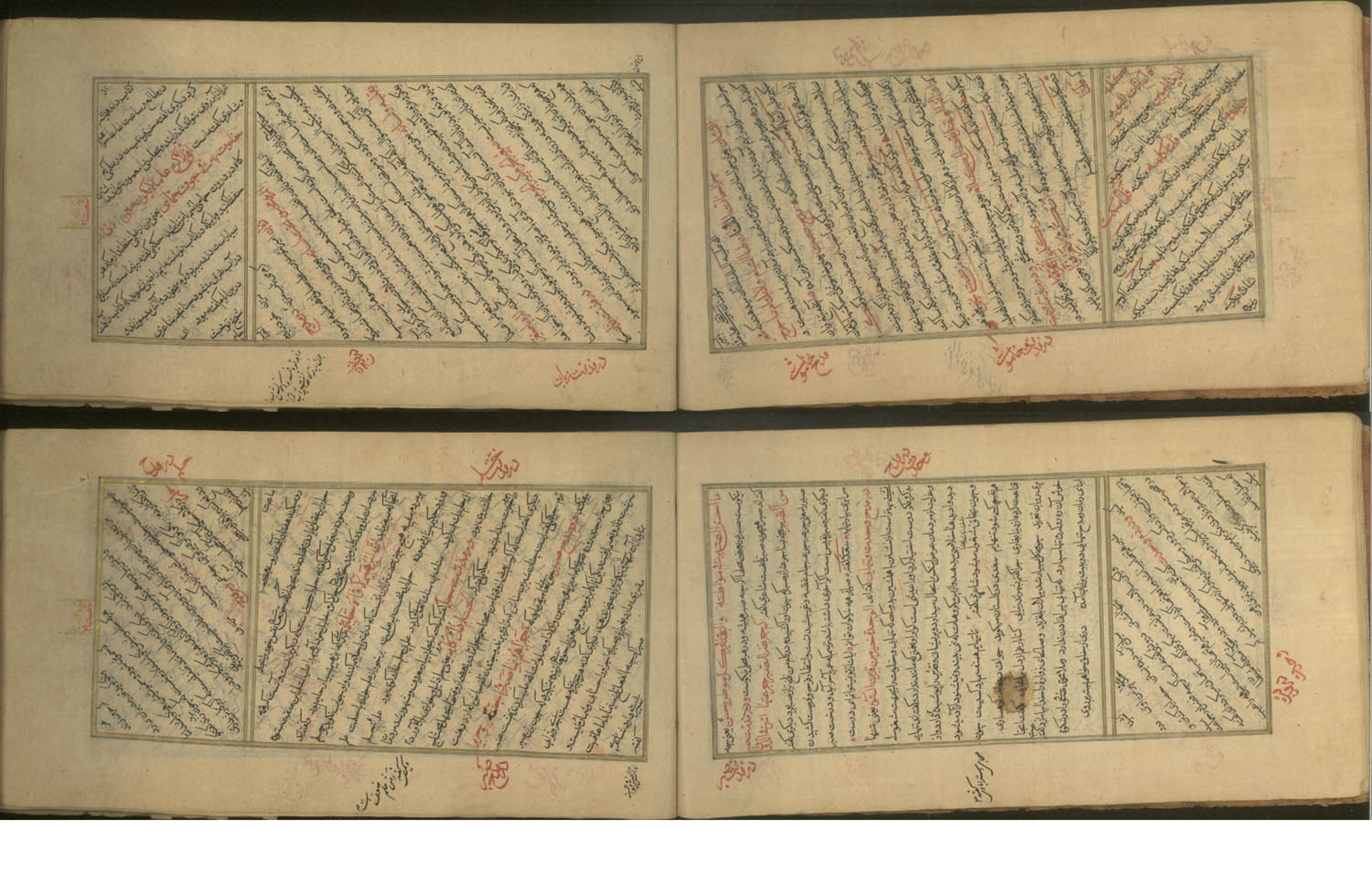


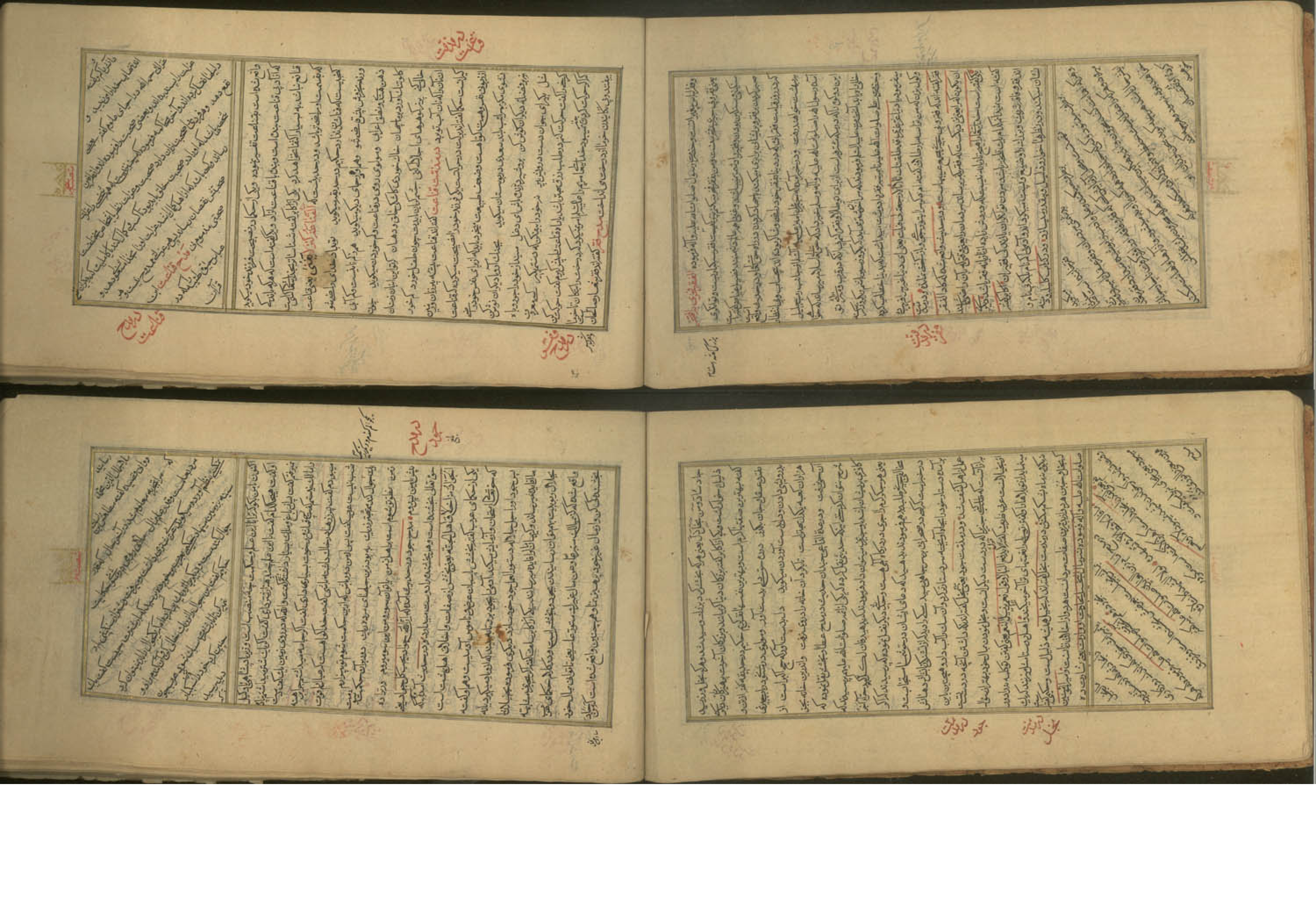


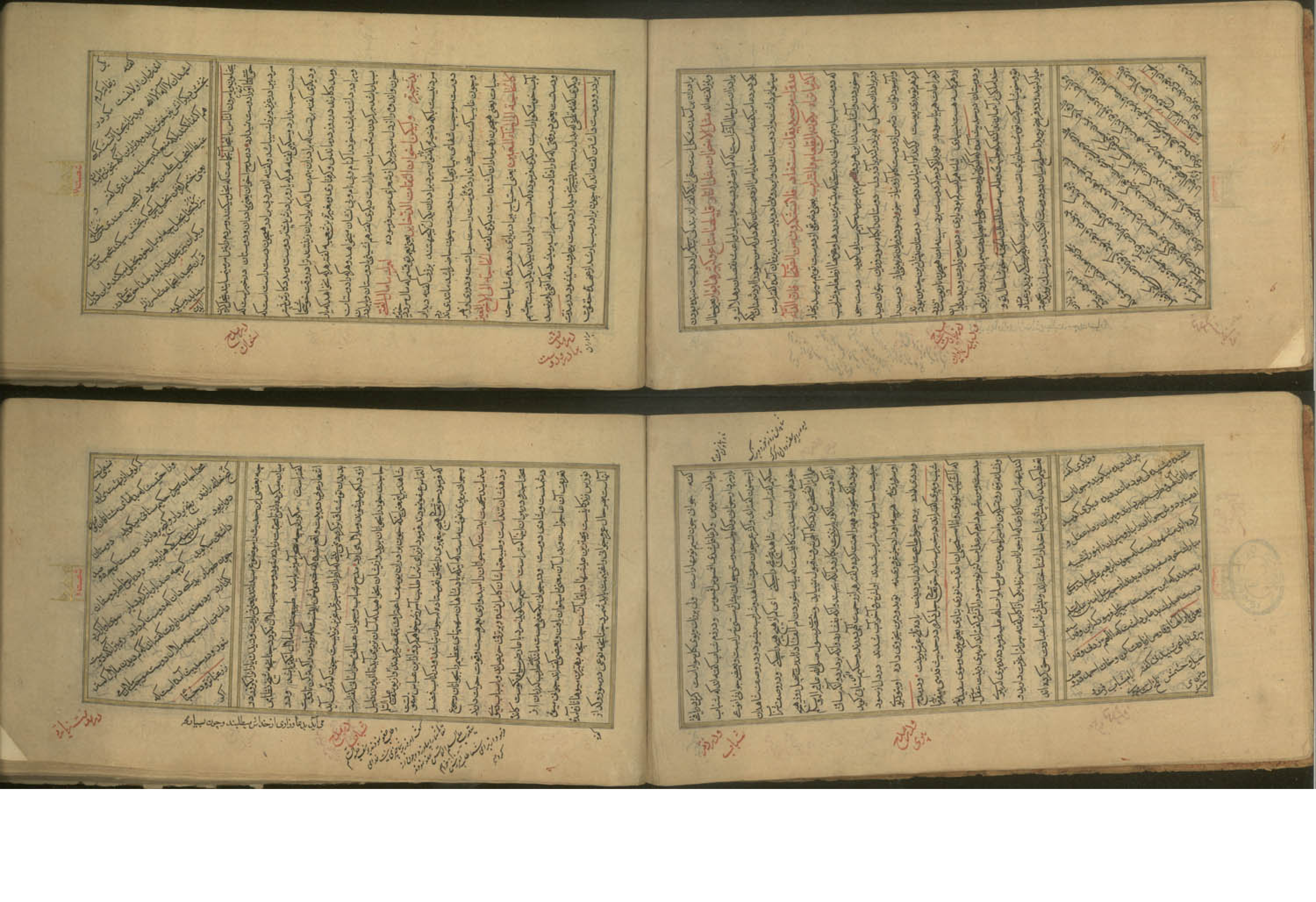


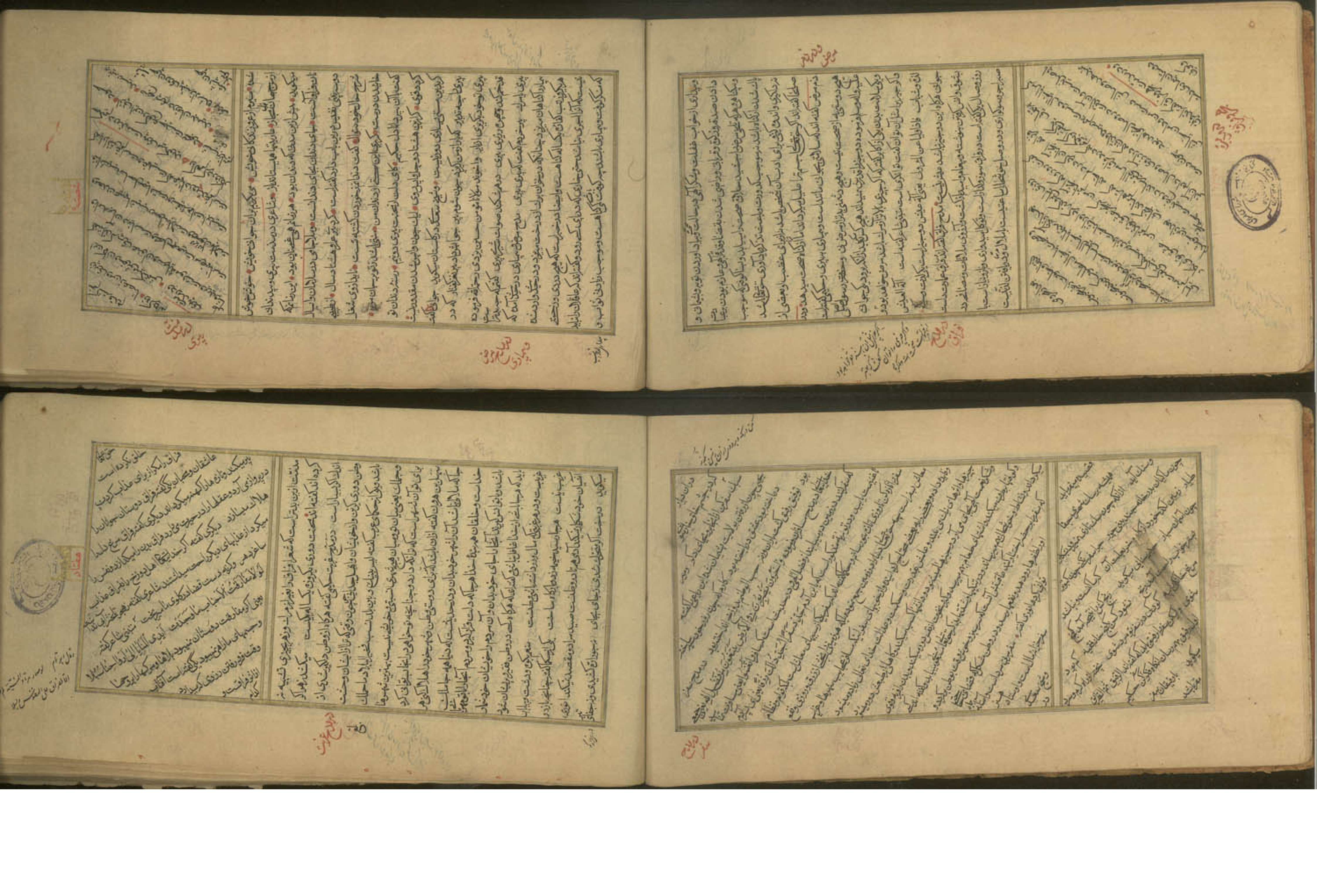


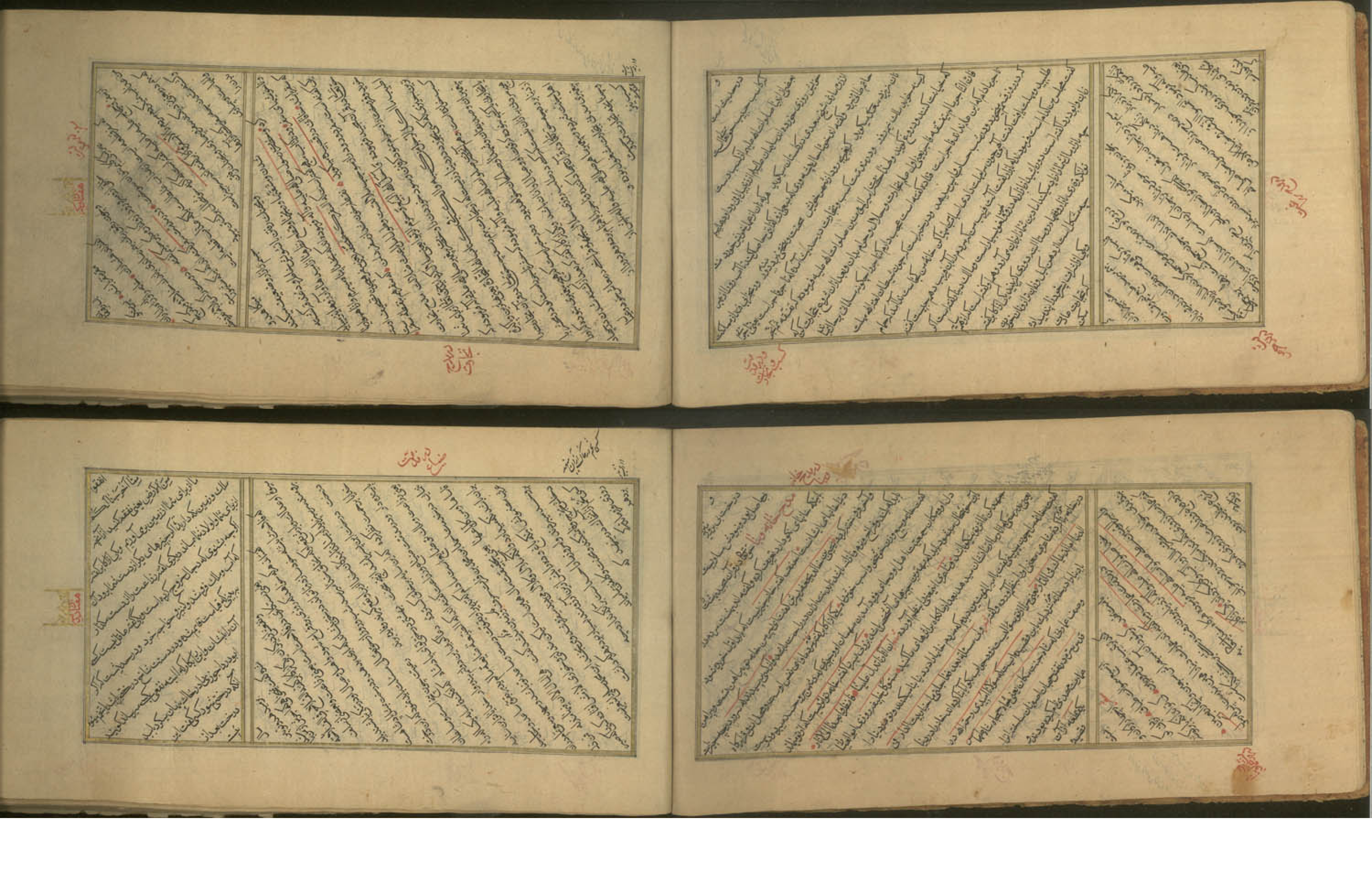


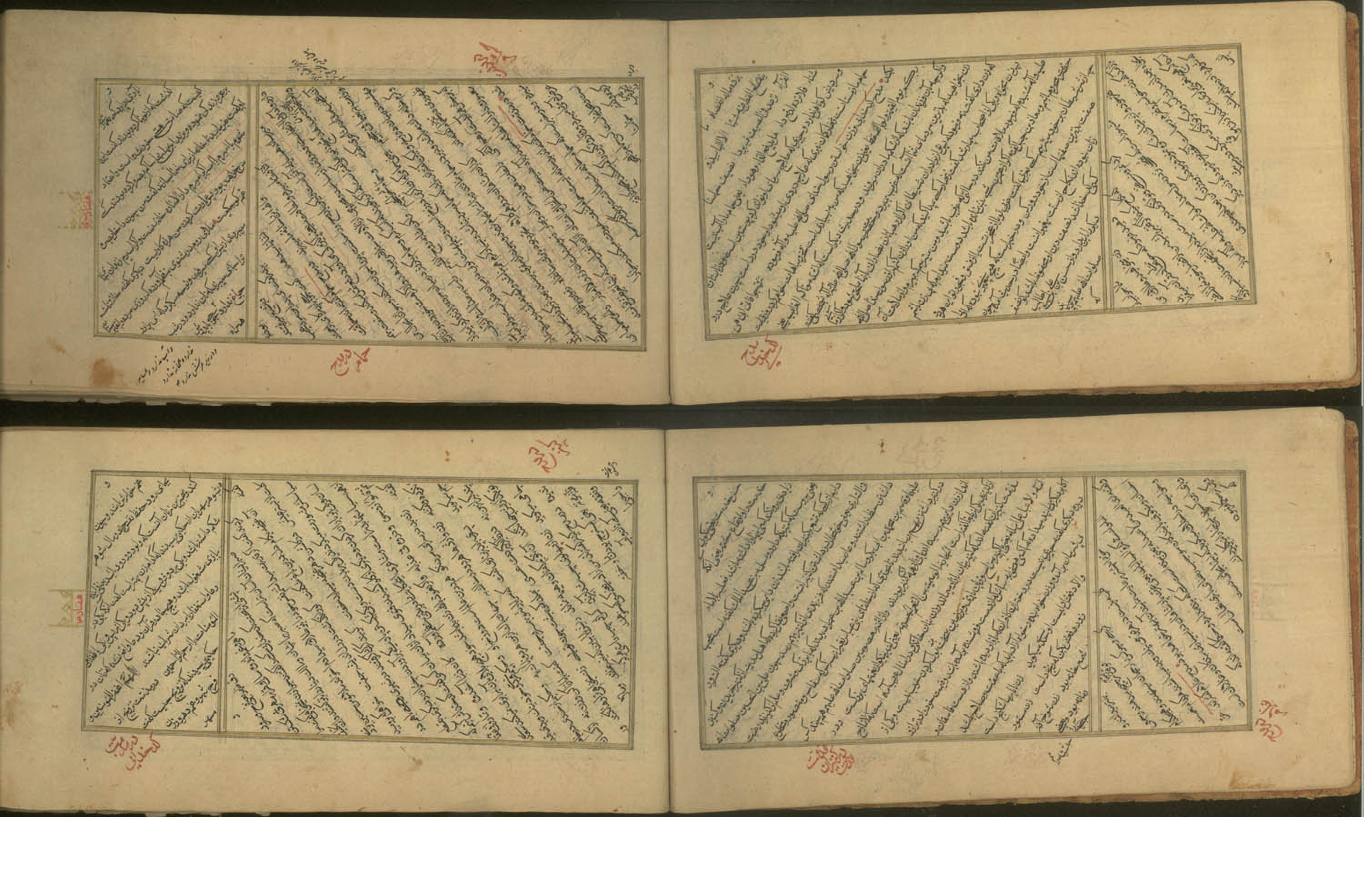


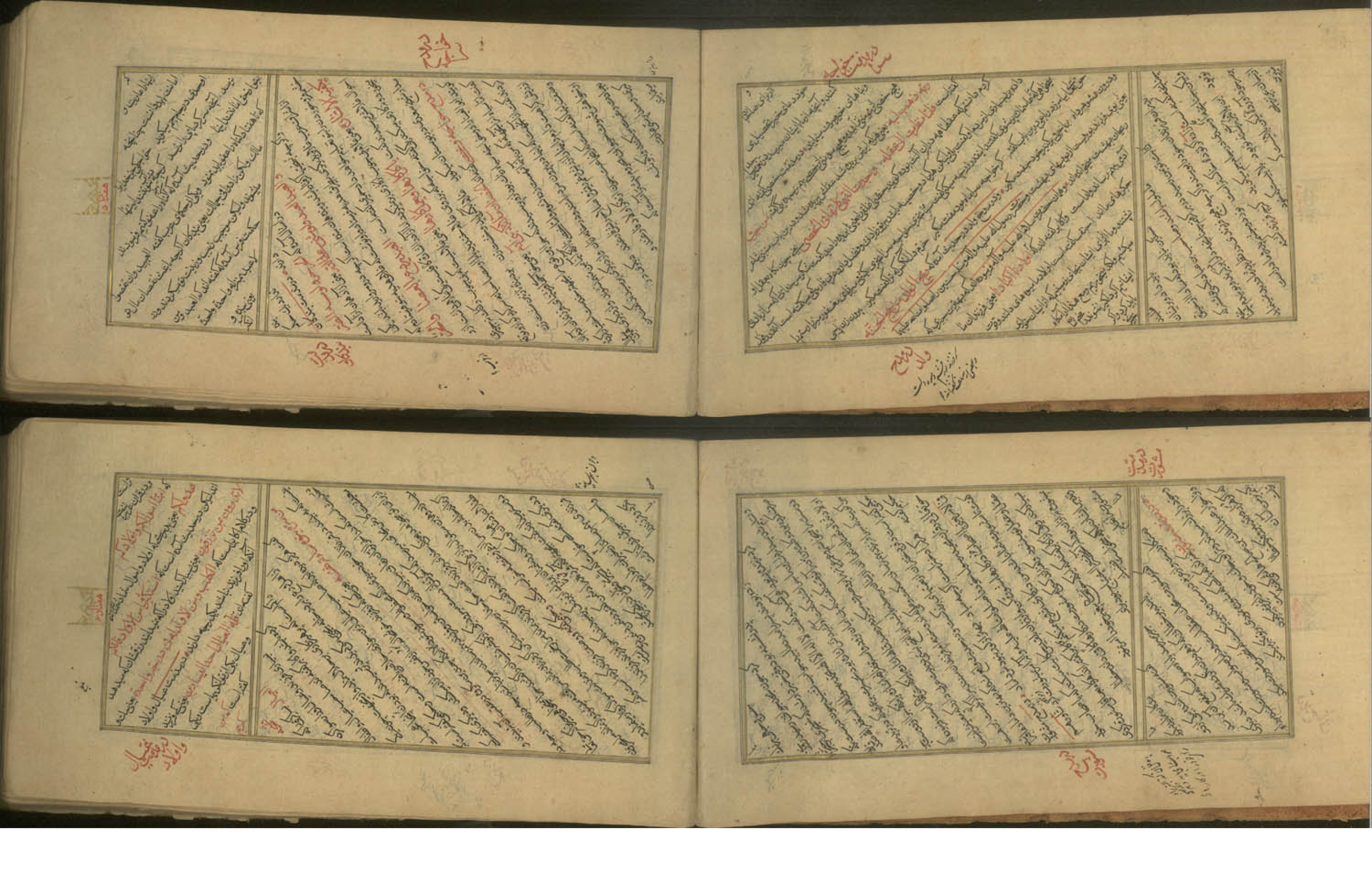


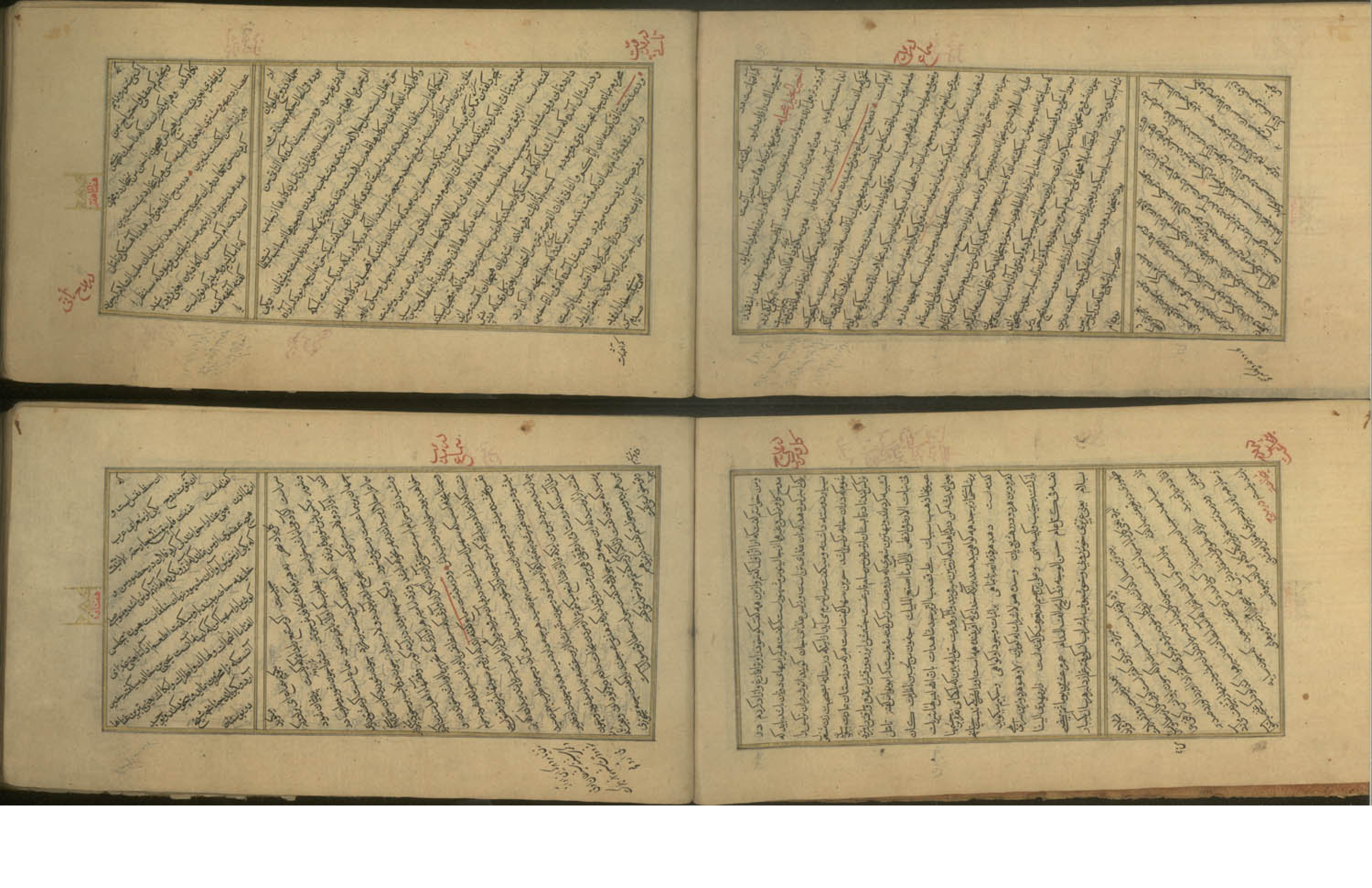




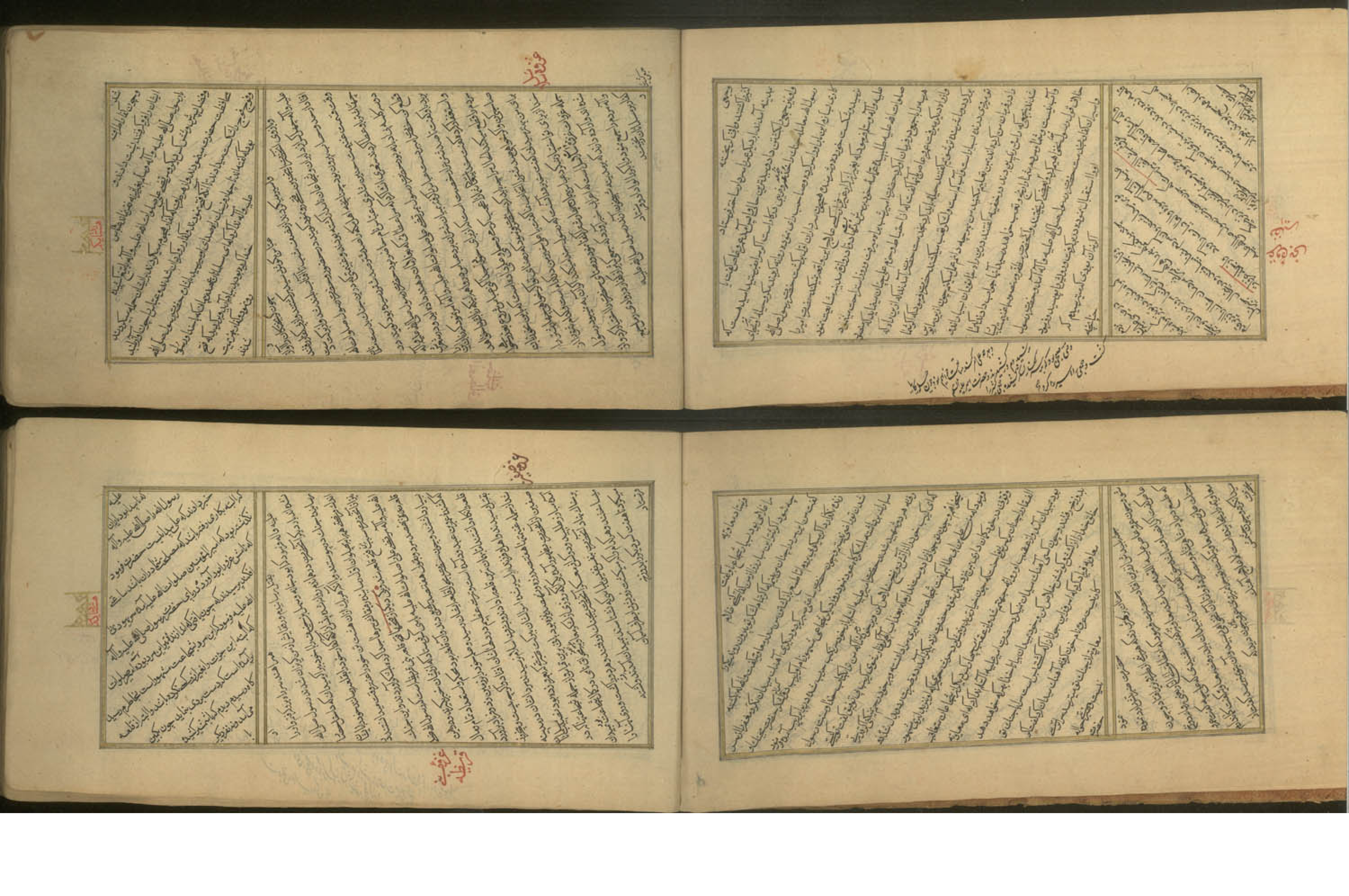


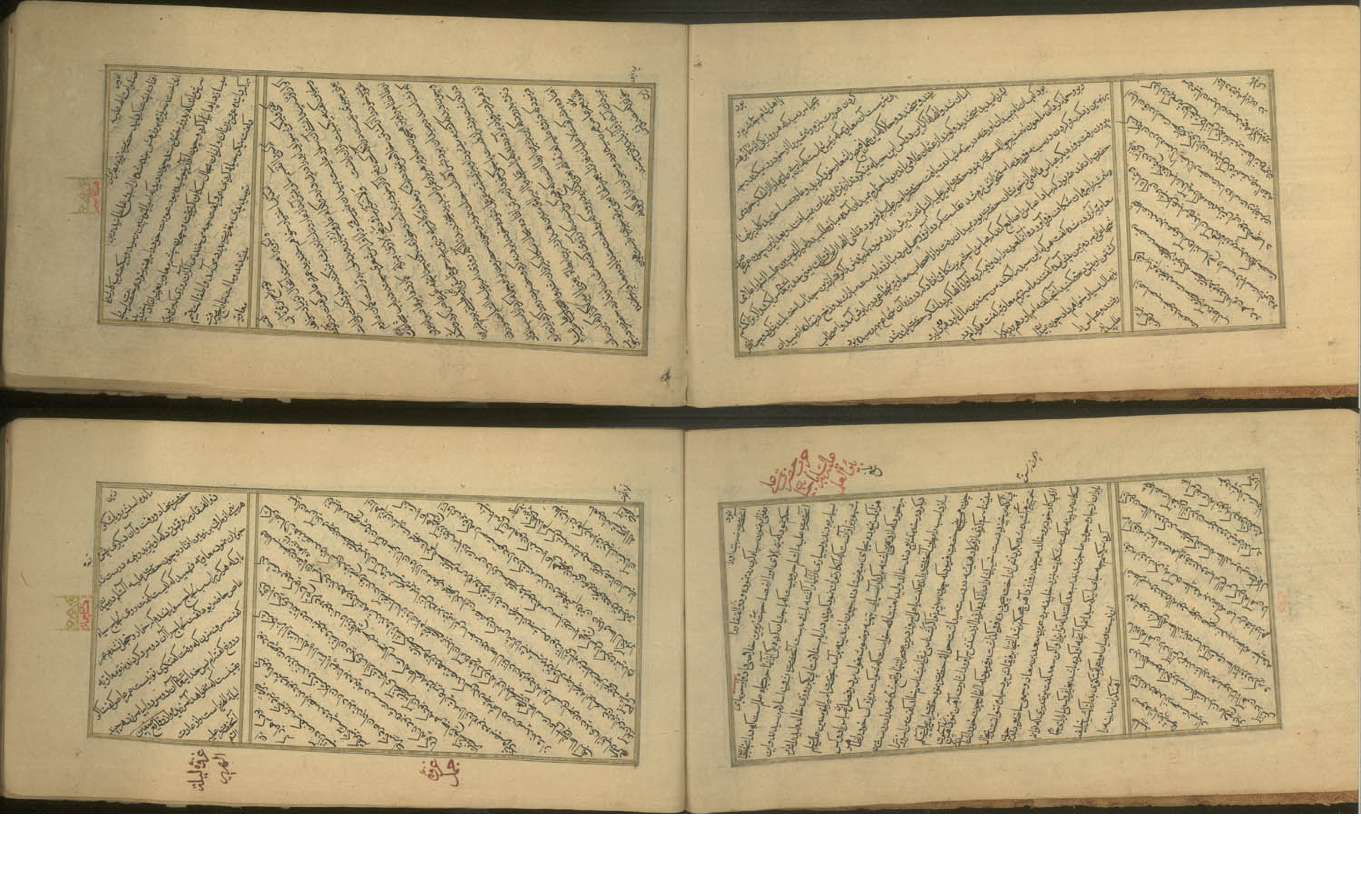












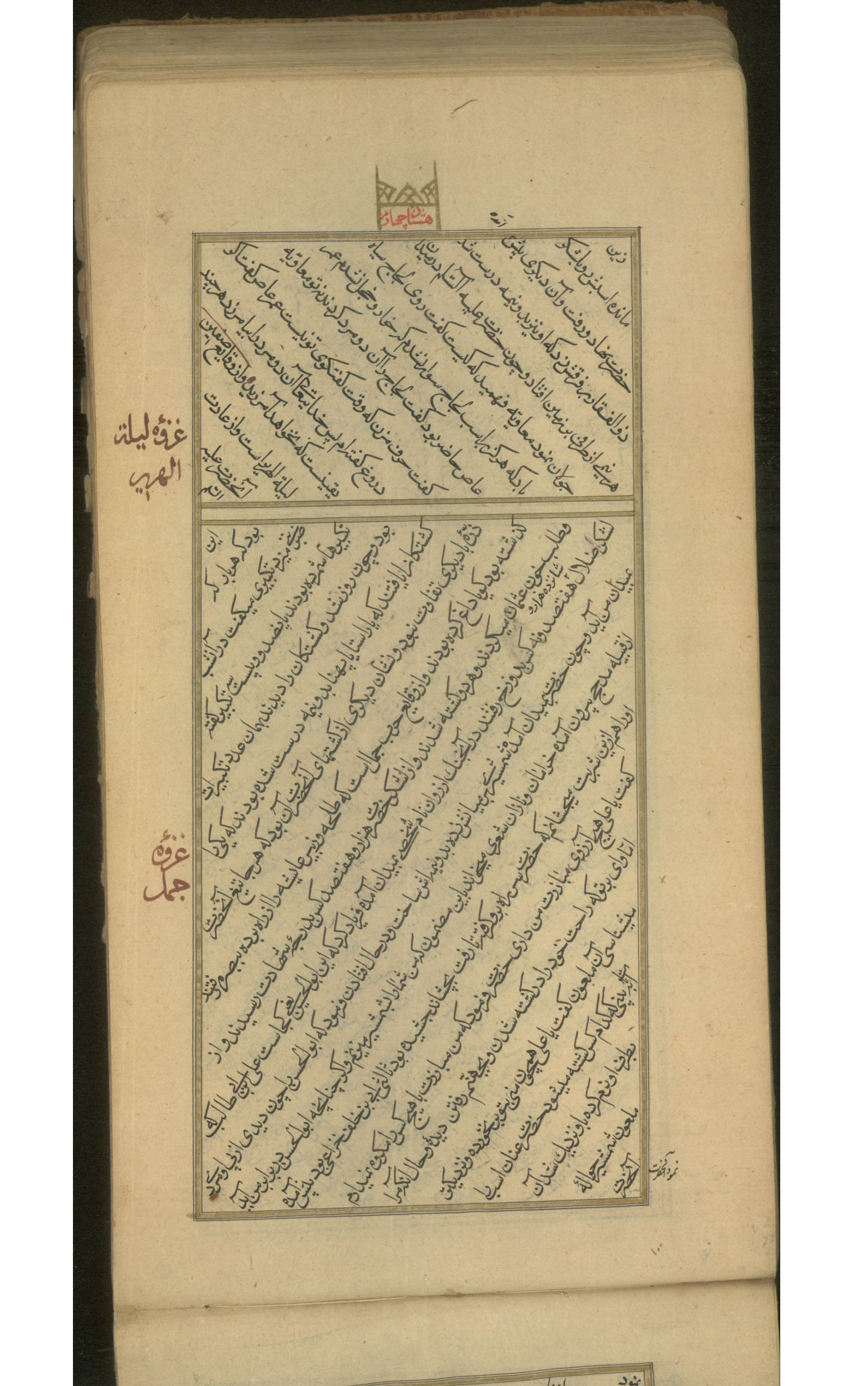




شفاعت آورده
و مرا خواهم که شرمنده نکنی پیش حضرت
علیه السلام دست مبارک بجانب آهن دراز کرده
پاره پاره چون خمیر جدا میکرد و بوسی خالد میزد خالد گفت
یا علی اگر مرا خواهی کشت بحق دیگر بکش عباس بار دیگر التماس نمود
که حضرت از آنهم درگذرد ولیکن خالد ولید پلید متنبه نشد
و بعد از مدتی با ابابکر خورده قبول نمود که چون ابابکر بخوا
سلام دهد علی را به تیغ بزند و ابابکر در اثنای تشهد بفکر افتاد
که مبادا این کار از پیش خالد نرود و فتنه حادث شود تشهد را
بدراز کشید و آواز داد که ای خالد آنچه گفته بودم
مکن و چون حضرت جواب سلام
داد فرمود که اگر تا
منع

گفت بلی حضرت حلقش را گرفته برزمینش زد و نزدیک بان شد که نفس از قفسش مفارقت کند که باز مردم هجوم نموده خالد را خلاص نمودند روزی در معرکه گبری قوی هیکل را بسعی تمام از اسب انداخته بر سینه اش نشست که سرش را جدا کند گبر تفی بر روی مبارک آنحضرت انداخت دست ازو برداشته برخاست گبر پرسید که مرا چرا گذاشتی فرمود که ترا از برای خدا میکشتم و چون تف انداختی نفسم را ازان کراهت آمد ترسیدم که نفسانیت دران راه یافته باشد بار دیگر میگیرم و میکشتم گبر گفت صیغه بگو تا مسلمان شوم و از جرم و تقصیر من درگذر که دین دین تست و راه راه تو و مسلمان شد و دیگر حروب و وقایع بسیار است و حروب آنحضرت بیشمار تیمنا بهمین قدر اکتفا نمود چه در مناقب خوارزمی از مجاهد از ابن عباس از رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که اگر بیشها قلم شود و دریاها مرکب گردد و تمام جن و انس نویسنده باشند فضایل و کمالات مرتضی علی را احصا[ت] صلوات الله علیه نمیتوانیست شمرد از بسیاری دیگری چه قدر تواند نوشت و ابو العلای همدانی از عبدالله عباس رضی الله عنه نقل نموده که مردی باو گفت چه بسیار مناقب و فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام من گمان دارم که سه هزار شنیده باشم عبدالله خندیده گفت بسی هزار بسیار نزدیکتر است تا به سه هزار و از خلیل بن احمد پرسیدند که چه میگویی در شان علی گفت چه توان گفت در شان کسی که دوستان مناقب او را اظهار نکردند از برای ترس و تقیه دشمنان پنهان داشتند فضایل او را از جهت حسد و دشمنی مع هذا خافقین میانه مشرق و مغرب از مناقب او پر شده و ابن ابی حدید در شرح نهج البلاغه مفصل نوشته که مجلس ابهشت کمالات دینوی و اخروی ما بنسب است یا بحسب نسب



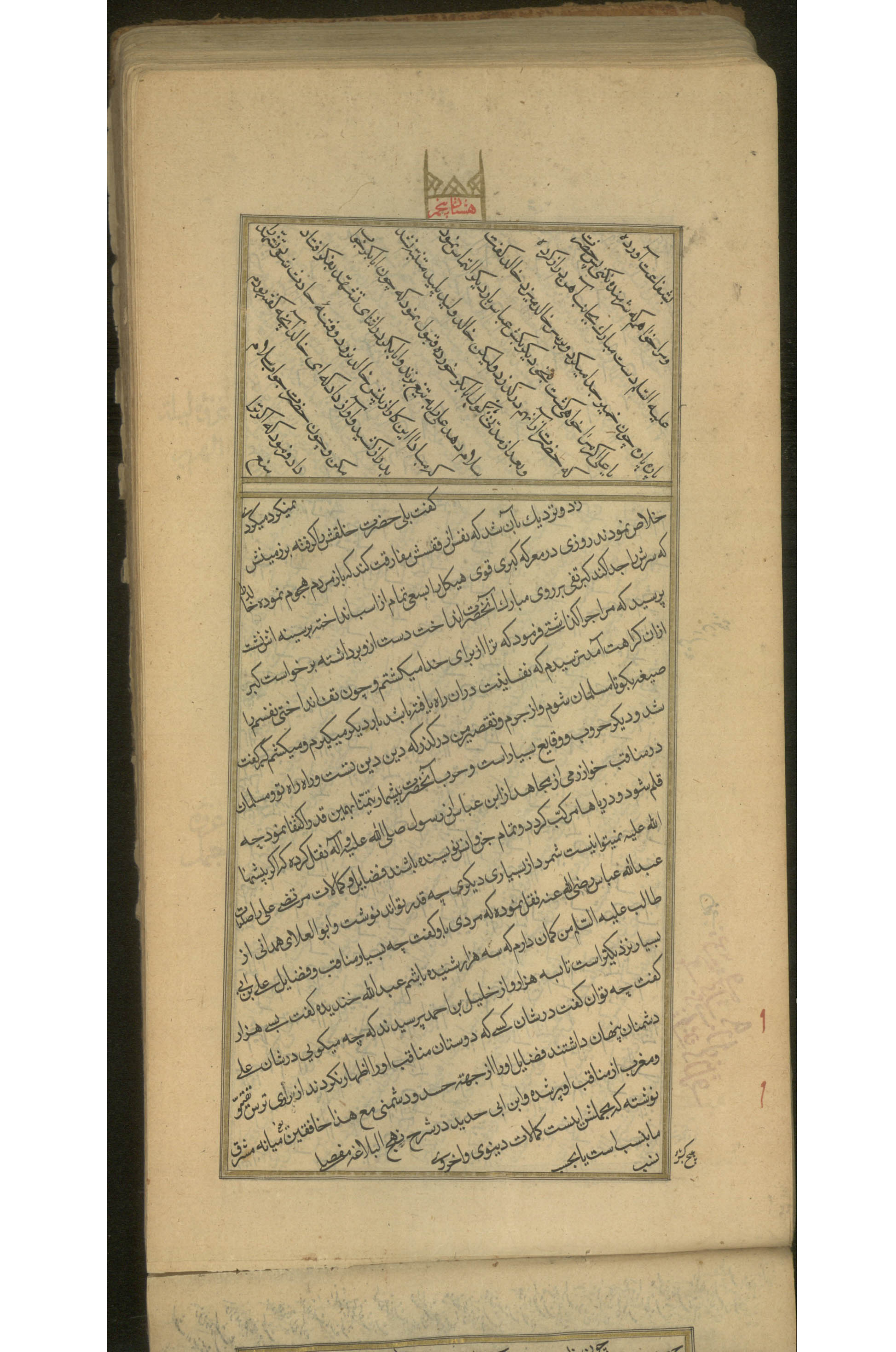


زین
ماند استبر و بالشکر
حضرت بنهاد و ورفت و آن دیگری تیغ
ذو الفقار بر فرق تن زد که او و نیز با دو نیمه در دست تند
هیچ از طرفین بنه مابین افتاد و چون حضرت علیه السلام در میان
جولان نمود معاویه فهمید که کیست گفت روی ای لجاج سیاه
را بکه هر کس را اسب لجاج سوار است علیم السلام کرد خار و جهل انسان عمر
عاص حاضر بود گفت ای لجاج را آن دو مرد کر دلیر تو معاویه
گفت حرف مزن که وقت گفتگوی تو نیست عمرو عاص گفت ای
دروغ گفته ام این خدا اینتقا آن دو مرد دلیر را مرد دهر چند
تفصیلست که نخواهد امر زیاد و از وقایع صفین
لیلة الهریر است و از عادت
آنحضرت علیه السلام

غزوهٔ لیلة الهریر

این
بود که هر بار که میزد تکبیری میگفت در آنشب
چون میزد تکبیری میگفت و بیست تکبیر گفته هر جا تیغ آنحضرت ... ابن ابی طالب که
تکبیرها شمرده بودند پانصد و بیست تکبیر گفته بود و چون روز شد و کشتگان را دیدند بهمان عدد تکبیر
بود و چون روز شد و کشتگان را دیدند بهمان عدد تکبیر بود که هیچ یک از کشتهای آنحضرت آن بود که هر جا تیغ آنحضرت
کشتگان را افتاده یافتند که پاره یا بهنا بد و نیمه در دست شاه بود
ذوق با دیگری تفاوت نبود و نشان دیگری از کشتهای آنحضرت که طلحه و زبیر و عایشه و از ذره بود
گذاشته بود گویا داغ کرده بودند و از وقایع حرب جمل است که طلحه و زبیر و عایشه
وطلب خون عثمان میکردند شانزده هزار و هفتصد کس بودند و از لشکر آنحضرت هزار و هفتصد کس
لشکر ضلال هفتصد و نه کس بیرون رفتند در آنجنگ از دو زن نام شخصی بمیدان آمد
عیان من آید و چون حضرت بمیدان آمد خراسان و نازان شعری میخواند باین مضمون
از قبیله ملعون بیرون آمد خراسان و نازان شعری میخواند
اورا هم از زین بر گرفت و بر زمین زد
گفت یا علی هیچ آرزوی مبارزت من داری
اتا وای بر تو که راحت خود را در کشته شدن
ملعون
آنحضرت

غزوهٔ جمل

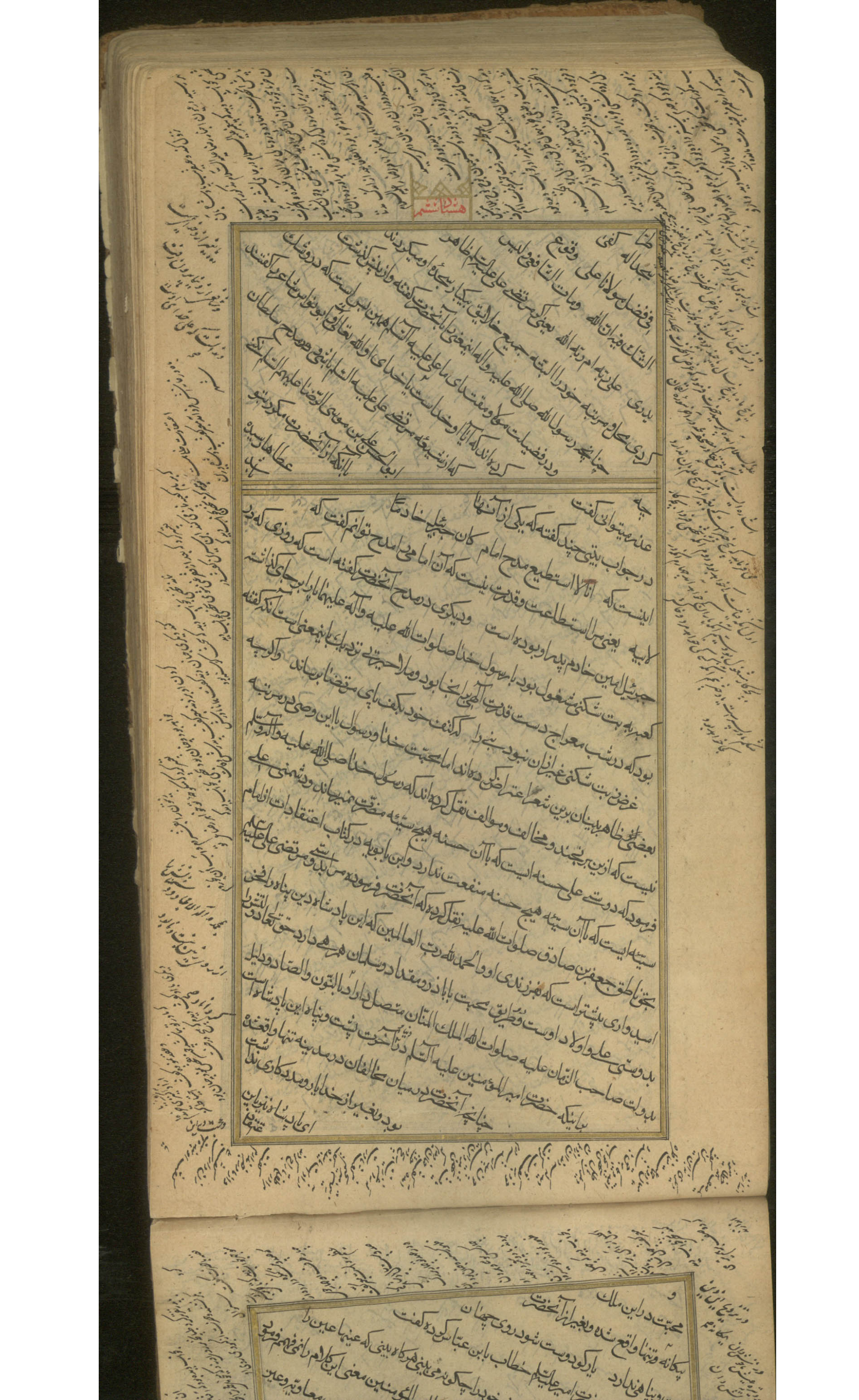


لشفاعت آورده
ومرا خواهم که شرمنده نکنی پس حضرت
علیه السلام دست مبارک بجانب آسمان برآورده
یا رب یا رب چون حبیب حبیب را میکند و نیز پس خالد بن یزید خالد گفت
یا علی اکر مرا خواهی کشت هیچ دیکر باکی بنی عباس یاد دیکر التماس نمود
که حضرت آزادم در کار نزد ولیکن خالد ولید پلید مستعد بنشد
و بعد از مدتی که ابابکر خورده قبول نمود که چون ابابکر جا
سلام در دهد علی را به تیغ بزند و ابابکر در اثنای تشهد تفکر افتاد
که مبادا این کار از پیش خالد نرود و فتنه حادث شود
بعد از آن کشید و آواز داد که ای خالد آنچه گفتم بودم
مکن و چون حضرت جواب سلام
داد و فرمود که آکر تو را
منع

خلاص نمودند روزی در معرکه کبری قوی هیکل را بسعی تمام از اسب انداخته بر سینه اش نشست
زد و نزدیک بآن شد که نفس از قفسش مفارقت کند که باز مردم هجوم نموده خالد
گفت بلی حضرت خلقش را کرفته بر زمینش
نمیکرد میکرد
که سرش را جدا کند کبر تفی بر روی مبارک آنحضرت انداخت دست از وی برداشته برخواست کبر
پرسید که مرا چرا کذاشتی فرمود که ترا از برای خدا میکشتم و چون تف انداختی نفسم را
از آن کراهت آمد ترسیدم که نفسانیت در آن راه یافته باشد بار دیکر میکیرم و میکشتم کبر کفت
صیغه بکو تا مسلمان شوم و از جرم و تقصیر من درکذر که دین دین تست و راه راه تو و مسلمان
شد و دیکر حروب و وقایع بسیار است و حروب آنحضرت بیشمار بتمنا بهمین قدر اکتفا نمود چه
در مناقب خوارزمی از مجاهد از ابن عباس از رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده کر اکر بیشها
قلم شود و دریاها مرکب کردد و تمام جن و انس نویسنده باشند فضایل و کمالات مرتضی علی را صلوات
الله علیه نمیتوانیست شمرد از بسیاری دیکری چه قدر تواند نوشت و ابو العلای همدانی از
عبد الله عباس رضی الله عنه نقل نموده که مردی باو کفت چه بسیار مناقب و فضایل علی بن ابی
طالب علیه السلام من کمان دارم که سه هزار شنیده باشم عبد الله خندیده کفت بسی هزار
بسیار نزدیکتر است تا به هزار و از خلیل بن احمد پرسیدند که چه میکویی در شان علی
کفت چه توان کفت در شان کسی که دوستان مناقب او را اظهار نکردند از برای ترس نقیه و
دشمنان پنهان داشتند فضایل او را از جهت حسد و دشمنی مع هذا خافقین میانه مشرق
و مغرب از مناقب او پر شده و ابن ابی حدید در شرح نهج البلاغه مفصلا
نوشته که بجلش ابنست کمالات دینوی و اخروی
ما بنسب است یا بحسب
نسب

پیج کبر



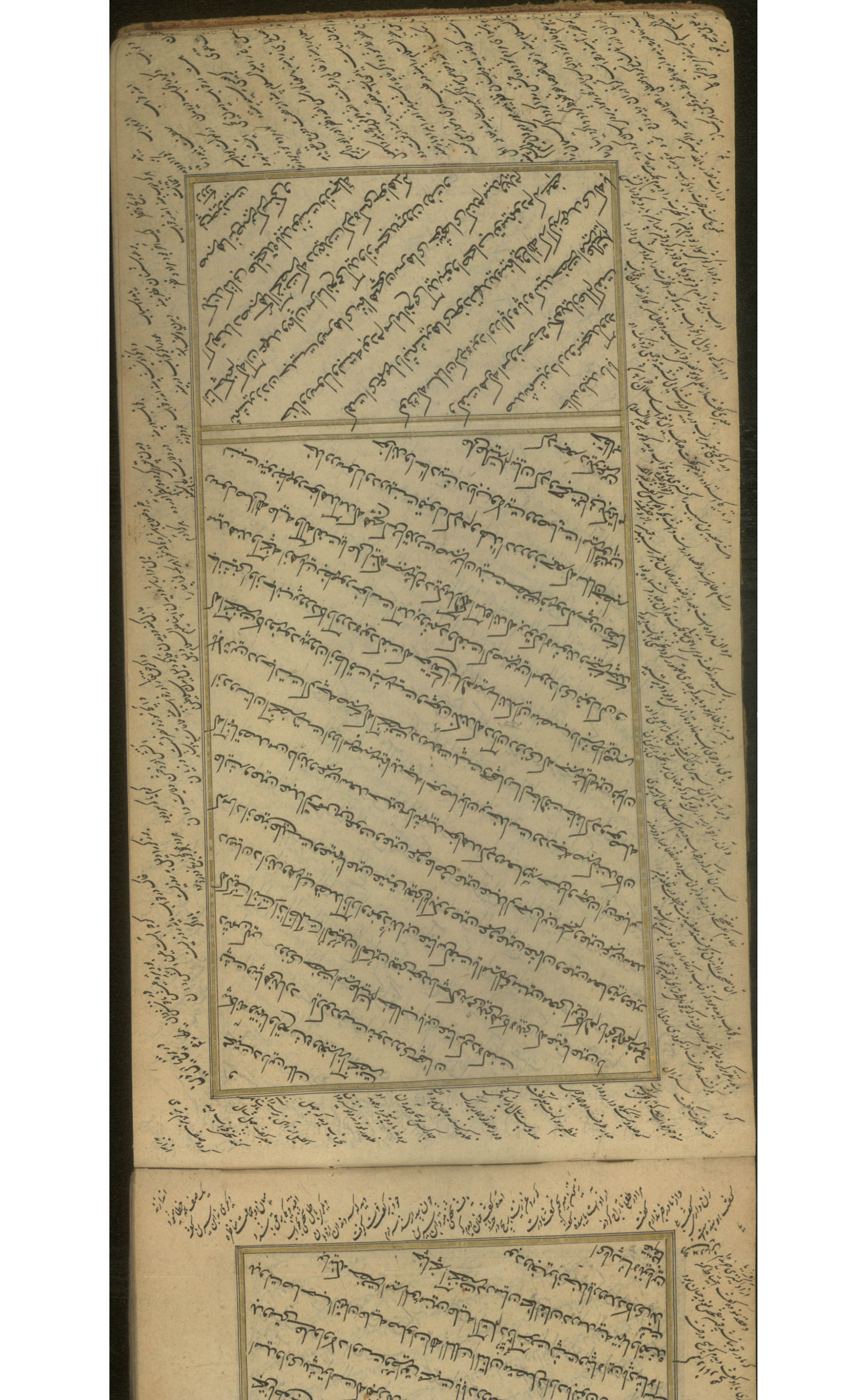


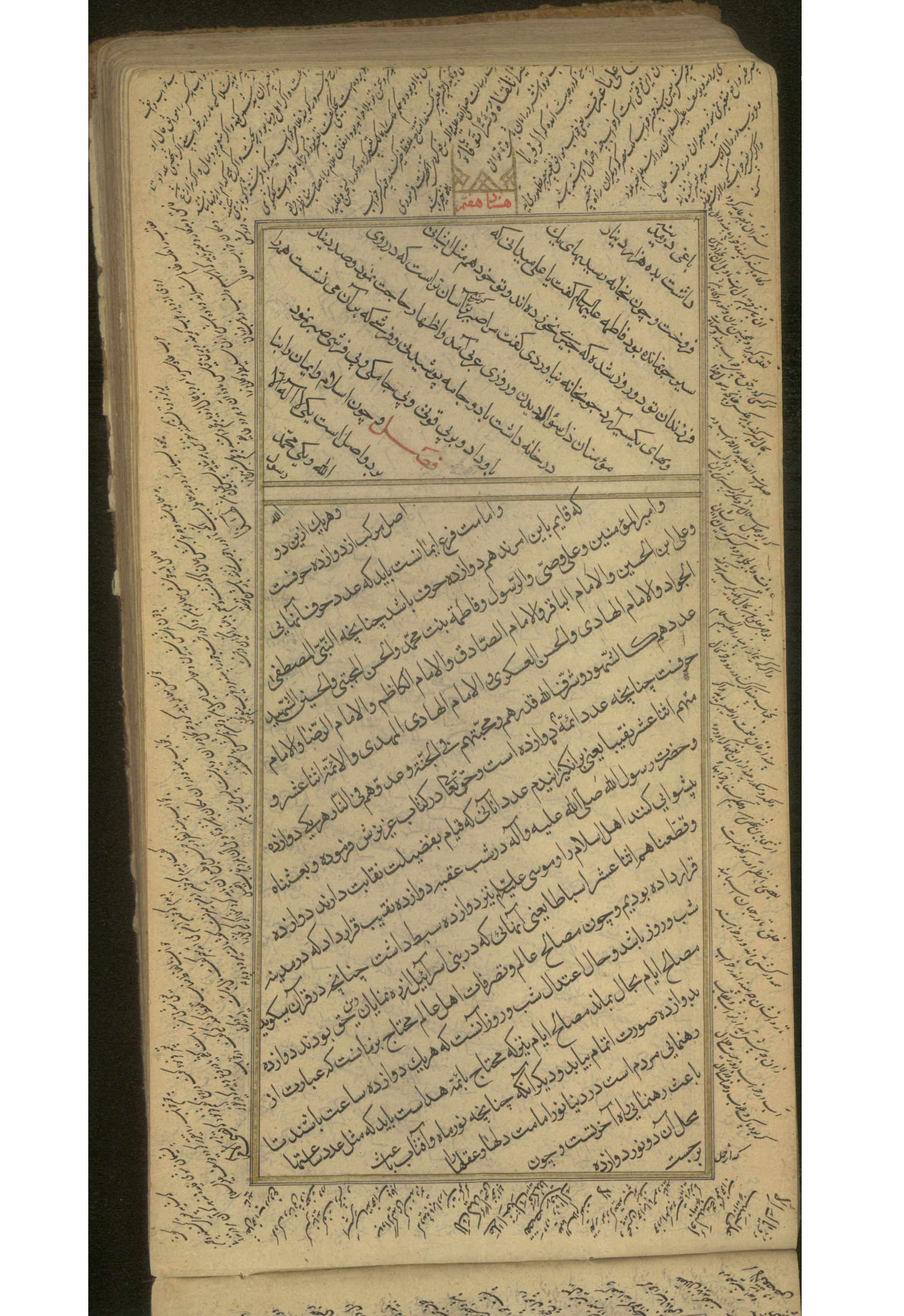
هشتاد و ششم

کفی فی فضل مولانا علی
وقوع الشک فیه انه الله
ومات الشافعی ولیس یدری
علی ربه ام ربه الله

یعنی گر مرتضی علی علیه السلام ظاهر کردی محل و مرتبه خود را البته جمیع خلایق بیکبار سجده او میکردند
چنانچه رسول الله صلی الله علیه وآله ابنیفی با آنحضرت گفته و از پیش گذشت
ودر فضیلت مولا و مقتدای ما علی علیه السلام همین بس است که درویشان
گرده اند که آیا او خدا است یا خدای او والله تعالی و ابونواس شاعر گفته
که از شیعه مرتضی علی علیه السلام بابیتی چند در مدح سلطان
ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهم السلام بگو
با آنکه از آنحضرت مکرر بتو
عطاها رسید

چه
علته میتوانی گفت
در جواب بیتی چند گفته که یکی از آنها
اینست که قلت لا استطیع مدح امام کان جبرئیل خادما
لابیه یعنی مرا استطاعت و قدرت نیست که آن امامی را مدح توانم گفت که
جبرئیل امین خادم پدر او بوده است و دیگری در مدح آنحضرت گفته است که روزی که در
کعبه به بت شکنی مشغول بود با رسول خدا صلوات الله علیه و آله علیهما پا بر جای کذاشته
بود که در شب معراج دست قدرت الهی بر آنجا بود و ملا حیرتی نزدیک باین معنی است آنکه گفته
غرض بت شکنی غیر از آن نبود نبی را که کتف خود بکف پای مرتضی رساند و آلوچه
بعضی از ظاهربینان برین شعر اعتراض کرده اند اما محبت خدا و رسول با این وصی در مرتبه
نیست که ازین برنجند و مخالف و موالف نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
فرموده که دوستی علی حسنه ایست که با آن حسنه هیچ سیئه مضرت نمیرساند و دشمنی علی
سیئه ایست که با آن سیئه هیچ حسنه منفعت ندارد و ابن بابویه در کتاب اعتقادات از امام
بحق ناطق جعفر بن صادق صلوات الله علیه نقل کرده که آنحضرت فرموده من اشد بدو مرتضی علی علیه السلام
امیدواری بیشتر است که بفرزندی او والحمد لله رب العالمین که این پادشاه دین پناه را فخر
بدوستی علی و اولاد اوست و طریق محبت با اباذر و مقداد و سلمان هم هست دارد حق تعالی
بدولت صاحب الزمان علیه صلوات الله الملک المنان متصل دارد بالنون والصاد و دلیل
با آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آخر وقت دنیا پشت و پناه این پادشاه است
چنانچه آنحضرت در میان خلفا در مدینه تنها واقعند
بود و بغیر از خدا یار و مددکاری نداشت
ای پادشاه و نیز این

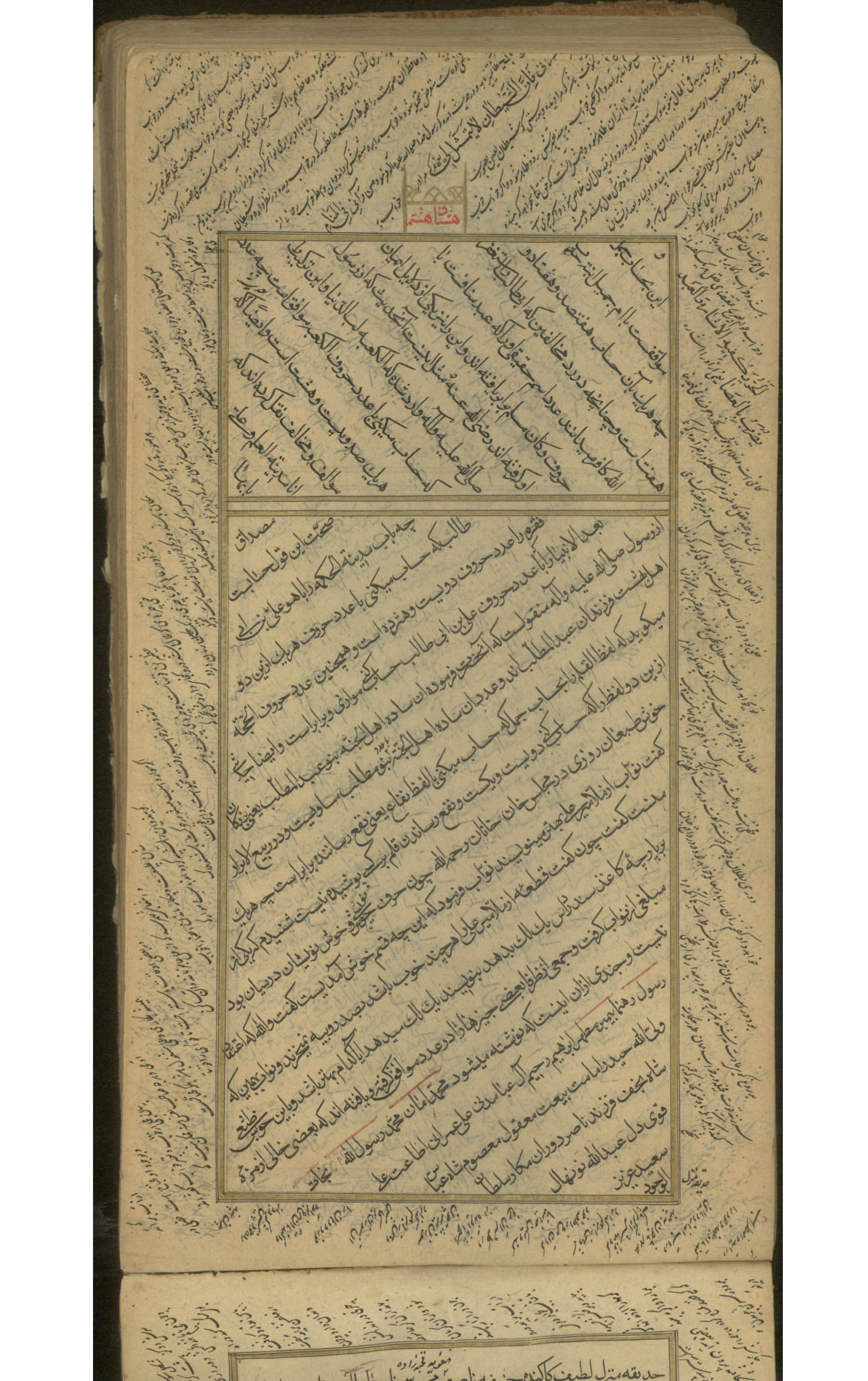




باغی درینبع
داشت بده هزار دینار
فروخت و چون بخانه رسید بهای یک
سیر جو بخانه بود فاطمه علیها السلام گفت یا علی میدانی که
فرزندان تو دو روز شده که چیزی نخورده اند و تو خود هم مثل ایشانی که
وبهای یکسیر آرد جو بخانه نیاوردی گفت مرا صبر نیست بر گرسنگی ایشان تو راست که در روی
مؤمنان ذل السؤال دیدن و روزی عربی آمد و اظهار حاجت نمود و صد دینار
درخانه داشت با دو جامه پوشیدنی و فرشی که بر آن می نشست همه را
باو داد و بی چیزی و بی قوتی و بی جامگی و بی فرشی صبر نمود

فصل

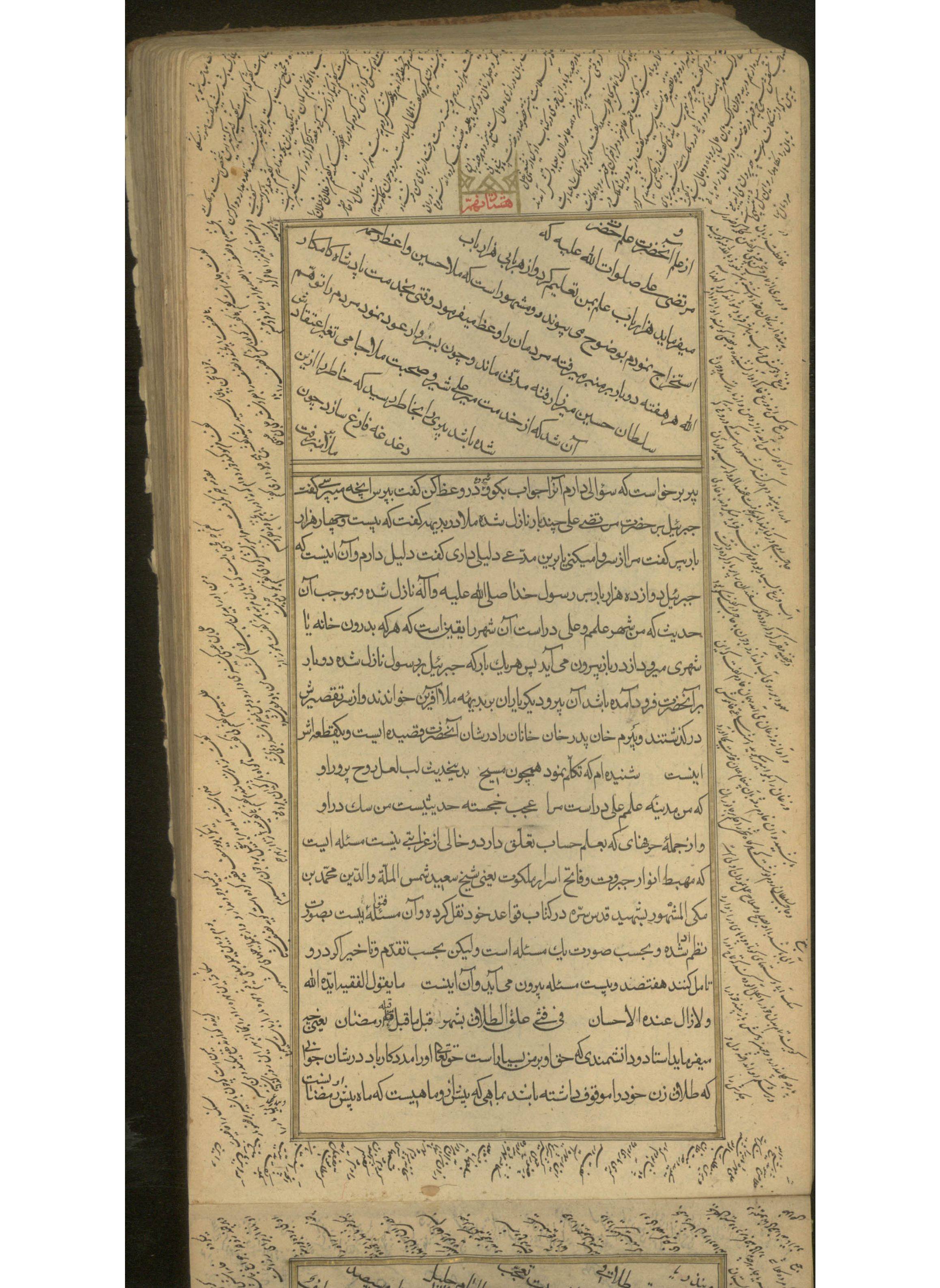
و چون اسلام و ایمان را بنا
بر دو اصل است یکی لا اله الا
الله و یکی محمد
رسول
الله و هریک ازین دو
اصل مرکب از دوازده حرفست
و امامت فرع ایمانست باید که عدد حروف ائمه نیز
که قایم باین امر اند هم دوازده حرف باشد چنانچه النبی المصطفی
و امیر المؤمنین و علی وصی الرسول و فاطمة بنت محمد والحسن المجتبی والحسین الشهید
و علی بن الحسین والامام الباقر والامام الصادق والامام الکاظم والامام الرضا والامام
الجواد والامام الهادی والحسن العسکری الامام الهادی المهدی والائمة اثنا عشر و
عدد هم کعدد الشهور و شرف الله قدرهم و محبتهم فی الجنة و عدوهم فی النار هریک دوازده
حرفست چنانچه عدد ائمه دوازده است و حق تعالی در کتاب عزیز فرموده و بعثنا
منهم اثنا عشر نقیبا یعنی برانگیزانیدیم عدد ایشانی که قیام بفضیلت نقابت دارند دوازده
و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در شب عقبه دوازده نقیب قرار داد که در مدینه
پیشوایی کنند اهل اسلام را و موسی علیه السلام نیز دوازده سبط داشت چنانچه در قرآن میگوید
و قطعناهم اثنا عشر اسباطا یعنی آنهائی که در بنی اسرائیل رهنمایان دین حق بودند دوازده
قرار داده بودیم و چون مصالح عالم و تصرفات اهل عالم محتاج بزمانست که عبارت از
شب و روز باشد و حال اعتدال شب و روز آنست که هریک دوازده ساعت باشند تا
مصالح ایام بحال بماند مصالح ایام نیز که محتاج بائمه هداست باید که مثل عدد ساعتها
بدوازده صورت اتمام بیابد و دیگر آنکه چنانچه نور ماه و آفتاب باعث
رهنمایی مردم است در دنیا نور امامت دلها و عقلها را
باعث رهنمایی راه آخرتست و چون
محل آن دو نور دوازده
برجست



و
این بحساب جمل
موافقست با اسم جمیل اثنی عشر ما
چه هریک ازان حساب هفتصد و هفتاد و
هفت است و همچنانچه در ورد مظفر الغالبین که ابطال الباطل بنفس
الله کافی و همچنان اند عدد اسم حقیقی او و آله عدد منافقست با
حروف و کان مسلم ابو یافته اند و این یکی از دلایل ایمان
او گرفته اند رضی الله عنه مثل البیت آنجا حدیث که از رسول
صلی الله علیه وآله وارد شده که الکعبة لبیت الله بنیا و این ترکیب
که حساب میکنی با عدد حروف الکعبة موافقست وایضاً که
هریک صد و پنجاه است و هشتست است و ایضاً اند که
موالف و مخالف نقل کرده اند که
انا مدینة العلم و علی
بابها

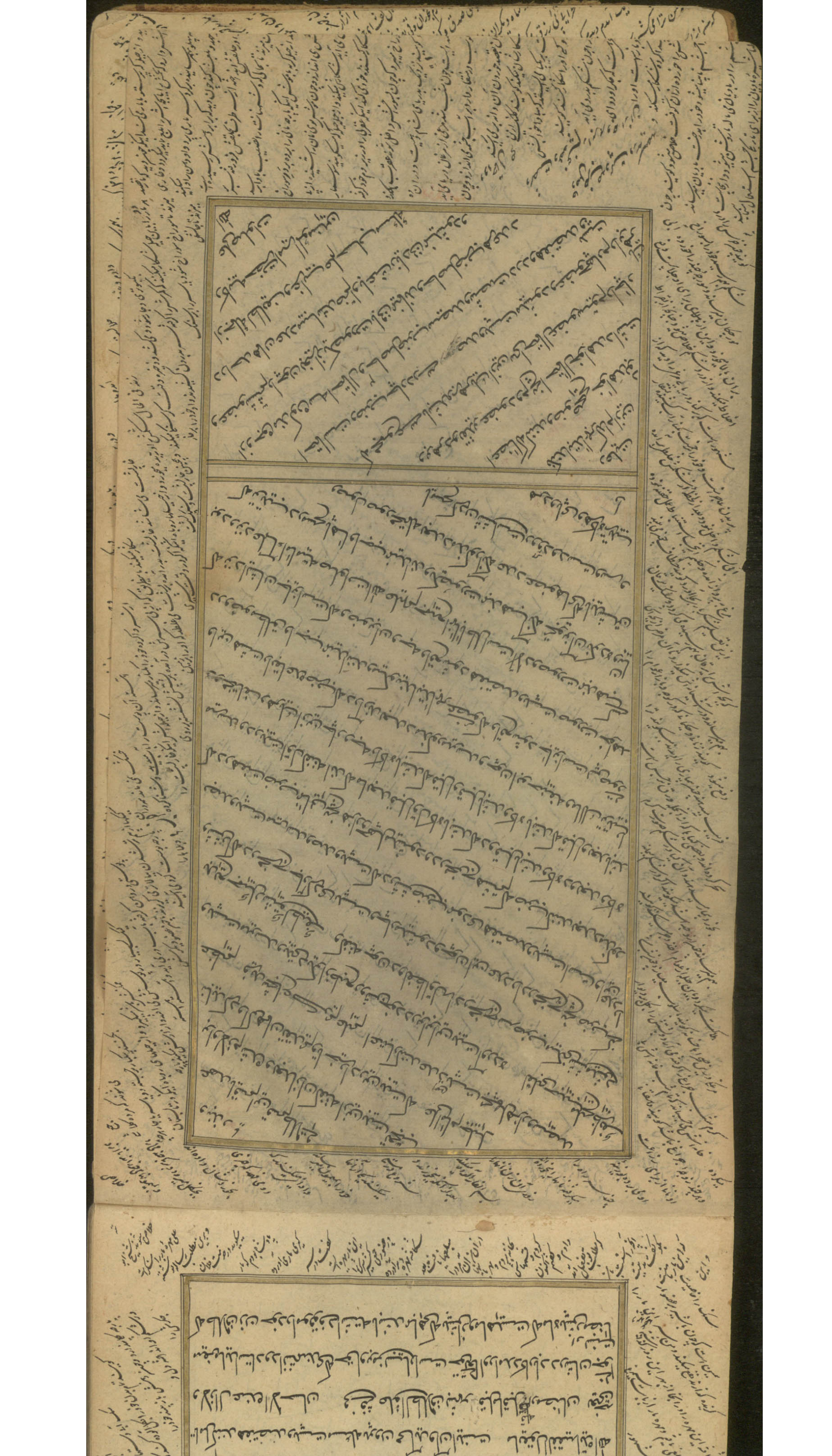
مصداق
صحت این قول حسابست
چه باب مدینة الحکمة دایا هو علی بن ابی
طالب که حساب میکنی با عدد حروف هریک ازین دو
فقره را عدد حروف دویست و هژده است و همچنین عدد حروف الجنة
بعد الانبیاء اباً با عدد حروف علی بن ابی طالب بحساب کبیر موافق و برابر است وایضاً کبیر
از رسول صلی الله علیه وآله منقولست که آنحضرت فرموده ان ساده اهل الجنة بنو عبد المطلب یعنی نیکان
اهل بهشت فرزندان عبد المطلب اند و عدد ان ساده اهل الجنة بنو مطلب مساویست و در ربیع الابرار
میگوید که لفظ القلم را بحساب جمل که حساب میکنی بالفظ نفاع یعنی نفع رساننده برابر است چه هریک
ازین دو لفظ را کبیر حسابی دویست و یکست و نفع رساندن قلم بر کسی پوشیده نیست شنیدم که یکی از
خوش طبعان روزی در مجلس خان خانان رحمه الله چون حروف نفیس خوش نویسان در میان بود
گفت نواب ازملا میر علی بهتر مینویسند نواب فرمود که این چه قسم خوش آمد نیست گفت والله که اعتقاد
منست گفت چون گفت قطعهٔ ازملا میر علی را هرچند خوب باشد بصد روپیه میخرند و نواب همین که
بو پاره کاغذ سند داس یک لک بدهد بنویسند یک لک سید هد پس کدام بهتر باشد و این خوش طبع
مبلغی از نواب گرفت و جمعی از ظرفا بعضی چیزها را در عدد موافق گرفته و یافته اند که بعضی خالی از مزه
نیست و چندی از ان اینست که نوشته میشود محمد امان محمد رسول الله سجاد
رسول رهنما پیمبر مطهر ابرهیم رحیم آل عبا مدنی علی عمران اطاعت علی
ولی الله حیدر امامت بیعت معقول معصوم شاه عباس سبحان
شاه نجف فرزند ناصر دوران مکار سلطان
قوی دل عبد الله نونهال
سعید عزیز الوجود

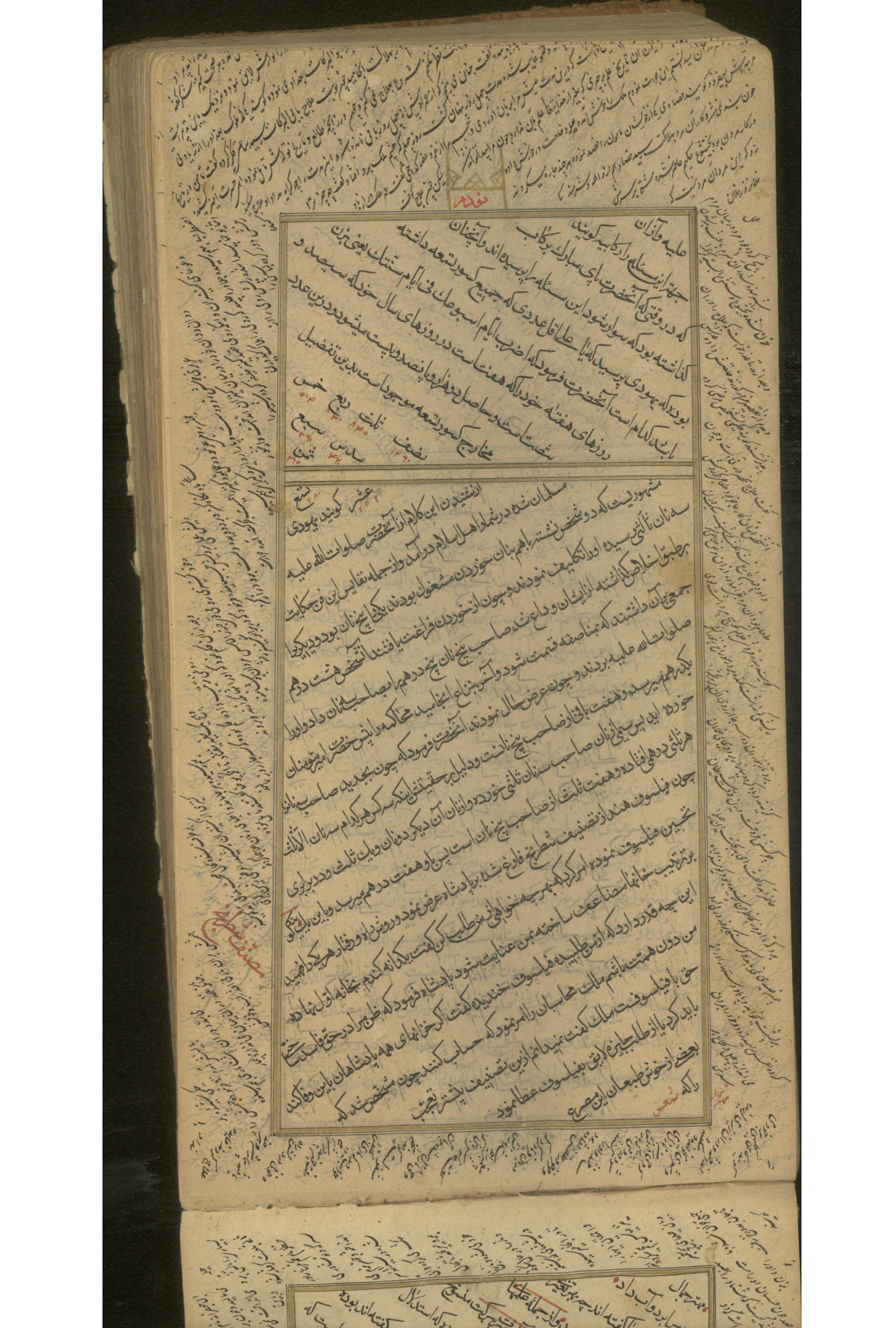




ازعلم آنحضرت علم خضر و شد که
مرتضی علی صلوات الله علیه که
سیفر باید هزار باب علم بمن تعلیم کرد و از هر بابی هزار باب
استخراج نمودم بوضوح می پیوندد و مشهور است که ملا حسین واعظ رحمه
الله هر هفته دو بار بر منبر میرفته مردمان را وعظ میفرمود وقتی بخدمت پادشاه کامکار
سلطان حسین میرزا رفته مدتی ماند و چون بهرات عود نمود مردم را تشویش
آن شد که از خدمت میر علیشیر و صحبت ملا جامی تغیر اعتقاد
شده باشد بهر نوعی ابخاطر رسید که خاطر را ازین
دغدغه فارغ سازد چون
ملا از منبر رفت

پیر برخواست که سؤالی دارم آنرا جواب بگو شیخ در وعظ کن گفت بپرس انچه میپرسی گفت
جبرئیل بر حضرت مرتضی علی چند بار نازل شده ملا در بدیهه گفت که بیست و چهار هزار
بار پس گفت مرا از سر واسکنی یا برین مدعی دلیلی داری گفت دلیل دارم و آن اینست که
جبرئیل دوازده هزار بار بر رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده و بموجب آن
حدیث که من شهر علمم و علی در است آن شهر را یقین است که هر که بدرون خانه یا
شهری میرود از در بیرون می آید پس هر یک بار که جبرئیل بر رسول نازل شده دو بار
بر آنحضرت فرود آمده باشد آن پیر و دیگر یاران بر بدیهه ملا آفرین خواندند و از سر تقصیرش
درگذشتند و بیرم خان پدر خان خانان را در شان آنحضرت قصیده ایست و یکقطعه اش
اینست   شنیده ام که تکلم نمود همچون مسیح   بدین حدیث لب لعل روح پرور او
که من مدینه علمم علی در است مرا   عجب خجسته حدیثیست من سگ در او
و از جمله حرفهای که بعلم حساب تعلق دارد و خالی از غرابتی نیست مسئله ایست
که مهبط انوار جبروت و فاتح اسرار ملکوت یعنی شیخ سعید شمس الملة والدین محمد بن
مکی المشهور بشهید قدس سره در کتاب قواعد خود نقل کرده و آن مسئله فقهی ایست بصورت
نظم ادا شده و بحسب صورت یک مسئله است ولیکن بحسب تقدیم و تاخیر اگر در و
تامل کنند هفتصد و بیست مسئله بیرون می آید و آن اینست   ما یقول الفقیه ایده الله
ولا زال عنده الاحسان   فی فتی علق الطلاق بشهر   قبل ما قبل قبله رمضان   یعنی چه
میفرماید استاد و دانشمندی که حق او بر من بسیار است حق تعالی او را مددکار باد در شان جوانی
که طلاق زن خود را موقوف داشته باشد بماهی که پیش از دو ماهیست که ماه پیش رمضان است





نودم

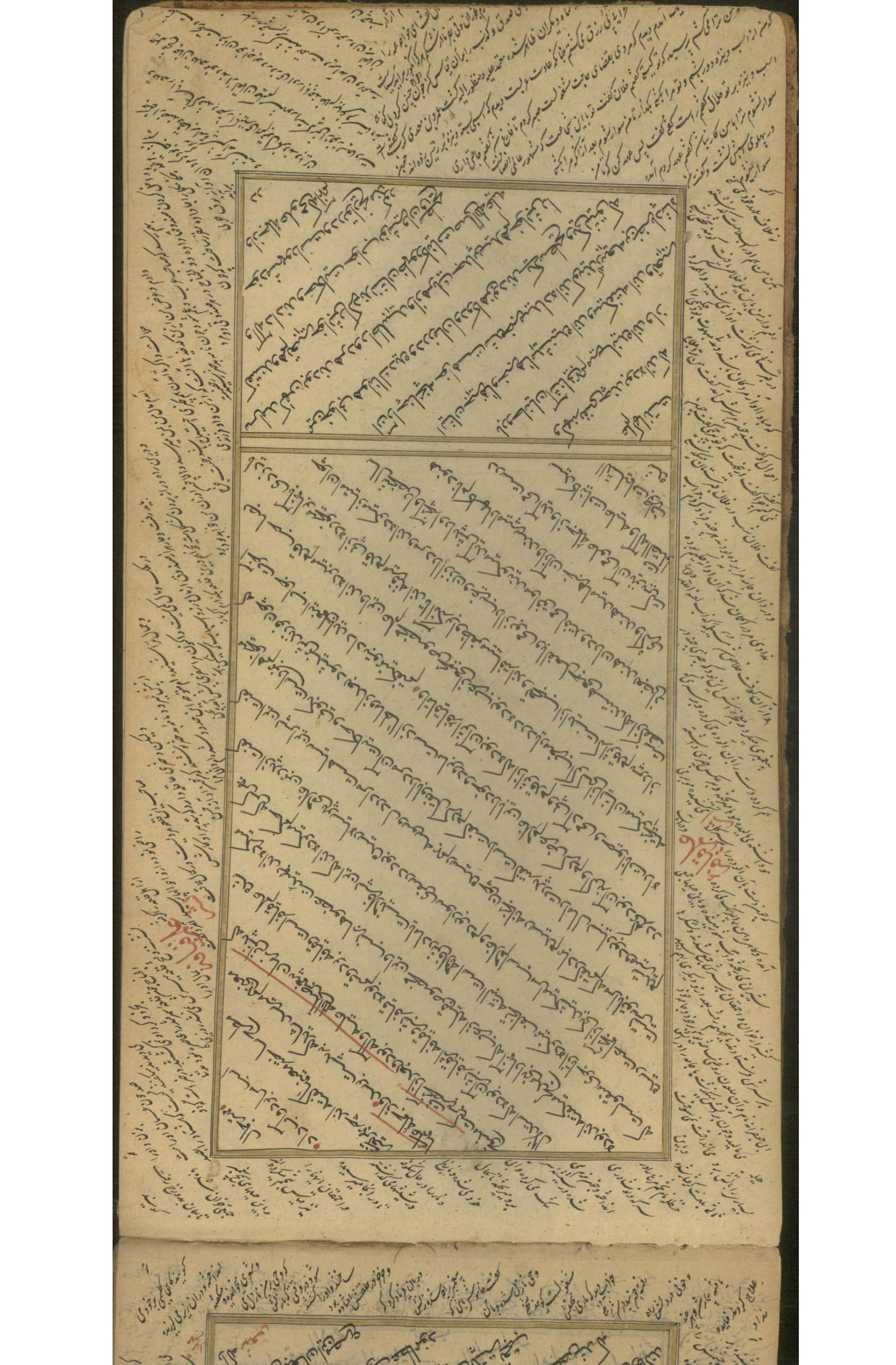
علیه وآزان
جهت اینمسئله را کابیه گویند
که در وقتی که آنحضرت پای مبارك بر کاب
گذاشته بود که سوار شود این مسئله را پرسیده اند و آنچنان
بود که یهودی پرسید که یا علی اقل عددی که جمیع کسور تسعه داشته
باشد کدام است آنحضرت فرمود که اضرب ایام اسبوعك فی ایام سنتك یعنی ضرب
روزهای هفته خود را که هفت است در روزهای سال خود که سیصد و
شصت است و حاصل دو هزار و پانصد و بیست میشود و درین عدد
مخارج کسور تسعه موجود است بدین تفصیل

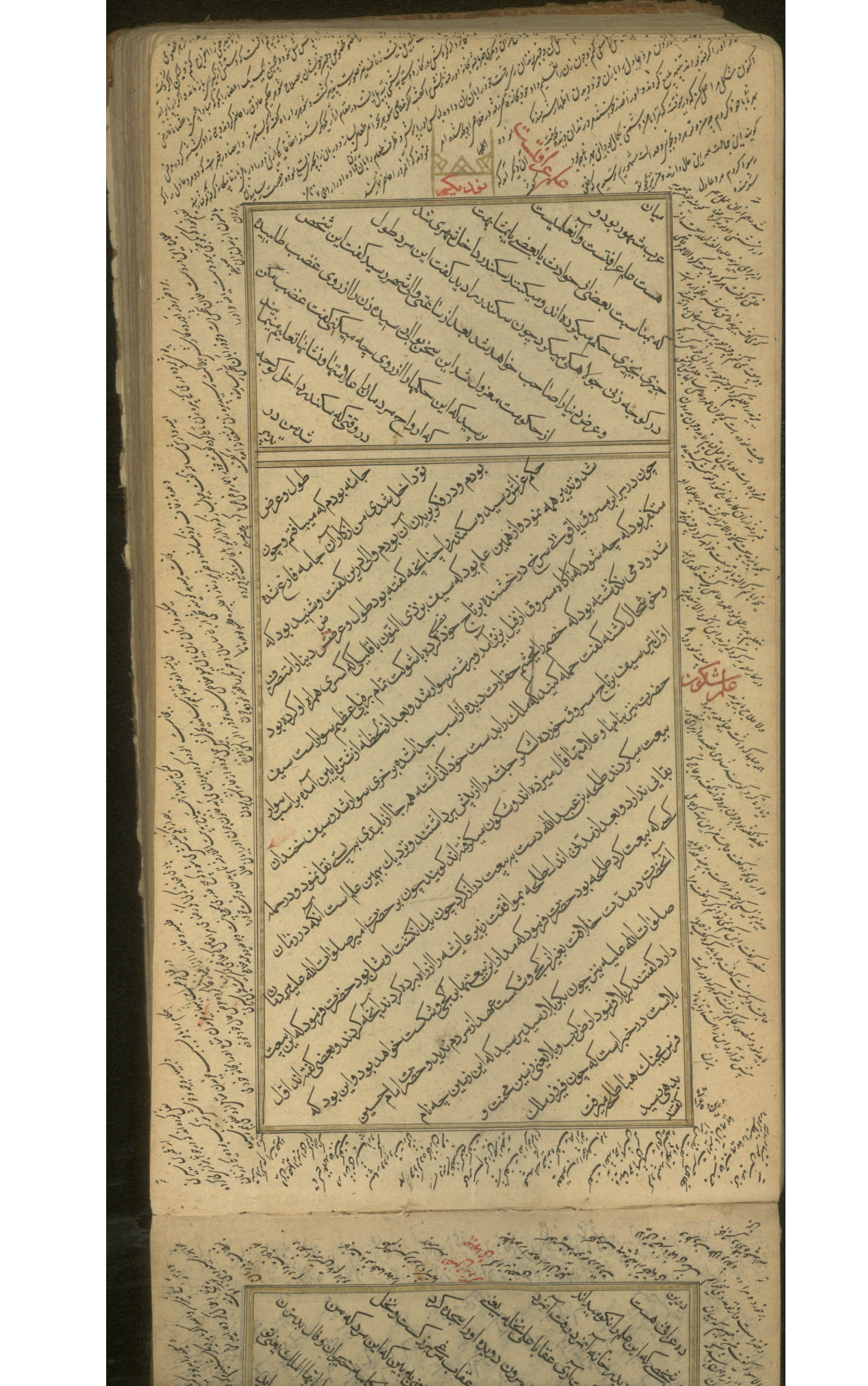
نصف	ثلث	ربع	خمس	سدس
۱۲۶۰	۸۴۰	۶۳۰	۵۰۴	۴۲۰

سبع	ثمن	تسع	عشر
۳۶۰	۳۱۵	۲۸۰	۲۵۲

گویند یهودی
از شنیدن این کلام از آنحضرت صلوات الله علیه
مسلمان شده در شمار اهل اسلام در آمد و از جمله نفایس این فن حکایت
مشهوریست که دو شخص نشسته باهم بنان خوردن مشغول بودند یکی را پنج نان بود و دیگری را
سه نان ثالثی رسیده او را تکلیف نمودند و چون از خوردن فراغت یافتند آن شخص هشت درهم
بر طبق اخلاص گذاشته از ایشان وداع شد صاحب پنج نان پنج درهم را بصاحب سه نان داد و او را
جمعی بر آن داشتند که بمناصفه قسمت شود و آخر بنزاع انجامید محاکمه را پیش حضرت امیر مؤمنان
صلوات الله علیه بردند و چون عرض حال نمودند آنحضرت فرمود که چون بجدین صاحب سه نانرا
یک درهم میرسد و هفت باقی از صاحب پنج نانست و دلیل بر حقیقتش اینکه سه کس هر کدام سه نان الا ثلث
خورده این پس سیمی از نان صاحب سه نان ثلثی خورده و از نان آن دیگر دو نان و یک ثلث و در برابری
هر ثلثی درهمی افتاده و هفت ثلث از صاحب پنج نان است پس او هفت درهم میرسد و این یک نیکو
چون فیلسوف هند از تصنیف شطرنج فارغ شده بر پادشاه عرض نمود و روش راه و رفتار هر یکرا فهمید
تحسین فیلسوف نموده امر کرد که هر چه خواهی از من طلب کن گفت یکدانه گندم بخانه اول نهاده
بترتیب خانها مضاعف ساخته بمن عنایت شود پادشاه فرمود که ظن مرا در حق فاسد ساخت
این چه قدر دارد که از من طلبیده فیلسوف خندیده گفت اگر خانهای همه پادشاهان باین وفا کنند
من دون همت باشم ملک محاسبان را امر نمود که حساب کنند چون مشخص شد که
حق با فیلسوفست ملک گفت نمیدانم ازین تصنیف بیشتر تعجب
باید کرد یا از طلب جایزه لایق بفیلسوف عطا نمود
بعضی از خوش طبعان این مصرع
را که

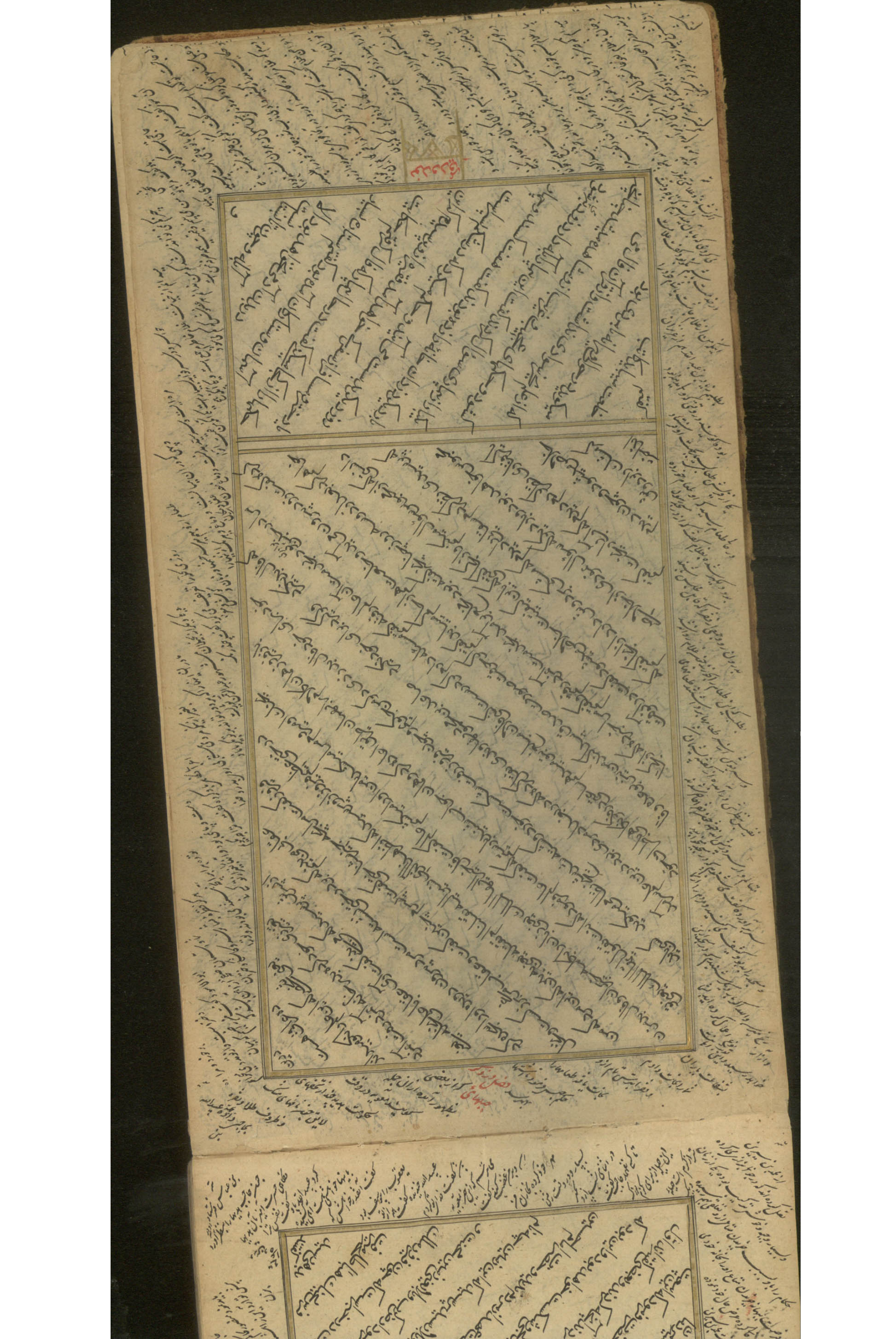
شعر

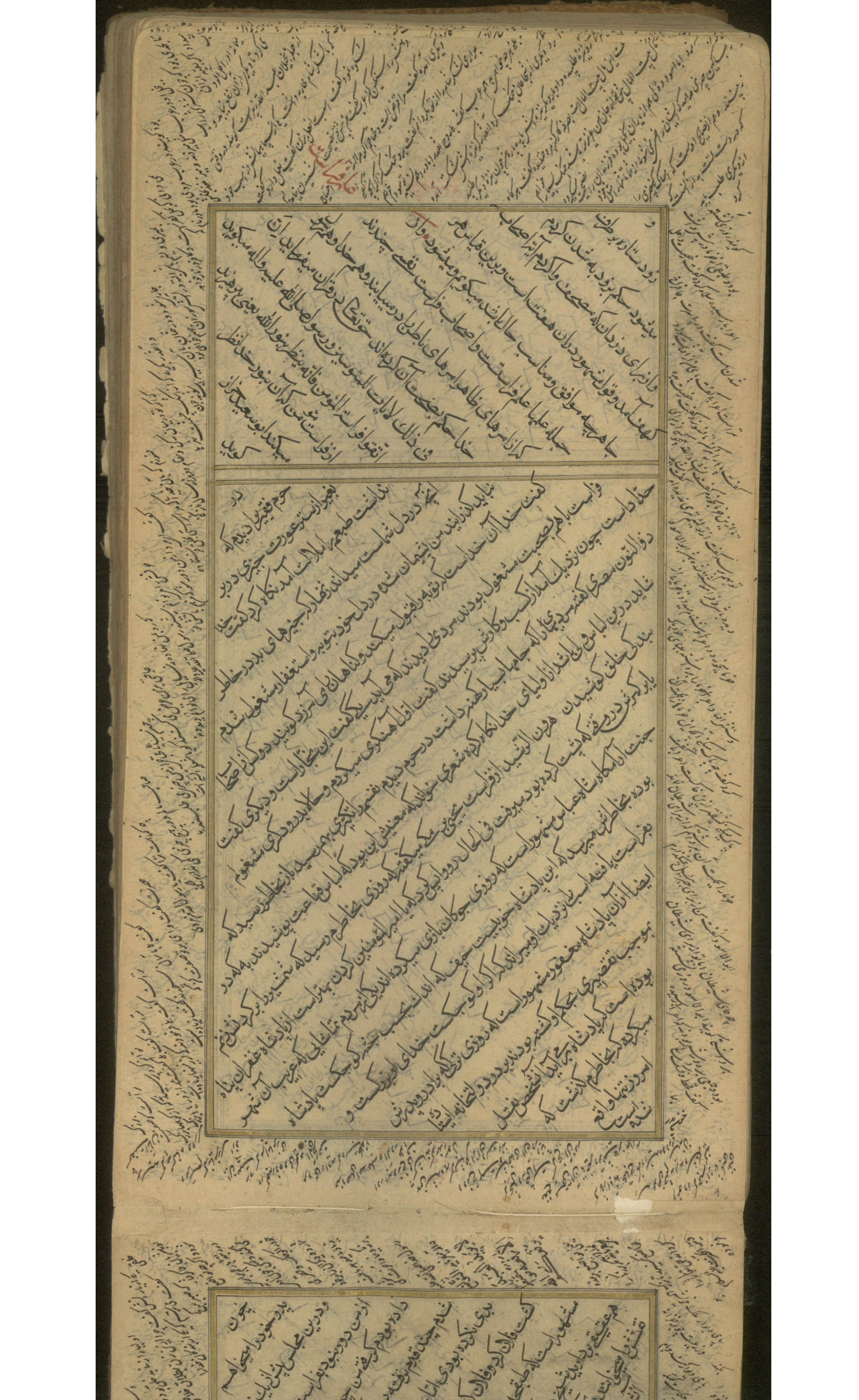


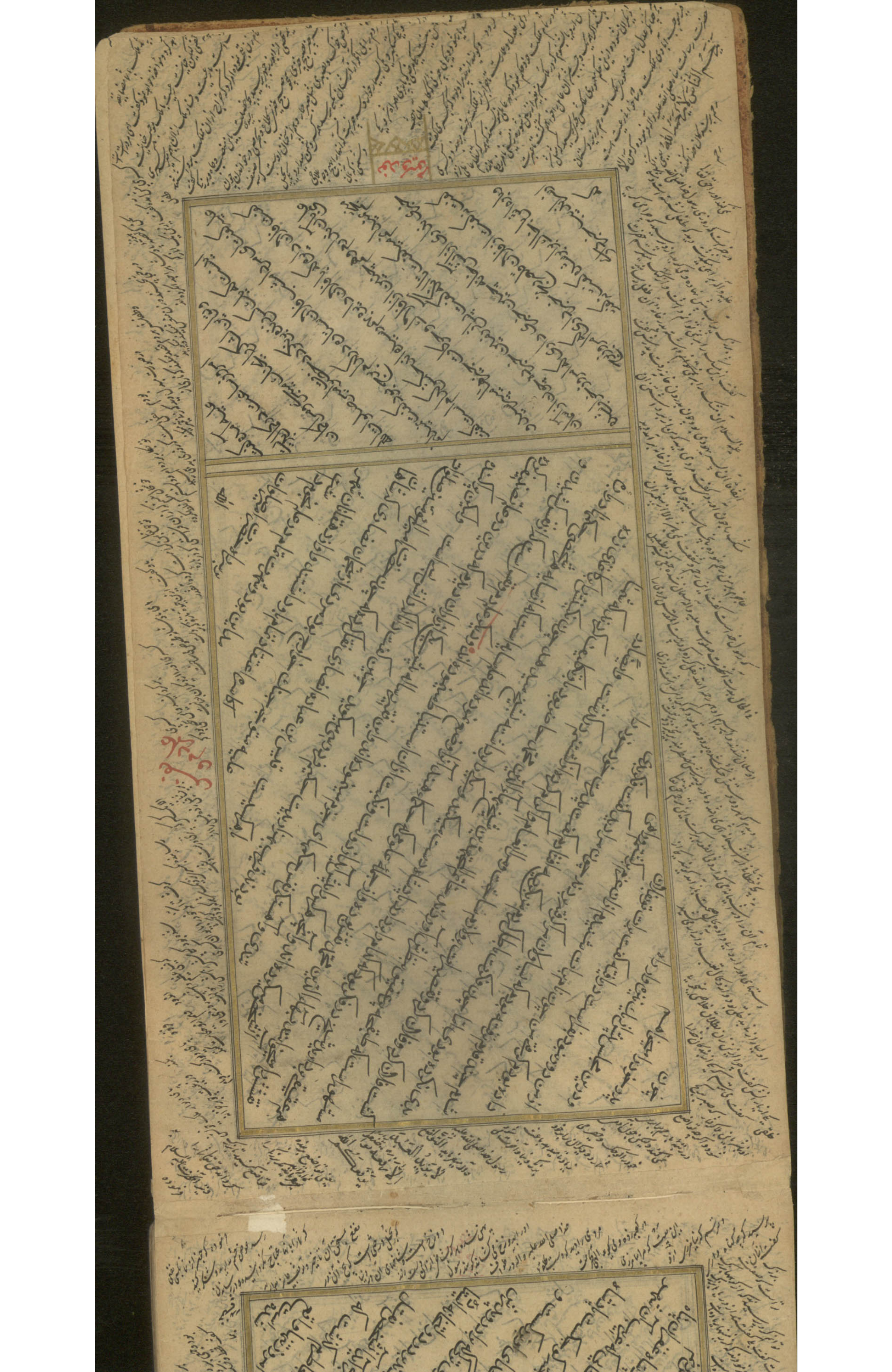


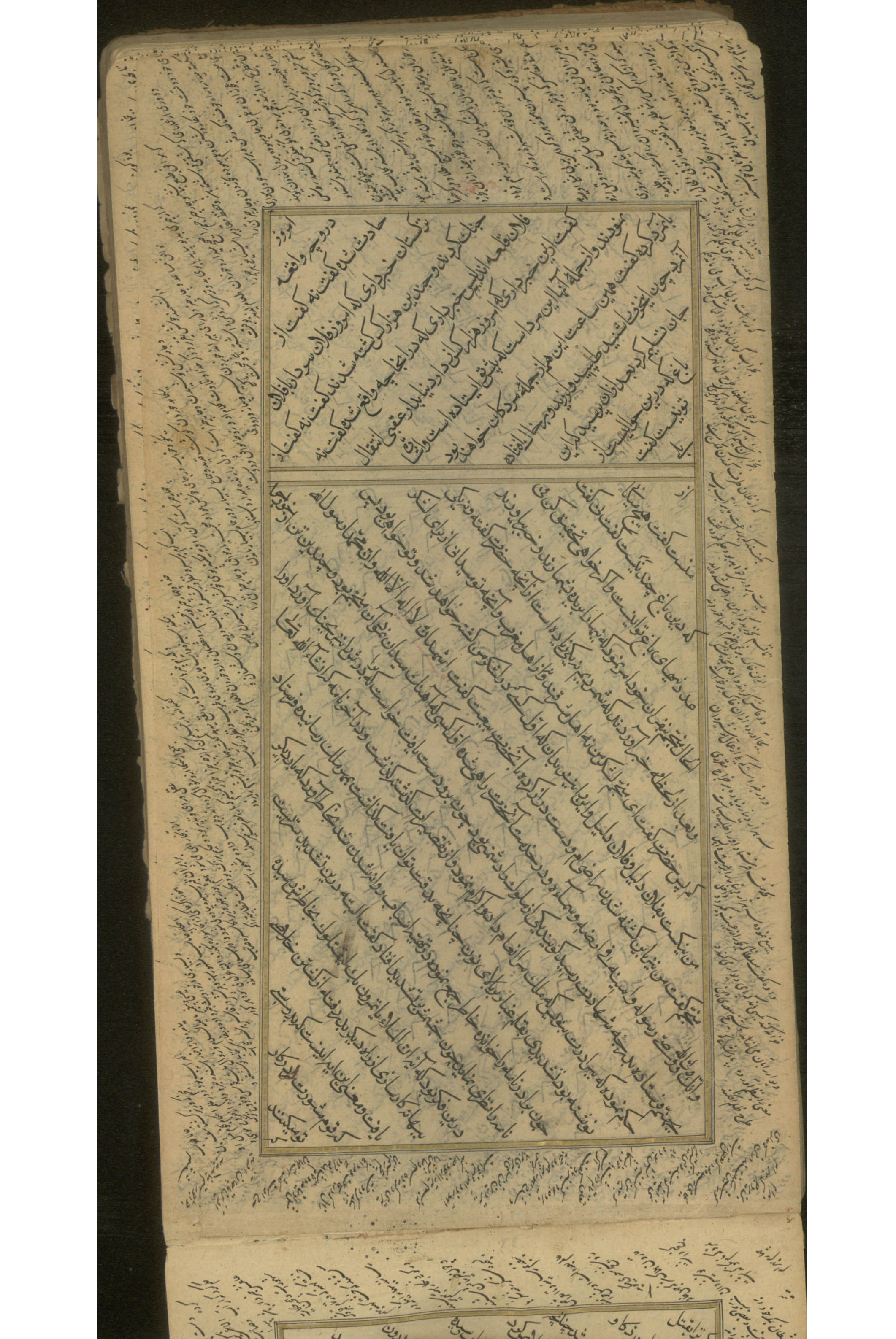
میان
عرب مشهور بود و
هست علم عرافتست و آن علمیست
که بمناسبت بعضی از حوادث یا بعضی اشیا بهت
چیزی بچیزی حکم میکرده اند و میگیند سکندر داخل شهری شد
درکوچه زنی جولاهگی میکرد چون سکندر را دید گفت این مرد طول
و عرض دنیا را صاحب خواهد شد بعد از ساعتی والی شهر رسید گفت این شخص
از حکومت معزول شد این سخن بعد الدین سید زن را از روی غضب طلبید
و پرسید که این حکمها از روی چه میکنی گفت مرا غضب مکن
که او رواج مردمان با علامتها و نشانها تعلیم مینمایند
در وقتی که سکندر داخل کوچه
شد من در

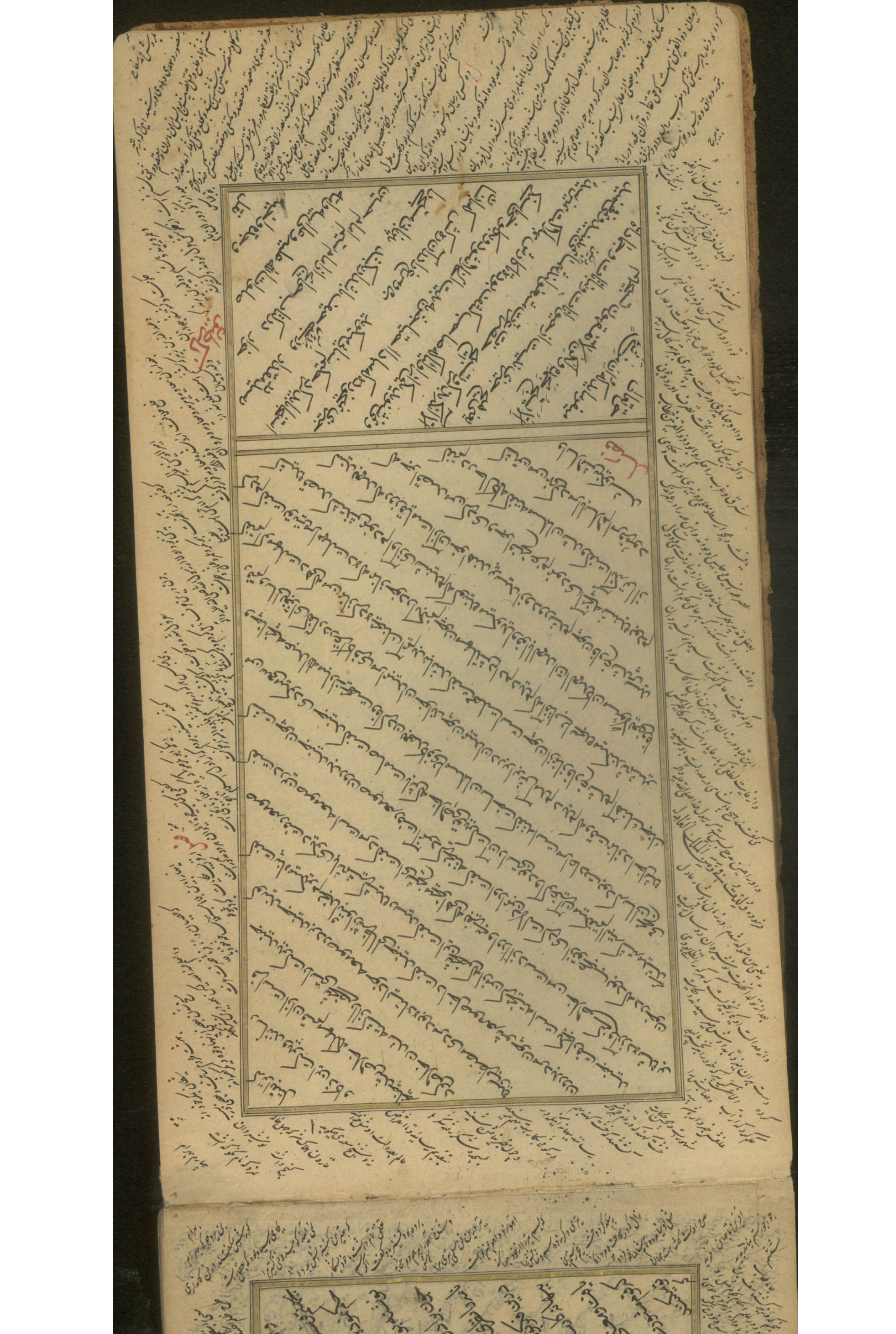
طول و عرض
جامه بودم که میبافتم و چون
تو داخل شدی من از کار آن جامه فارغ شده
بودم و در فکر بریدن آن بودم و الحال دیدن گفت و شنید بود که
حکم عزلش رسید و سکندر را چنانچه گفته بود طول و عرض دنیا را متصرف
شد و تدبیر همه نمود و از همین علم بود که سیف بن ذی الیزن با قلیلی که کسری همراه او کرده بود
چون در بر ابو مسروق یاقوت سرخ درخشنده بر تاج خود کرده با شوکت تمام بر فیل عظیم سوار است سیف
متکبر بود که چه شود که ناگاه مسروق از فیل بزیر آمد و بر شتر سوار شد و بعد از لحظه از شتر پایین آمده بر اسب سوار
شد و دمی نگذشته بود که خصم را بچشم حقارت دیده از اسب جدا شده بر خری سوار شد سیف خندان
و خوشحال گشته گفت حمله کنید که ملک را بدست خود گذاشته همه جا از بلندی به پستی نقل نمود و در حمله
اول تیر سیف بر تاج مسروق خورده لشکر جنگ را از پیش برداشتند و نزدیک بهمین علم است آنکه در زمان
حضرت بیرنامها و علامتها فال میزده اند و شگون میگرفته اند که میگفتند چون بر حضرت امیر صلوات الله علیه [illegible]
بیعت میکردند طلحه بن عبید الله دست به بیعت دراز کرد چون یک انگشت او شل بود حضرت فرمود که این بیعت
بقایی ندارد و بعد از مدتی اندک طلحه بموافقت زبیر عایشه را از راه برده کردند آنچه کردند و بعضی گفته اند اول
کسی که بیعت کرد طلحه بود حضرت فرمود که مدار این بیعتها بکجی و شکست خواهد بود و این بود که
آنحضرت در مدت خلافت بغیر از کجی و شکست عهد از مردم ندید و حضرت امام حسین
صلوات الله علیه نیز چون بکربلا رسید پرسید که این زمین چه نام
دارد گفتند کربلا فرمود ارض کرب و بلا یعنی زمین محنت و
بلاست در خبر است که چون فرزند مالک
فرزند بجنگ هنا طلحه میرفت
بدهی رسید
کشته

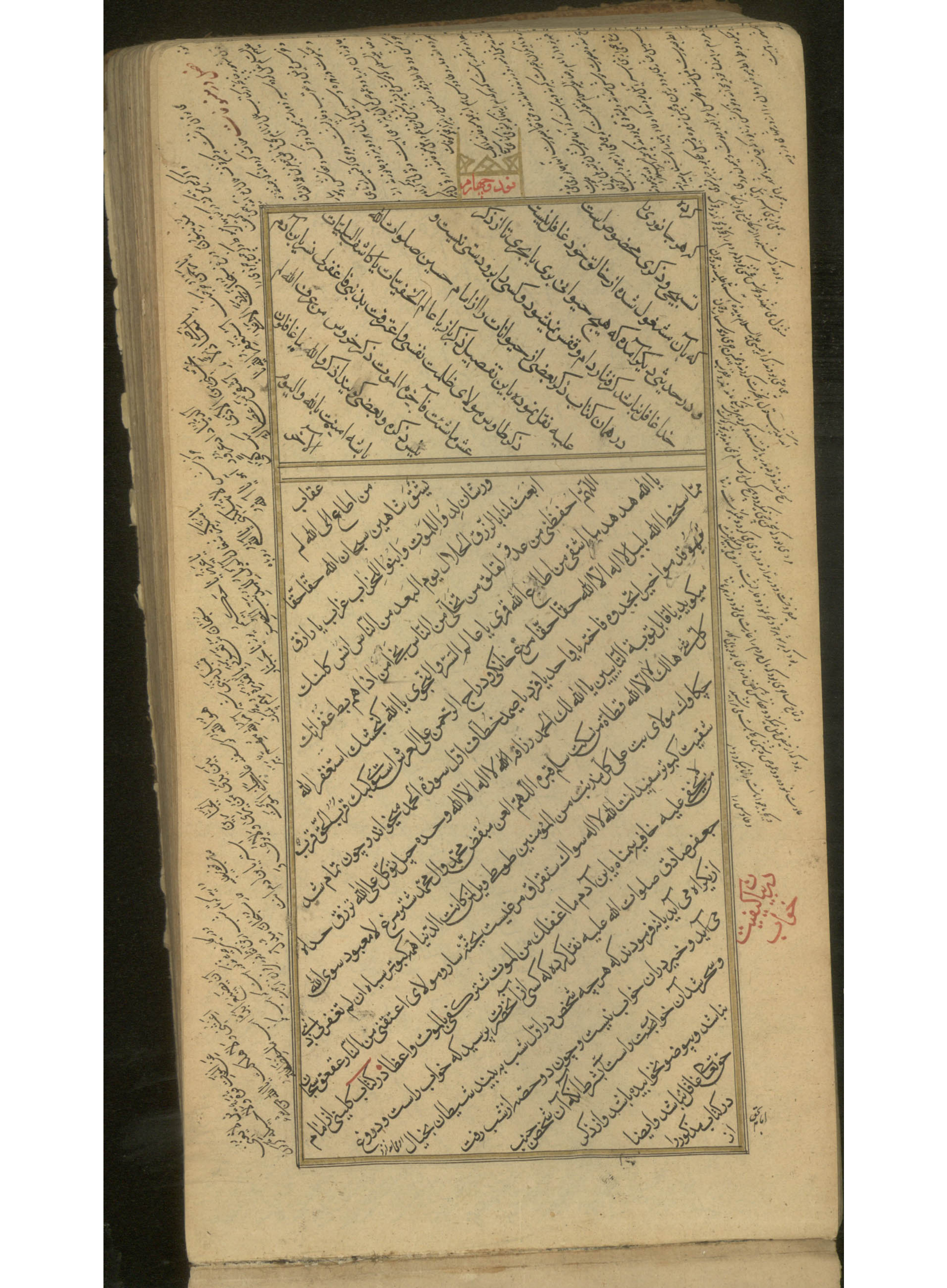












نود و چهارم

که هر جانوری را تسبیحی و ذکری مخصوص است
که بآن مشغول شده از رضای حق خود غافل نیست
و در حدیثی دیگر آمده که هیچ حیوان بری یا بحری تا از ذکر
خدا غافل نباشد گرفتار دام و قفس نمیشود و کسی ابو دستی نبیست و
در همان کتاب ذکر بعضی از حیوانات و از امام حسین صلوات الله
علیه نقل نموده باین تفصیل ذکر ابازیا عالم الخفیات یا کاشف البلیات
ذکر طاوس مولای ظلمت نفسی واعترفت بذنبی فاغفرلی نسر ابن آدم
عش ما شئت فآخر الموت ذکر خروس من عرف الله
تیرغ ذکر و بعضی گویند اذکروا الله یا غافلون
انبه امین بالله والیوم
الآخر

عقاب
من اطاع الی الله لم
یشق شاهین سبحان الله حقا حقا
وردشان لدوا للموت وابنوا للخراب غراب یا رازق
ابعث لنا بالرزق الحلال یوم البعد من الناس انس کلنک
اللهم احفظنی من عدو لقلق من تخلی من الناس نجا من اذا هم بط غفرانک
یا الله هدهد ما اشقی من اطاع الله قمری یا عالم السر والنجوی یا الله کنجشک استغفر الله
مما سخط الله بلبل لا اله الا الله حقا حقا مرغ خانگی و دراج الرحمن علی العرش استوی کبک قرب الحق قرب
فهو قد سوا خیر الجدو فاخته یا واحد یا فرد یا صمد خطاف اول سورة الحمد میخواند و چون تمام شد
میگوید یا قابل توبة التائبین یا الله لک الحمد دراج الله لا اله الا الله وحده حیل توکل علی الله ترزق سده
کل شیء هالک لا اله الا الله فطاه منکیت سام مرغ اللهم العن مبغض محمد وآل محمد شترمرغ لا معبود سوی الله
چکاوک مولای تب علی کل مذنب من المؤمنین طوطی ویل لمن کانت الدنیا همه کبوتر سیاه ان لم تغفر لی ذنبی
شقیت کبوتر سفید انت الله لا اله سواک ستفراق من غلبت بحته سار و مولای اعتقنی من النار عقعق سبحان
من لا یخفی علیه خافیه بسماه یا بن آدم ما اغفلک من الموت شتر کفی بالموت واعظا در کتاب کلینی از امام
جعفر صادق صلوات الله علیه نقل کرده که کسی از آنحضرت پرسید که خواب راست و دروغ
از یکراه می آید فرمودند که هرچه شخص در اول شب ببیند شیطان بخیال او در
می آید و خیری در آن خواب نیست و چون دو حصه از شب رفت
و سحر شد آن خواب راست است بشرط آنکه آن شخص جنب
نباشد و بی وضو نخوابیده باشد و از ذکر
خدا غافل نباشد و ایضا
در کتاب مذکور از



